

تک عشق



ناب رمان

فصل اول

از وقتي که يادم مياد هر چي تو زندگيم خواستم بهش رسيدم اما لوس و ناز نازي هم بزرگ نشدم بابو مامانم بيشتري خارج از کشور بودن و اين باعث شده که روي پاي خودم باشم . درسته که خانوادم همیشه پيشم نبودن اما خدائي هيچي برام کم نگذاشتن

کيا امشب يه پارتي خوب افتادم مياي ؟ -

. ترنم نميزاري دو دقيقه تو افکارخودم باشما -

خب مياي ؟ -

. نه مگه بيکارم . خيلي از پسرا خوشم مياد که الکی بيام -

آخه تو نيابي طرلانم نمياد تازه تولد كيوان دوست شايانه -

. باشه ميام اين قدر غر نزن -

. ايول . باي -

ساعت 7 شب بود رفتم حمام به کم ارایشم کردم یعنی خیلی ساده به ماتیگ کمرنگ . به خودم دراینه نگاه میکنم انگار بار اوله خودمو می بینم پسرای بیچاره که از دستم کتک میخورند حق دارند دلشون بادیدنم بلرزه آخه چشمای عسلی موهای طلایی دماغی خوش فرم و کوچک پوستی سفید و لبای ... میرسه 160 سرخ . تنه‌ایدیم قدمه که به زور به

به پیراهن و شلوار اسپرت ابي که بابام از ایتالیا آورده میپوشم موهام که تا شانه هام میاد و می بندم لاک ایتم میزنم و سریع مانتوی کوتاه ایتمو با شال و کفش هم رنگ میپوشم و بیرون میرم شایان برادر . ترنم با ترنم و طرلانم میرسند دم درخانه

سام علیک به همگی -

ترنم - بابا یکم با کلاس حرف بزن ابرو برام جلو شایان نمونه

اگه منظورت فقط شایانه که منو میشناسه -

شایان - راست میگه

طرلان - توروخدا باز دعواتونو شروع نکنید

درضمن اقا شایان من اونجا میشینم به خواهرتم بگو فقط فوتبالمو با گوشیم نگاه میکنم ناسلامتی -
رنال و بارسا بازی دارند

ترنم - بازم فوتبال؟؟؟

من عشق فوتبالم -

... اونجا که رفتیم به گوشه نشستیم و هر چی پسرا پیشنهاد دادند کم محلی کردم

صدای زنگ گوشیم بلند شد خودمو به بیخیالی زدم اما قطع نمیشد که به زحمت گوشیمو پیدا کردم

هان؟ -

مرضو هان به بار بگو جانم -

بنال اول صبحی چیکار داری -

اول صبح کجا بود ساعت یک ظهره -

خب که چی ؟ -

کیانا برنامه امروزمون چیه ؟ -

. خب میریم پاتوق خیلی وقته نرفتیم تری -

. تري چيه صد بار گفتم بگو ترنم -

خافظ تري جونم و قبل از اينکه حرفي بزنه قطع کردم به ثانيه نکشيد که دوباره گوشيم زنگ -
خورد

ديگه -

عليک سلام -

چي ميگي طرلان ؟ -

. خواستم بيدارت کنم زخم بستر نگيري -

نترس نميگيرم ميخوام صبحانه بخورم مزاحم نشو -

. خره برو ناهار بخور وقت صبحانه تموم شد -

. خافظ -

به بار بگو خداحافظ چي ميشه ؟ -

. خافظ راحت تره -

از اتاقم بيرون ادمم جميله خانم مستخدم ما که حدود 49 سالش بود ميخواست صبحانه آماده کنه

. جميله خانم ساعت يکه يک راست ناهار بده خودتم خسته نکن -

چشم خانم -

لطفا نگوخانم اونوقت فکر ميکنم مادربزرگ شدم -

ايشا الله مادربزرگم ميشي -

. خداکنه ... متنفرم -

از نوه ؟ -

. ازهمه چي شوهر بچه . ديگه به نوه نميرسه -

درسته که مستخدم بود اما من هميشه دوستش داشتم و با احترام باهاش حرف ميزدم اونم جونشو برام ميده جميله خانم با شوهرش اقا جمال از تولد من با ما بودند . يه دختر به نام سهيلا که همسن و همکلاس من هست با يه پسر به نام سهراب که ترم دوم مهندسي در دانشگاه صنعتي شريف هست هم بچه هاشون هستند . سهراب گاهي راننده من هست اخه من 15سالمه و بعد اين تابستان اول دبيرستان ميرم اما با وجود سنم قياقم بزرگتر ميخوره و کلي خواستگار دارم . خلاصه چون عاشق . رانندگيم خودم رانندگي ميکنم

واقعا خانه بزرگي داريم حياطي بزرگ که بيش از سه هزار متره و باغي بي نظيره استخر و سونا و ... که با دري مخصوص تقريبا از حياط جدا ميشه يه طرف حياطم که خانه اقا جمال ايناست و ساختمان خانه خودمان که دو طبقه و با سنگ فرش هايي مرمر و درهاي مشکي است در طبقه اول يک اتاق براي مهمان يک اتاق براي کار بابا يک اتاق براي خوشنويسي و نقاشي و موسيقي که تقريبا اتاق کار

مامان به حساب میاد به علاوه اشپزخانه و سالن ناهار خوری و ... روبروی در ورودی هم پله های دوبلکس خودنمایی میکنه در طبقه ی بالا هم یک اتاق برای من که با رنگ های نارنجی و قهوه ای تزئین شده و هر سال یک رنگ میشود و همچنین اتاق خواب مامانینا و اتاق مورد علاقه ی من یعنی اتاق مبارزه و تمرین که باشگاه مجهزه برای خودش . و در اخر بالکنی که زیبایی باغ رو به رخ میکشد .

ناهارو میخورم میرم حمام . یاد دو تا چلغوز خودم یعنی تری و طرلان میافتم که گوشیم زنگ میزنه

بله طرلان -

سلام -

علیک -

کجایی -

خونم کاری داشتی -

. نه میخواستم ببینم زنده ای یا نه -

. حافظ راستی آماده باشین بریم بیرون -

...مانتوی عسلیمو با شلوار جین زرد و شال زرد و کیفو کفش عسلیمو پوشیدمو از خانه خارج شدم

رفتیم رستوران نشستیم

. اوه . برویچ اونجارو مریمینا . از امتحانات به بعد ندیده بودمشون -

. بعد بلند گفتم - مری

مریم - به به دوستای قدیمی چه خوش شانسی به رستوران شیک جشنه باشین بریم

... اما -

. مریم - اما بی اما باشین که بریم

حرکت کردیم و به سمت هتل رفتیم البته تنها هتل نبود مجتمع تفریحی تجاری و رستوران هم بود

طرلان - وای چه هتل شیکیه از این به بعد باید اینجارو بکنیم پاتوق

. مریم - من حوصله نشستن ندارم میرم رقص وسط

ماسه تاخوب بیخیالیم اخیه چی چی هستن این پسرا؟؟ -

. طرلان - اونجارو سه تا پسره چه بیخیال تر از ما هستند

نگاهمو چرخاندم سه تا پسر در میز کناری ما نشسته بودند

ترنم - این گربه ترا چه خوشکلن

.. طرلان - دخترکشن

خدا بیخسه به مامیشون لیلوچه اویزونتونو جمع کنيد -

ترنم - اون دونام دارن مارو نگاه میکنن اما اون یکه مثل تو کیانا بی احساسه . دریغ از یه نگاه . یکی دیگم بهشون ملحق شد

نگاهم به پسره افتاد چشمايي ابي داشت . واقعا خوشکل بودند به خصوص این . بلندشدمو رفتم دستشویی داشتم دستمو میشستم که حضور یک نفر و پشت سرم احساس کردم سریع دستمو مشت کردم برگشتم که چشم رو دو تا چشم ابي ثابت موند . به قول رمانا واقعا ادم در دریای ابي چشمش کم میشد . بیصدا نگاهش میکردم

پسره خندید و گفت

باباکاریت ندارم که این جوری دستانو برام مشت کردی اجازه میدید برم داخل یا نه؟-

... نگاه خودم کردم خندم گرفت جلوش واستاده بودمو نمیزاشتم بره تو

. رفتم بیرون و رفتم پیش جلفوزای خودم

طرلان - عجب ادمی هست این پسره یه نگاهم به ما نمیکنه حداقل اون سه تا مثل وزغ ما رو زیرنظر ... دارند اما این دریغ از یه نیم نگاه

. فهمیدم برگشته اما بی اعتنا مشغول خوردن غدام شدم

. ترنم - جلال خالق این چشاشون دیونم کرده ابي سبز خاکستری عسلی . مثل رنگین کمان میموند

. ترنم طرلان بزارید غدامونو بخوریم دیگه -

طرلان - یعنی اسماشون چیه ؟

!!!! ترنم - پسران برتر از گل

. طرلان - بابا اونا که در برابر اینا هیچ اند

سه تا دختر ... پس گروه حیوانات جنگل اون ایبه عقابه اون عسلیه پلنگه اونام خر و شتر ... بیخی بابا - به سمت میز پسرا رفتند و ایستادند . دختری که مو و چشم مشکي و چهره ای معمولی که زیر صد نوع آرایش مخفی شده بود داشت گفت اقایون افتخارنمیدید ؟ دستم خودم نبود زدم زیر خنده اخه دختر تا چه حد پرو و جلف

. چشم عسلیه - پاشو میلاد که دست تو رو میبوسه

. چشم سبزه - تا وقتی داداش پیمانی مثل تو هست احتیاجی به من نیست

چشم خاکستریه - خوب می برین و می دوزین پس من چی ؟

. پیمان - پس با هم میریم اقا امیر گل

. چشم ایبه - بسه . خانما واقعا نفهمیدید سرکارید ؟ سلامت

. طرلان - پیمان و امیر و میلاد اون یکی هم جذبه

ترنم - دیدید چه راحت دخترا رو ضایع کرد ؟

. و پسرا رو خفه . اما من نمیتونم شما رو خفه کنم-

... طرلان - تو هم با این اخمات

نگاهم به سمت میز پسرا کشیده شد پسره لباسی ابی رنگ تنگ پوشیده بود که تا سینه هایش باز ... بود و هیکل دختر کششو به نمایش می گذاشت . چه هیکل ورزیده ای هم داره

بچه ها سوپرایز -

. قبل از اینکه فرصتی برا حرف زدن بهشون بدم رفتم سر میز پسرا

پیمان - به به بفرمایید

. من با شما کاری ندارم -

امیر - پس چرا اومدید اینجا ؟؟؟؟؟

. ماشا ا... اجازه صحبت نمیدید که -

. چشم ایبه - خانم بگو کارتو و برو

میتونم بشینم بگم که ؟ -

. فقط سریع -

شما ... چه جوری بگم شما اهل فوتبال هستید ؟ -

. بین خانم اگه کای نداري برو -

. کار دارم شما جواب بده -

. گیرم که بله -

خب بازیم میکنید ؟ -

. پیمان - نه بابا فوتبالیست مشهور نیست امضا هم نمیده

اولا من با شما صحبت نکردم ثانیا خودم میدونم. اره یا نه ؟ -

. خب گاهی -

من به پیشنهاد داشتم . ما با پسرا فوتبال بازی میکنیم اما تمام پسرا رو میبریم بدین ورزیده ای -
. دارید گفتم شاید فوتبال خوبی بشه . به هرحال مرسی بای

کجا خانم ؟ -

. من عادت ندارم نه بشنوم یا مسخره بشم برا همین میرم -

همه حرفاتون الكي بود ؟ -

. نه -

پس چرا ميريد ؟ -

مگه قبول ميکنيد؟ -

چرا که نه . کي کجا ؟ -

سه شنبه باشگاه ساعت 6 -

. اميدوارم فقط حرف نباشه -

. نيست حافظ . راستي شرط سر ده ميليون ده تا ما ده تا هم شما -

. برگشتم پيش بچه ها

. ترنم - بابا جون به سرم كردي چه كردي يك دفعه اونم پيش اينما

. طرلان - نامرد تنها تنها

سوپرايز بود ديگه سه شنبه 6فوتبال با همين گربه نرا -

ترنم - دروغ ميگي ؟

من کي دروغ گفتم؟؟ -

طرلان - اولالا ... يه گل رو من حساب کن

. ترنم - يه پاس گلم رو من

باصداي گوشيم بيدارشدم

بله -

. سلام بچه امروز زود بيدارت کردم تا سر حال باشي -

حالا مگه چه خبره ؟ -

. يادت رفته فوتبال داريم پاشو بچه -

ساعت چنده تري ؟ -

. 11 -

. باشه پس ساعت 4 میام دنبالتون البته پیاده . تیپ اسپرت بزنید . بابای -

... گوشی را قطع کردم و پایین رفتم واقعا اگر این گربه خوشکلا رو ببریم چه قدر خوب میشه

به ساعت نگاه کردم 3 بود سریع رفتم حمام و پیراهن شلوار ورزشی مشکیم که خط های قرمز داشت را پوشیدم تا اونجا آماده باشم و نیازی به لباس پوشیدن نداشته باشم حد فرمزمم زدم مانتوی مشکي و شال فرمزمو با کفش مشکي فرمزم ست کردم در اخرم کوله ي مشکي فرمزمو برداشتمو راه افتادم . سهیلا هم آماده بود دنبال اون دو تا هم رفتم و سر ساعت در ورزشگاه بودیم رفتم داخل رختکن و . شال و مانتومو در اوردمو و موهام هم باز دورم ریختم چک را هم نوشتم و سر زمین بازی رفتم

. تری - کیا اونجارو چه کرده این پسر

نگاهی کردم پیراهنی استین کوتاه و ابی مشکي با شلواری همان رنگ واقعا اندام ورزیده اش رو به رخ میکشید . اونم مثل من کاپتان بود پیش داور رفتم و چکها رو دادیم داور اشاره کرد با هم دست بدهیم نگاهی خشن به من کرد و دست داد من با سردی و خشونت دستش را گرفتمو سریع دستمو پاس دادم به ترنم و اونم با طرلان پاس داد طرلان هم به من اما قبل از . کشیدم . بازی شروع شد اینکه توپ به من برسد کسی سریع از جلوم ردشد. پوزخندی

به من زد که از صد تا حرف بدتر بود به خودم ادمم همون چشم ابیه بود . سریع شروع کردم به دویدن جلوی دروازه رسیدم همین لحظه پسره شوت کرد عجب جایی مطمئن بودم دروازه بان ما نمیتونه اینو .. بگیره .. دستامو از پشت به هم قلاب کردم چشمامو بستم و رفتم جلوی توپ

چه قدر محکم زده . خیلی دردم گرفت . چشمامو بازکردم

گل نشد . سریع سانتر کردم جلو جایی که ترنم بود و شروع کردم به دویدن وقتی خوب جلو !!!!! ایول ادمم تری پاس داد سهیلا , اونم به طرلان و طرلان سریع به من پاس داد باحرکتی نمایشی شوت کردم و گل

البته پسرا هم بیکار نبودن و همان چشم ابیه یک گل زد همکاری پسرا به خصوص اون چهار تا عالی بود

نیمه ي اول تمام شد رفتم یک ابی به صورتم بزنم چهار تا پسره انجا بودند

. پیمان _ چه پیشی ملوسایی شدند

میلاد _ پیشی کجا بود اینا کلاغ سیاهن که خودشونو رنگ کردند

امیر _ نیمه دوم که باگل هامون اب ریختم روشن رنگاشون ازبین میره

از شدت عصبانیت رو به انفجار بودم دستامو طوری مشت کردم که صدای قرچ قرچ استخوان هایش راشنیدند

. چشم ابیه _ ما برای دعوا یا چیزدیگه اینجا نیستیم پس این کارتونو جمعش کنید

از انها دورشدم مطمئنم فهمیدن من انجا هستم

نیمه ی دوم به گل زدم و یک پاس گل پسرا هم یک گل زدند دقیقه ی 90 بود که چشم ابیه صاحب توپ شد هیچکس جلودارش نبود مایک گل جلوتر بودیم با دروازه بان تک به تک شد و شوت کرد همین لحظه . سوت پایان زده شد دقیقاً بعد از سوت توپ گل شد اما قبول نشد و ما با شانس بردیم

سهیلا زنگ زده بود به سهراب اما من با آنها نرفتم ساعت نه و نیم شب بود

بر و بچ من میخوم پیاده برم _

. همه قبول کردند پس من و تری و طرلانم از بچه ها خداحافظی کردیم و راه افتادیم

.. داشتیم میرفتیم که یک ماشین که 7 تا پسر مست داخلش بودند مزاحمان شد

خانم خوشکلای تهران بپرید بالا _

گمشید _

مشکلی نداره با زبان خوش نمایید با زور مجبور میشید که بیاید _

ماشین وایستاد و پیاده شدن اولین کسی که به من نزدیک شد دعوامون را شروع کرد اما تعدادشان خیلی زیاد بود و منم تنهایی از پس آنها بر نمیامدم دیگه ناامیدشده بودم که یک مزدا 3 با سرعت از کنارمون رد شد سریع ترمز کرد و عقب آمد و پیاده شد

وای خدا اینکه همون پسر هس

. کمکم کرد و تمام پسر ها رو زد مبارزه اش واقعا خوب بود

پسر _ نباید شما ها این قدر بی فکر باشین . سوار بشید تا بیرمتون در خانه تون

نه مرسی _

من تعارف نکردم این قدر بی غیرت نیستم که چند تا دختر که بشناسم تنها بزارم تازه مگه _ چندسالنونه ؟ نکنه منتظر یک ماشین دیگه هستین؟

سوار شدیم حرکت کرد اول ان دو تا رو پیاده کرد و بعدیه سمت خانه ما رفت

ببخشید یک دفعه عصبی شدم _

بدبخت زنت _

من زن ندارم من تازه 19 سالمه مبارزتم بد نیستا _

ووشو کار میکنم از 7 سالگی _

اما هنوز خیلی جای کار داری _

سکوت کردم دوباره پرسید _ خانواده شما چطور اجازه میدن تا این موقع بیرون باشید؟

خانواده من بهم اعتماد دارند بیشتر موقع ها هم خارج هستن رسیدیم مرسی _

اسمتو نمی گی ؟ _

کیانام . حافظ _

. بای کیانا خانم _

فصل دوم

. از خواب بیدار شدم ساعت 11 بود رفتم پایین

جمیله خانم سهیلا کجا هس؟ _

. رفت شیشه پاک کن بیاره _

. چیکار این سهیلا دارید پول که هست یمه مستخدم برای کمک دست بگیرید این قدر خسیس نبشید _

. سهیلا امد

سهیلا تا 12 بیرونیم آماده شو . جمیله خانم شما هم یک مستخدم دیگه بگیر تنها نباشی نه فقط _
. امروز برای روز های دیگه لازم میشه

صبحانه را خوردم گوشیم زنگ خورد

بله _

سلام علیکم _

به به علیرضا خط جدید گرفتی؟ کی امدی ایران؟ _

اره خط جدید . دیروز . خواستم بگم زن عموی شما یا مادر بنده نهار و شام دعوت کردن قدم روی _
چشمای زن عموت بزار و بیا

امروز پنج شنبه هست ؟ _

اره _

ناهارو باشه اما شام قرار دارم _

با کی کلک ؟ _

ترنم وطرلان سهیلا هم گفت نمیاد _

اخه بچه ی سوم راهنمایی یا حالا اول دبیرستان قرار داره برای چی؟؟؟؟؟؟ _

... تا چشمای بعضی ها در بیاد _

دختر عمو باید بگی پسر عمو تو هم بیا خوش حال میشم _

من خوش حال نمیشم که !! تازه دوستام دخترن _

چه بهتر _

.. علي _

اخه يکي نبايد مواظب شما جوجه ها باشه ؟ _

. جوجه خودتي بيا دنبالم ناهارو هستم حافظ _

باشه باشه عصبي نشو آماده بشو بای _

لباس پوشيدم و شیک و تر و تمیز منتظر علي شدم تا بياد عليو مثل برادر نداشتم دوست داشتم .
خصوصا چون خيلي با بابام خوب بود و همیشه پيش بابام بود

علي _ سلام خوشکله عجب تپي زدي اي شيطون دنبال خواستگار ميگردي ؟

نه ميخوام چشماي داداشيمو در بيارم تا به من نکه جوجه _

واقعا از استقبال و هدف ت مرسي _

خواهش مي کنم -

.. رفتيم خانه عمو . تا عصر با علي سرگرم بوديم تا بالاخره منو رساند خانه

لامبورگيني شکلاتي بابا رو برداشتم و با سهيلا ترنم و طرلان به سمت پانوق جديد رفتيم سهيلا
نميخواست بياد اما راضييش کردم درسته گواهينامه ندارم اما رانديگيم فوله

وقتي رفتيم داخل نگاه بچه ها به سمت ميز سه گربه افسانه اي چرخيد اخه يکيشون نيامده بود و سه
تاشده بودند .

سهيلا از تو بعیده بچه ها خودتون را جمع کنید _

... پشت ميز دفعه قبلي که نزديک به ميز پسرا بود نشستيم

ترنم _ بابت اون شب از چشم ابیه تشکر کردی؟

نه مگه من بهش گفتم برسونتمون _

طرلان _ خاک بر سرت .. اگه نبود معلوم نبود چه بلایي سرمون مي اومد

کي بود ؟ چي کاره بود ؟ به اون چه ؟ _

. غذای پسرا تمام شد چشم ابیه پول رو داد و بیرون رفت منم پول غذا رو حساب کردم و بیرون رفتم

امشب ديگه هوس بياده روی نکنيد و سبک بازی در نياريد _

اولا به شما مربوط نيست دوما حرف دهنتونو بفهميد سومنا نخير ماشين دارم چهارما ميخوام برم _
پيست مسابقه اگر اومديد هم مطمئن باشيد از من مييازيد پنجا براي اونشب مرسي

... من رانديگي خانما رو اصلا قبول ندارم خصوصا شما اما باشه -

دوستاش امدند

پسره _ بچه ها ميريم بيست

پيمان _ ايول

ميلاد _ دمت گرم اميد سر عقل امدي

پيمان _ بريم به ياد گذشته

.... اميد _ گذشته رو فراموش

پس اسمش اميد بود

رسيديم بيست اون يکي دوستشون که جمع چهارتايشون رو کامل ميکرد همين جا تو بيست بود

پيمان _ به به اق امير

امير _ اميد چه عجب يادي از قديما کردي؟ چه نقشه اي تو سرته ؟

اميد _ هيچي اصلا هم ياد قديم نکردم فقط هواي بيست کردم و بس و گرنه من گذشته رو فراموش کردم پس ديگه اسم گذشته رو جلوي من نياريد .

امير _ براي اين مسابقه بايد چهار نفر باشيم منم هستم خودت ميدوني که اين مسابقه با مسابقه هاي معمولي بيست فرق داره .

راست ميگفت مسابقه به جوره خاصي بود بخش بخش بود و در هر ايستگاه يکي از همراه ها پياده ميشد .. تمام همراهان من پياده شده بودند منو اميد تنها بوديم بقيه ي ماشين ها هم چندين كيلومتر با ما فاصله داشتند و عقب بودند ... يک دفعه اميد بيچيد جلوم

چي ميخواي ؟ _

پياده شو کارت دارم _

ارام و با کمي ترس پياده شدم

چي کارم داري ؟ _

نترس جوجه فقط يک شرط بندي کوچولو _

اولا به من نگو جوجه بدم مياد ثانيا چه شرط بندي ؟ _

اگه تو بردي هر چي گفني هر چي گفني قبول ميکنم ولي اگر من بردم بايد هر چيزي که گفتم بي _
چونه قبول کني

شرمنده شايد تو به چيز بد از من بخواهي _

.... ميکم جوجه اي بگو نه . نترس بچه من از اين تريب پسرا نيستم قول ميدم از اين جور چيزا نخوام _

نازه من چيزي از شما نميخوام _

منم نمیخوام اما میخوام یکم تو مسابقمون هیجان باشه و همچنین در زندگی روز مره ام یکم _
تغییرات باشه اچه پول برام مهم نیست از منم نترس میخواستم کاری کنم اونشب تو ماشینم تنها
بودیم فکر نکنم لازم باشه بیشتر از این توضیح بدم در ضمن از دخترای لوس و نر بیزارم تو یک جورایی
برابر مرد هایی و مثل بقیه هزاران پله از من پایین تر نیسی هرچند بالاتر و حتی مساوی منم نیستی
. اما بهتر از بقیه هست

منم از زندگی عادی خسته شدم تازه اگه ببرم به نوکر مجانی گیر اوردم

باشه _

مدرکت ؟ _

من روی حرفم میمونم _

باشه میبینیم امیدوارم روی حرفت بمونی _

حرکت کردیم تا میتوانستم گاز دادم واقعا رانندگیش عالی بود عجب دست فرمونی داره خیلی هم
بولدار و مغروره مثل خودم دقیقا همون رقیبی که میخواستمه

نزدیکای خط پایان پامو تا آخر روی گاز گذاشتم و با اختلاف چند سانتی متری که داور ها توانستند اندازه
..... گیری کنند اون برد . هر چند قسمتی از پولم به ما دادند اما خب اون برد

از دوستانم فاصله گرفتم و به جا نشستم یک دفعه دیدم امیدم پیشمه

من باختم خب چی کار کنم ؟ _

بابا نترس کار خلافی ندارم باهات . دوشنبه بیا همون هتل _

چرا اونجا _

حالا ... فعلا _

..... و رفت . !!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! و من موندم و هزاران فکر و سوال بی پاسخ

فصل سوم

صدای زنگ گوشیم بلند شد . ساعت را نگاه کردم 5 بود

ق_ هان ؟

اخ عزیزم . خواب بودی ؟ گفتم شاید شب زنده دار بودی برای نماز صبح بیدارت کنم قضا نشه حالام _
اگه میخوای قضا بشه مهم نیست بای . بعدا میزنم

خندیدم و نفهمیدم چه جور از خواب بیدار شدم

نه بابایی قربونت به دو دلیل همین الان بهتره _

چه دلیلی ؟ _

یکي چون دلم برات تنگ شده یکیم چون میدونم صبح زود میزنگی الان نخوابم بهتر از اینه که صبح _
زود بیدارم کنی

خوشم میاد هیچ وقت دروغ نمیگی پنج شنبه که امد خب _

خب _

شب که شدخب _

خب بگو دیگه بابایی _

خانه باش صبحش ما می ایم _

اخ جون بابایی دمت گرم عاشقتم _

البته مهمونم داریم _

مهم نیست مهمونت که کاری به من نداره _

خب داره _

چه کاری ؟ _

خواستگاره _

بابایی من 15 سالمه ها _

خب به من چه بزرگتر از سنت هم میدونی هم نشون میدی هم خیلی خواستگار داری .. نترس _
نهایتش برا هم نشونتون میکنیم چند سال دیگه عروست میکنم من که حالا حالا ها نمیزارم از پیشم
بری

به همین خیال باشین چون مثل خواستگاری قبلی سرش میارم _

نه دیگه اشناست نمیتونی در ضمن هیچ عیبی هم نداره نه کراواتش کجه نه چیزی _

اما _

برا امروز تا همین حد بسه فقط بدون خواستگارت علیرضاست ... بای _

اخه علی این چه کاری بود؟؟ من که تو رو برادرم میدونستم ... اخه کی این آزادیشو ول ... آه لعنتی
!!!میکنه شوهر کنه و رخت بشوره؟؟؟؟ من از شوهر بیزارم

چشمامو باز کردم ساعت 7 صبح بود . سحر خیز شدم !! خودم تعجب کردم . به حرفهای بابام فکر کردم
... علی هیچ عیبی هم نداشت تازه خیلی هم خوب بود

دست و صورتم رو شستم و به تری زنگ زدم

ترنم _ الو

سلام خوابي ؟ _

بيخشيد شما ؟ _

خاک تو سرت حتما بايد فحشت بدم؟؟. صبح به اين زيبايي و گندي مخلوطه تو خوابي ؟ _

تو ... ت ... و . ت . و .. تو کيانايي؟؟ _

پ نه پ عزرائيلم کيا رو کشتم و حالا هم ادمم سراغ تو هم بهت خبر مرگشو بگم هم قبل از اينکه تو _
رو هم ببرم پيشش بهت يک خبر بدم امدگي داشته باشي

بعيدم نيست اخه کيانا حاضره بميره اما صبح زود بيدار نشه و هم چنين ممنون اما بزار دو روز ارزش _
دور باشم !! روحش شاد

زبونت لال _

زبونم لال نداره که اخه تو تا منو طرلانو نکشي نميميري ولي خدايي نشناختمت _

خب به طرلان بزنک ميام دنبالتون خيلي کارا داريم تا يک صبح يا همون نصفه شب و سر شب _
.. خودمون تو خيابونا پلاسيم

اخ جون .. ميرم آماده شم خيلي جالبه مردم از فوضولي که تو چت شده _

. فعلا _

گوشي رو قطع کردم

حميله خانم بابا اينامشب يا فردا ميان گفتم آماده باشين _

.... مرسي دخترم _

با ماکسيماي سفيد بايام رفتم دنبال ترنم و طرلان و همه چيز را بهشان گفتم وقتي به خودمان امديم
ساعت 7 شب بود راهي هتل شديم

ترنم _ چرا هتل ؟

مگه اينجا شيک تر نيست ؟ _

طرلان _ اره خب چه جورم

خب پس چي؟ _

ترنم _ هيچي

. جريان اميد را هم با خنده برايشان تعريف کردم

بچه ها بلند بلند مرتب از علي حرف ميزدند و ميزما هم نزديک اميدايما بود فکر کنم تمام حرفامونو شنيدند . شامو خورديم و بي اعتنا به چهار گربه افسانه اي حساب را پرداخت کردم و با بچه ها بيرون رفتم سوارماشين شدم و گازشو گرفتم و از رستوران خارج شدم و به طرف اتوبان رفتم

داشتيم ميرفتيم که يک بنز شکلاتي بيچيد جلومون . سريع دنده عقب گرفتم و با حرکتي سريع از کنارش رد شدم اما بيخيال نشد و همچنان در کنارم ميآمد يک لحظه نگاهي کردم تا بينم حداقل چند نفرند تا اگر دعواي من شد بينم ميتونم بزمنشون يا نه اما شيشه هاش دودي بود و چيزي مشخص نبود اما يک دفعه شيشه را پايين داد با ديدنش سريع پامو رو ترمز گذاشتم اين که اميده ... اونم بيچيد جلومون . حتي از ماشينش هم پياده نشد . ديدم نه جلو مياد نه ميزاره برم براي همين پياده شدم و به سمتش رفتم

اميد _ سوارشو

چي؟؟؟؟؟؟؟؟ _

ميگم سوارشو کارت دارم خودمم ميرسونمت _

خوبه به اون دو تا رانندگي ياد دادم پس صبر کن تا به ترنمينا بگم خودشون بروند _

پيش تري و طرلان رفتم

ترنم تو ماشين را ببر خانه فردا ميام ميگيرمش فعلا _

وقتي رفتند سمت اميد رفتم و سوار ماشينش شدم گاز گرفت و با سرعت خيلي زياد رانندگي ميکرد مشخص بود خيلي عصبي و اشفته هست اما براي چي ؟

اميد _ سلام عليکم مرسي من خوبم خواهش ميکنم تو چه طوري؟

... از حرفاش خجالت کشيدم حتي سلام نکرده بودم

بيخشيد اخه يک جوري شدي اين قدر توي بهت بودم که يادم رفت _

. خيلي خب . تعريف کن

از چي ؟ _

چه قدر زياد امروز تحويلمون گرفتي _

خودتون گفتيد نميخواهيد دوستانون چيزي بفهمند _

چرا اين قدر رسمي شدي ؟ _

بايد رسمي باشم چرا نباشم ؟ _

. خيلي خب پس هر طور راحتی _

سرعت ماشينشو زيادتر کرد

و اي خدا براي اولين باره که از سرعت دارم ميترسم . اما نبايد شل باشم . کمربندمو بستم و سعي کردم بخوابم

احساس کردم بدنم داغ شده . دستي گونه هامو نوازش ميکرد و از زير شالم با موهام بازي ميکنه
دلَم هري ريخت تازه يادم امد که داخل ماشين اميد خوايم برده واي يعني الان من کجام؟؟؟ ساعت
چنده ؟ جرات بازکردن چشم هامم نداشتم

.. کيا خانمي .. جوجه .. کيانا بلند شو .. مگه قرار نيست باباتينا بيان ؟ ديرت ميشه ها _

به خودم جرات دادم و چشمامو باز کردم ... جلوي در خانمون بوديم يک ليخند بهم زد ناخودآگاه منم
ليخند زدم

کيا جوجه يعني واقعا الان خواستگاري؟ _

الان که نصفه شبه فردا _

حالا جوجه جوابت چيه ؟ _

.. به من نگو جوجه _

اخه خيلي برا عروس شدن جواني _

کي خواست شوهر کنه فقط نشون ميکنن در ضمن من مخالفم فقط بايد بابامو راضي کنم اخه علي _
.. همه کاره بابامه و هميشه پيش بابامه

کيا _

بله _

شمارتو بده _

که چي بشه؟ _

شاید لازم بشه _

اگه شمارمو ندم؟ _

.. قولت چي ؟ بين راحت ميتونم شمارتو داشته باشم اما ميخوام خودت بهم شمارتو بدي _

الان اين تهديد بود ؟ _

نچ _

... به حرفاش فکر کردم راست ميگفت تازه قولم که داده بودم پس شمارمو بهش گفتم و به خانه ع

فصل چهارم

با نوازشي از خواب بيدار شدم

سلام بابایي کي امدی؟_

. بابا_ چه عجب بیدار شدی دختر ساعت دو ظهر شده ها

اخه دیشب نخوابیدم_

... بابا_ حالا غمگین نباش پاشو تنبل

پیش مامانم رفتم صبحانه یا همان ناهار خودمو خوردم و بابا سوغاتیمو داد

روزی که دلت می خواد زمان کند بزرگه بر عکسه تا به خودم امدم شب بود وداشتم لباسمو عوض
. میکردم تیپ اسپرت بنفش و مشکی زدم و موهامم جمع کردم بالا و زیر کلاه کردم

تیپم کاملا پسرونه بود . صدای زنگ بلند شد و عمواینا امدند . به زن عمو وعمو سلام کردم و یک سلام
. خشک و سرد با علی کردم و به اتاقم رفتم

گوشیمو نگاه . یاد گوشیم افتادم از صبح تا حالا سایلنت بود حتما تری وطرلان از فوضولوی مرده بودند
یکی یکی شروع کردم به .کردم سی میس کال و بیست اس یا همون پیامک فارسی خودمون داشتم
خواندن اولین اس از علیرضا بود :کیانا عزیز از دستم ناراحت نشو اخه دوست دارم به خدا خواستم اول
خودم بهت بگم اما عمو نداشت

... تو دلم گفتم نیما خان اگه دوسم داری بیخیالم شو

بقیه اس ها از تری و طرلان بود :کیانا کجایی ؟ / کجایی کیا نکنه امید کار خودشو کرد دوستمو اغفال
کرد؟/خره حداقل بچتو بزار برا شب بعدی / بیا جدی جدی دختره از دست رفت

بقیه اش هم همین چیزا بود خنده ام گرفت و یه اس بهشون دادم و نوشتم این مزخرفات چیه ؟
گمشین جمع کنید خودتونو رعایت شئونات اسلامي هم بکنید معرکه راه انداختید نترسید سالمم و البته
دختر بای

یه دفعه در اتاق زده شد

بله ؟ _

اجازه هست ؟ _

بفرما _

علي امد داخل و روي صندلي نشست و حرفي نزد

کاري داري ؟ _

دلگيري ؟ _

پ نه پ از خوشي دارم ذوق مرگ ميشم بعد از صد سال ترشيدگي دارم شوور مي کنم _

خب بگو من چيکار کنم ؟ _

بيخيالم شو اگه دوسم داري _

چرا ؟ _

من از ازدواج بیزارم تازه 15 سالمه نه 30 _

. باشه فقط بدون منتظرت می مونم _

. اینو گفت و رفت

منم یکم بعد رفتم پایین شامو خوردیم و انها رفتند ساعت 12 بود . گوشیم زنگ خورد صد درصد تری
یاطرلانه

یا راحت فردا ! بابا چرا شما دو تا این قدر فوضولید ؟می گذاشتید علیرضایینا برسند خونشون بعد _
می گفتم بهتون دیگه بابا خوبه اولین خواستگارم نیست خب از کجاش بگم ؟

. فکر کنم منو اشتباهی گرفتی _

!!!!واي چرا من خر بازي در اوردم نگاه شماره کردم غریبه بود ! حالا اونم کی بود ؟؟؟؟؟ امید

با مین مین گفتم س...س...ل...ا...م...امید...اقا

نه به پر حرفی چند تانیه پیشت نه به سکوت الانت _

اخه فکر نمی کردم شما باشین _

خب دیگه حالا علیرضا چی شد ؟ _

دو هفته وقت دارم که به دلیل برا نه گفتنم بیارم خب کاری داشتی ؟ _

اها نميخوام ديگه با پسر سر شرط بندي يا فوتبال بازي كني_

چرا؟_

قرار نبود دليل بيارم_

باشه ولي فقط چون قول داده بودم بهت ...خافظ_

. باي كيانا خانم_

نميدونم چرا نيرويي گرفتم . رفتم پيش بابام

من علي رو مثل برادرم ميدونم نه شوهر_

عليرضا دوست داره الانم فقط ميخواه مطمئن بشه مال خودش ميموني دو هفته وقت داري عليرضا _
. هيچ عيبي نداره خودتم خوب ميدوني پس يا يكي بهتر از اون پيدا كن يا عليرضا

بابا تو خودت منو آزاد و مستقل كردي هيچ وقت اجبارم نكردي پس چرا الان؟_

الان فرق ميكنه حالا هم برو_

اين قدر محكم حرف زد كه فقط توانستم برم تو تختم و برا اولين بار گريه كنم اصلا نفهميدم كي خوابم
برد.....

.....اعصابم داعون بود رفتم تو اتاقم و نفهميدم كي خوابم برد

با نوازشی بیدار شدم

کیا تو همیشه این قدر می خوابی ؟ پاشو ساعت 2 ظهره دوستان درِ خونه را هم کندن بلند شدمو _
سریع رفتم پایین یک لقمه به عنوان صبحانه خوردم سریع لباس شنام پوشیدم وپریدم تو استخر .. تا
ترنم وطرلان و شاید هم سهیلا بخواهند منو پیدا کنند یکم وقت دارم که تنها باشم و همینم خیلی خوبه
چون ذهنم خیلی درگیره اخه من نخوام شوهر داشته باشم کیو باید بینم ؟؟؟؟این همه دختر ازدواج
... کردند حالا من یکی ازدواج نکنم

یه دفعه صدای ترنم و طرلان بلند شد چه زود پیدام کردند...رفتم زیر اب ... عمق استخرمون زیاد بود

... هر وقت دلم میگیره یا عصبانی هستم شنا بهم آرامش میده

اومد بالای اب کمی آرام تر شدم

طرلان _ بالاخره حضرت را ملاقات کردیم رئیس جمهورم برای ملاقاتش این قدر ناز نمیکنه

. خندیدم و نگاهش کردم .

ترنم _ کیانا چی شده ؟ من تو رو خوب میشناسم هرچند گاهی اوقات غیر قابل پیش بینی وشناختن
هستی من و تو 7 ساله که با هم هستیم

چیزیم نیست _

... انگار بازم اب و شنا آرامم کرده

طرلان _ بابا تو نمیگی ما از نگرانی نه از فضولی میپریم از صبح نا حالا گوشیت خاموشه

خب_

طرلان _ خوب شدي؟؟ حال ميکني ما ها رو حرص ميدي؟

بعديشم يه دفعه داد زد_ خب به جمالت خب جريانو بگو و ديگه

چيو؟؟_

طرلان_ اَهـ جريان ديشبو بگو ديگه

هان_

طرلان _ واي خب خب به هان هان تبديل شد دِ بگو ديگه

هيچي حرص نخور به هفته وقت دارم به نفر ديگه که از نيما سر تر يا مثل نيما باشه و دوستمم _
... داشته باشه جاي غلي بزارم وگرنه علي

ترنم _ خوبه بابا گفتيم ديشب عقد و عروسي رو گرفتي و بچه را هم به دنيا اوردي که جواب ما ها رو
نميدي

خدا زبونتو لال کنه_

از استخر بيرون اومدم که ديدم طرلان داره نگام ميکنه

طرلان _ کيا ايشالله تو حلقومش گير کنه هيکلت بد جور پسر کشه ابيول جونم هیکل

! کجاش هیکل؟؟؟ با این قد کوتاهم_

ترنم _ خلیم کوتاه نیستی تازه کوتاه بهتره

بیخشد چي چیش ؟ _

ترنم _ همه چیزش مثلا تو بغل خوب جا میشن مردا اکثرا اینجوری دوست دارند

..... ترنم خفت میکنم بازم ور در مورد ازدواج و شوهر و مرد_

رفتم کنار ترنم و انداختمش داخل استخر

طرلان تو هم سریع لباسات در بیار تا خیس نشه _

ترنم _ روانی حالا لباس چي بپوشم؟؟

رفتم کمکش و لباس هاشو در اوردم طرلان هم از ترسش خودش لباسشو در آورد و پریدم تو اب

ترنم _ راستی کیا امروز با گفتارا فوتبال داریم

من نیستم _

طرلان _ چي؟؟؟؟؟؟

ترنم _ يعني چي نيسي؟؟؟

يعني همين ديگه من نيامم_

طرلان _ خر شدي؟ اخه واسه چي؟؟؟

هر دليلي_

ترنم _ نيميگي؟؟؟؟

نه_

.... طرلان _ واقعا كه

بابا اميد اولين شرطش اينه كه ديگه با پسرا فوتي بازي نكنم_

طرلان _ نوي خرم گفني باشه ؟؟؟؟؟؟؟؟؟

اره من رو حرفم هستم _

طرلان _ اگه اين اميد خان بگه دوستاتو ول كنم ميگي باشه؟؟

اولا غلط كرده تازه چند سانتي متر بيشتتر نبوده كه بخواد براش دوستامو بگيره_

طرلان _ گمشو اون غلط ميكنه تو هم ميگي چشم

نچ منو نشناختي _

ترنم _ پاشو حداقل بيا

نچ _

طرلان _ خب بازي نكن

نچ بيام شايد نتونم خودمو كنترل كنم بيام بهتره _

... از استخر امديم بيرون خودمون را خشك كرديم و سه تايي رفتيم بالا داخل اتاق من

. به مانتوي مشكي کوتاه و يك شلوار جين سبز با شالي هم رنگ به ترنم دادم و انها هم رفتند

صداي گوشيم بلند شد شماره غريبه بود يعني اشنا بود اما سيو نبود

بله ؟ _

به به خوش ميگذره ؟ _

نچ . عليک سلام بفرماييد _

امید _ چه خبرا ؟

هیچ _

امید _ تو بلد نیستی بگی سلامتی ؟؟؟؟؟

نچ . خبری باشه می گم نباشه هم میکم هیچ .. عادتمه _

امید _ بله دیگه ترک عادت هم

موجب مرضه _

امید _ بینم دوستات امروز فوتبال داشتند

به تو چه _

امید _ پس همین بگو خانم چشونه حوصلت سر رفته ؟

خیلی _

امید _ برنامه ات چیه ؟

هیچ _

امید _ خب برای اینکه جبران فوتبال بشه تا یک ساعت دیگه در خونتونم

نچ _

اميد _ چرا ؟

خودم ميام _

.... اميد _ پس دو ساعت ديگه پارک

چرا يه ساعت بهش اضافه كردي ؟ مگه با تو يه ساعت تو راه بودم اگه ميخواستم با تو بيام ؟؟؟؟ _

اميد _ فوضولي نكن جوجه ... شايد

جوجه خودتي اق قوقولي _

اميد _ حالا اول روشن كن من جوجه شدم يا خروس ؟؟؟

خافظ اق قوقولي _

مامان _ كيانا

جونم ماماني _

ماماني _ بيا بابات کارت داره

بله _

بابا _ تو به کارخونه هم مي رسي ؟

نه مگه قرار هست من برسم ؟ _

بابا _ اره پس كي برسه هرچند مدت يك سري بزني در ضمن پسر يكي از شريكام قرار هست فردا بره
کارخانه حتما برو بايد باهاس قرارداد ببندي

باشه _

بابا _ راستي امشب پرواز داريم

چه زود _

هفته ديگه بايد خودت بزنگي _

خب من مي خوام برم بايد برم آماده بشم باي در ضمن چه بزنگم چه بزنگم جوابم منغيه _

بابا_ با قبول شرايطم ... اما فکر نکنم موفق بشي باي

خندم گرفت زندگيم شده مثل رمان ها ... حتما الانم بايد برم پيش اميد و مثل ترسا در رمان قرار نبود
!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! بهش بگم اميد بيا منو بکير

.سريع رفتم حمام و ادمم بيرون

مانتوي سفيدم را با شال و شلوار جين ابي کم رنگم و کفش هاي پاشنه بلند سفيد پوشيدم و مثل همیشه بدون برداشتن کيف بيرون رفتم اصلا من یک کيف هم نداشتم فقط چند تا کوله ي اسپرت

به طرف پارکينگ رفتم بنز شکلاتي بابا را برداشتم

براي اينکه ماشين هاي بابا بي استفاده مانده بود بابا همه شان را به جز بنزه و جاجريه فروخت و سپس بعد از فروختنشان به من خبر برگشتنشان به خارج را داد

حميله خانم _

حميله خانم _ بله

باباينا که دارن ميرن منم بيرون غذا ميخورم پس زحمت نکش و غذا درست نکن _

حميله خانم _ اين قدر غذا هاي من بده که همش بيرون غذا ميخوري؟

نه بابا من عادت دارم ترک عادت منم موجب مرضه باي _

رفتم پارک اما نمي دونستم کجاي پارک برم. دلمو زدم به دريا و رفتم جاي با صفايي که با ترنم پيداش کرده بوديم و خيلي دوستش داشتم

اونجا منظره ي زيبايي رداشت که به من آرامش ميداد

اميد هم همان جا بود به پيراهن اسپرت ابي کم رنگ با شلوار جين پوشيده بود. خدايش هم خوشکل بود هم خوشتيب. خصوصا چشماي ابيش وهیکل ورزيده اش قدش هم 40 سانتي از من بيشتري بود و اين مصمم ميکرد تا باهاش راحت باشم و بفهمم دنبال هوس نيست و فقط براي سرگرمي با منه اما دليل شرط بندي چيه؟

رفتم طرفش خندید

امید _ از کجا میدونستی من اینجام؟

من نمیدونستم شانسی ادمم _

امید _ ای کلک حالا تیپت را با من ست کردی که خودتو به من بچسبونی؟

خیلی از حرفش عصبی شدم

آقای مغرور خودشیفته از خود راضی آگه میدونستم عمرا تیپ ابی میزدم حافظ _

سریع از کنارش رد شدم

امید _ کیانا

بی اعتنا به صدایش که دلمو نمیدونم چرا یه دفعه آتش زد به راهم ادامه دادم

یه دفعه یکی از پشت بازمو گرفت خواستم از داستش خلاص بشم که ان چنان فشاری داد که ناخواسته برای جلو گیری از فریادم لبمو محکم دندون گرفتم و به ثانیه نکشید که مزه خون را در دهنم حس کردم

کاملا از زمین بلندم کرد

نکن دیوونه دستم شکست شایدم در رفته _

امید عصبی خروشید _ مگه صدات نمیزنم چرا سرتو کج کردی وداشتی میرفتی

از کی تا حالا اقا بالا سرم شدی؟ تازه نمیدنستم وحشی هستی که اینم الان فهمیدم _

امید _ تو هیچ چیزی از من نمیدونی

ولم می کنی یا داد بزیم مزاحمم شدی _

امید _ هر کار می خواهی بکن اما یادت باشه روی قولت نموندی

یه عذر خواهی هم بد نیستا بابا دستمو ول کن شکست _

یه دفعه انگار به خودش امد چون دستمو رها کرد

امید _ ببخشید

خواهش میکنم اما شرط میندم تا دو ماه جاش میمونه _

امید _ میخوای ببرمت دکتر

نچ هنوز این قدر ها هم لوس نشدم _

امید _ برا اولین باره می بینم با دوستان نیستی

فوتبالن _

اميد _ با کي؟

کفتارا _

اميد _ کي؟

تازه فهميدم چي گفتم

کفتارا لقبشونه خب ما نميتونيم اسمشونو که هي بگيم تازه حتي يادمون هم نمي مونه براي همين _
...براشون لقب ميزاريم. اميد

اميد _ چي گفتي؟

گفتم کفتارا لقبشونه _

اميد _ نه بعدش

بعدش گفتم خب ما نميتونيم اسمشونو که هي بگيم تازه حتي يادمون هم نمي مونه _

اميد با خنده _ نه بعدش؟

گفتم همين باشون لقب ميزاريم _

اميد _ نج کلمهي بعديش چي گفتي؟

گفتم امید اقا نه اقا امید_

امید_ نه به کم کوتاه تر بود

گفتم اقا پسر_

!!!!!! امید_ مهم نیست بالآخره حرفتو به روز دیگه که تکرار میکنی

عمر_

امید_ مبینیم حالا اسم گروه ما چیه؟

اول گربه نرا اما از مسابقه فوتبال به بعد چهار گربه افسانه ای_

..... امید با قهقهه_ چه طرقي کردیم پس

مال شما که بدتر بود زاغ و کلاغ میخواستم فک دوستتو اون روز جابه جا کنم یا حتی بندازم پایین_

امید_ بعدش شدید فناری های دست نیافتنی

برای همینم امدي سرغ من؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟_

امید_ نه

جانم_

ببخشید نباید از بیشت اونجوری میرفتم_

کیانا اروم باش من بیستم هکه چیز تمام شد خیلی ترسیدیا_

...اره کارم تمام بود اکه تو_

هیس من نمیزارم کیای شیطون من دیگه این بلا سرش بیاد_

امید هیچ وقت نزار این اتفاق دوباره برام بیفته_

چشم گلم_

کمی آرام ترشدم اما هنوز بدنم میلرزید

امید_ کیانا

جانم_

خنده ای سرخوش کرد چشمات رنگ شیطنت به خودش گرفت_

دیدي بالاخره بازم بهم گفتي امید!!!!!! تازه فقط امید گفتمم اکتفا نکردي پریدی بغلم اونم_ امید
..دقیقا نیم ساعت بعد از عمرا گفتت کاش همیشه همین جوری عمرا بگی

. سریع خودمو جمع و جور کردم و از بغلش بیرون ادمم

. خندید. خندیدم.

نخند دو باره میرما_

امید_ منم دیگه دنبالت نمیاما

خندیدیم

امید_

جانم_

بدنم خیلی درد می کنه بریم دکتر_

چشم خانمی_

رفتیم دکتر ابتدا معلوم شد بازوم که امید محکم گرفته بود و شرط بسته بودم تا دو ماه جاش بماند در
رفته و بدنم هم کوفته شده و جای زنجیر ها هم زخم شده بازومو برای اطمینان کامل گچ گرفتند

سوار ماشین امید شدم

وای امید_

چي شده _

ماشين بابام _

به بچه ها سپردم كليدم گذاشتم زير ماشين ادرسش دادم ببرند خانه _

واي مرسى _

يه دفعه به چيزي مثل رمان ها در ذهنم شكل گرفت بابام گفت يا عليرضا يا بهتر از اون اميد از عليرضا ... بالاتره

اما سريع ذهنمو از اين فكر ها خالي كردم چه فرقى ميكنه پسر پسره چه علي چه اميد مثل هم هستن تازه با علي كه حداقل عشق يك طرفه هست اما با اميد همان هم نيست تازه من همه چيزه عليرضا رو ميدونم اما اميد حتي فاميليش هم نميدونم تازه من و اميد فقط براي شرط بنديه با هم هستيم همين و بس

كيانا _

بله _

براي اينكه از فكر فوتبال بيرون بياي به جاي فوتبال وقتتو با من بگذرون و بيا با هم وقتمون را پر كنيم _

باشه _

خب رسيديم _

مرسى و حافظ _

فردا شش كوه ميام دنبالت _

صبح ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ 6 _

پ نه پ _

!!!!!! من بميرم 8 بيدار نميشم تو ميگي 6؟ _

مجبوري باي _

...اي بميري _

صداي ساعت بلند شد 5:30 بود كلي فحش به اميد دادم و از رخت خواب گرم ونرمم دل كندم دوش پنج دقيقه اي گرفتم سريع شال عسلي كه رنگ چشم هام بود با مانتوي عسلي و كفش و كيف همان رنگ پوشيدم

ساعت 6 بود كه صداي ماشين اميد هم امد سريع رفتم پايين

سلام كيا چه رنگ عسلي باحالت ميكنه چشم هاتم كه عسلي موهاي طلاييت هم كلا هم رنگت _
ميكنه با لباس هات فقط ميمونه اون لباي قرمز و سرخت

هيز _

من هیزم؟؟؟؟؟؟ _

اره _

پس نشونت میدم _

تسلیم امید _

بله _

میشه بخوابم؟؟؟ _

بخواب خب اجازه نمیخواد که _

با شوق چشمامو روی هم گذاشتم

خب حالا کوه خاصیتش چیه؟؟؟ _

امید _ خب هوای پاکیزه و همراهی با جمعیتی که در حال تلاش برای فتح قله هستند

امید _

چته خب _

همین؟؟؟؟؟ _

اره خب _

دیگه نفهمیدم چی شد

کیا.....کیانا.....شیطونه...کیانا باشو دیگه رسیدیم _

اروم چشمامو باز کردم روسریم افتاده بود

!!!! چه عجب _

مرض خب خوابم میامد _

یه دفعه دستشو جلو آورد و روسریم را سرم کرد متوجه نگاه پسری روی خودم شدم و ریز خندیدم

پیاده شدیم تازه تیپ امید را دیدم پیراهن ابی همرنگ چشماس که رگه های مشکی داشت و شلوار جینش واقعا زیبایش کرده بود

جمعیت زیادی اینجا بودند که تلاش می کردند هرچه سریع تر از کوه بالا بروند ما هم راه افتادیم و به سمت بالا حرکت کردیم که صدای چند پسر که از پشت سرمان میامدند را شنیدم

ناخودآگاه دست امید را فشار دادم و بهش تکیه کردم اونم یکی از دستاشو دور کمرم حلقه کرد و لبخند زد

امید _ ادم نباید هیچ وقت از چیزی بترسه تو که ترسو نبودی اما

اما چي ؟ _

اميد _ اما کاش هميشه اين قدر مي ترسیدی تا منو به اغوشت راحت راه بدي

اميد ميکشمت _

سريع پا به فرار گذاشت و من هم دنبالش حالا ندو کي بدو

تا تقريبا بالا هاي کوه و ايستگاه هاي اخر يک نفس دويديم

... اميد.....اميد.....اميد ..واستا ديگه نميتونم من صبحانه هم هنوز نخوردم اميد بر ميگردما _

باشه تنبل خان _

حالا يکم يواش ربريم چيزي نمونده _

رفتيم بالاي کوه صبحانه هم خورديم و برگشتيم

ساعت 12 شب بود که اميد منو دم در خانه پياده کرد و رفت واقعا با اميد گذشت زمان را احساس نميکردم

صبح زود بيدار شدم اين چندمين روزي بود که با اميد بيرون ميرفتم و سحر خيز شده بودم. هر روز به کار جديد و بدون فهميدن گذر زمان صبح را شب ميکرديم هر چي منتظر رنگ اميد بودم خبري نشد واقعا نگران شده بودم خودم را با تري و طرلان سرگرم کردم و اخر هم چون پنج شنبه بود رفتيم پاتوقمون

در انجا هم خبري از اميد نبود دلهره اورتر اين بود که دوستاش بودند و خودش نبود نمي دونم چرا غم تمام عالم به دلم ريخت يک اس بهم رسيد با بي حالي نگاه کردم از اميد بود

کيانا بيا بيرون از انجا البته پياده و تنها با دوستاتم خدافظي کن :

سريع رفتم بيرون خبري نبود ازش. رفتم داخل اتوبان ماشيتي که حتي نتونستم بفهمم چيه با سرعت و ميلي متري از کنارم رد شد و سريع ايستاد منم که راعصابم از دست اميد خرد بود گفتم بزار سر اين خالي کنم

.....اوي مردیکه مگه کوري رواني عقد _

حرفم در دهنم ماسيد..اميد بود. سکوت کردم

سوار نميشي؟ _

سوار شدم و باز هم سکوت

بابا جاي اينکه عذرخواهي کنی سلام نميکنی؟ _

سلام _

چه عجب!!!!بيخشيد باعث شدم فحشم بدي _

اولا معذرت دوما حقت بود ميخواستي درست رانندگي كني _

بخدا هرکس نشناسه فکر ميکنه مثل اين لاتاي جنوب شهري _

با هر کس بايد يه جور صحبت کرد خب _

قبول دارم اينو حالا بريم؟ _

کجا؟ _

. متلکت ميگما _

بگو مال اين _

خودت خواستي.. خونه خالي _

.....مرض _

خب رستوراني جايي ديگه _

يعني عليرضا بهتره يا اميد؟؟؟صد در صد اميد اما كاش اينم دوسم داشت اصلا دوسم داره؟؟ معلومه كه نه اينها هميشه براي تفریحه چرا اين قدر من فكر مزخرف ميكنم

يك هفته گذشت و من و اميد با هم صميمي تر شده بوديم امروز روز آخر گچ دستم باز كردم چون دكتره گفت نشكسته بوده و حالا هم خوب شده

بايد به بابام جوابمو بگم اما چي بگم؟ اميد يا عليرضا؟؟؟ اميد بهتره اما ... كاش اميدم مثل علي منو خدايي علي هم كم نداره از اميد اما ... دوست داشت اون وقت بي شك اميد انتخاب اول و اخرم بود حالا واقعا اميد را به عنوان شوهر ميتونم قبول كنم؟؟ تازه ... من فقط به عنوان داداش دوسش دارم اون عمرا قبول كنه تا الان هم فقط براي شرط بندي با هم هستيم

شايد غرور بش باعث شده ازش خوشم بياد.. بيخي بابا اميد مغروره خب منم عاشق همين غرورشم عاشق؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟ چه كلمه بيگانه اي ... اما با تمام بيگانگيش مقدسه و پر معنا... خدايا يعني من .. عاشق شدم؟؟؟؟؟؟

اما نه من فقط بهش عادت كردم همين و بس

يه زنگ زدم به تري

الو _

سلام _

...ايول يه روز به ما زنگ زدي تو _

گمشو اعصاب ندارم ميزاري حرفمو بزيم يا قطع كنم؟ _

نه ميزارم _

پس خدا سعدي _

د بگو دیگه_

د نیمزاري دیگه_

اخه ذوق زده شدم_

بیخشید چرا؟؟_

اخه کیانا بهم زنگیده_

مرض بین حالم خرابهاماده باشین تا په ربع دیگه میام حافظ_

یاد شعر فروغ افتادم فقط همینش را بلد بودم

اري . آغاز دوست داشتن است گرچه پایان ناپیداست من دگر به پایان نیندیشم که همین دوست داشتن زیباست

رفتم حمام و نگاهی به ساعت کردم یک ظهر بود مثل همیشه ناهار و صبحانه ام یکی شد البته فقط باهانش بازی میکردم .. رفتم یک اب پرنقال خوردم خوردم و رفتم استخر و شیرجه زدم تو اب بدون هیچ لباسی... با سیستم در ها رو فعل کردم تا هیچ کس مزاحم نشه

چند بار از اب بیرون امدم و دوباره شیرجه زدم تو اب اخه خیلی دوست داشتم.. هنگام شیرجه زدن نه توی زمین بودی نه آسمان و حس خیلی خوبی داشت

بعدش سرمو گرفتم زیر اب ... و بعد از ان هم رفتم سراغ سونا و جکوزی

زمان از دستم خارج شد اما آرامشی شیرون بهم دست داد که حس خوبی بود

حولمو پوشیدم و رفتم بالا

په دفعه دو دست منو از پشت گرفت و منو در اغوش گرفت سریع چرخیدم

علی چیکار میکنی؟ ولم کن_

نمیکنم_

حداقل اون دستمو ول کن تازه گچش را باز کردم_

ولش نمیکنم_

علی_

جانم_

دستمو ول کن لطفا_

باشه دست راستتو بیخی_

بعد دست راستمو ول کرد و دست چپمو محکم تر گرفت و منو به سینه هاش چسباند

علي ولم کن۔

دوست ندارم۔

اگہ بابام بفہمہ با تک دخترش چیکار میکنی۔

اون خودش میدونہ تازہ خودت گفتی داداشتم منم میخوام خواہرمو بغل کنم۔

ہر وقت بہ نفعتہ من خواہرتم ہاں؟؟۔

بلہ دیگہ۔

واقعا کہ ولم میکنی یا خودم مجبورت کنم ولم کنی۔

خب اون وقت منم مجبور میشم دست راستتو بگیرم اما با زور۔ میدونی چرا؟۔

چرا؟۔

تا اون حولت بہ دفعہ کنار برہ و...اخہ حولت کوتاہ کہ هست تنگ کہ هست از اینم کنار تر دیگہ کند۔
زدی بہ حیای خودت دختر اخہ حیا ہم چیز خوبیہ ہا

نگاہی بہ خودم کردم از بالای حولہ کمی از ان باز شدہ بود سریع خودمو از دستش بیرون کشیدم و
حولہ را درست کردم و رفتم بالا

علي خیلی مردہ نمیدونستم اون اونجاست برای ہمین ہواسم بہ حولم نبود و اونم برای اینکہ سہراب
.....نبینہ و خودش ہم نگاہ نکنہ منو بغل کردہ بود

مانتو و کفش مشکئی با شلوار و شال بنفش پوشیدم۔ خط چشمی ہم کشیدم من معمولا خیلی کم
ارایش میکردم و خط چشم میکشیدم

از اتاق خارج شدم ساعت 4 شدہ بود بی اعتنا بہ علي رفتم پایین

خوشکل کردی۔

کاری داشتی کہ امدی؟۔

نہ... یعنی ارہ۔ اصلا تو رو کہ دیدم یادم رفت۔

سریع عجلہ دارم۔

میرسونمت۔

ماشین میبرم۔

اھا! افا سہراب بہتر از ما هست؟۔

نچ خودم میروم۔

بیخی تو کم نمیاری بابات گفت مگہ قرار نبود بری کارخانہ؟؟؟؟۔

یادم رفت_

زحمت_

رحمت_

به هر حال امروز 5 انجا باش در ضمن گفت زنگیدنت یادت نره_

بای_

بای_

سوار جاجری شدم و گاز دادم و از خانه خارج شدم و به دنبال تری و طرلان رفتم وای اینا از 1 منتظر من بودند پس چرا نزنکیدند؟ گوشیم را نگاه کردم ساینت بود وسی میس کال داشتم

!!!طرلان_ به به رها خانم چه عجب بالاخره امدم

اره امدم سوار شین عجله دارم_
طرلان_ اچه ادم عاقل ساعت 1 به ما گفتمی اماده باشین یه ربع دیگه اینجایی الان ساعت 4 تو که بد قول نبودی
بد قولیت به جهنم وایستادن ما به جهنم مردیم از نگرانی گفتیم بیایم خانه نیستی شاید بیای اینجا گوشیم هم که اصلا جواب_ ترنم
نمیدادی گفتیم تصادف کردی مردی بیمارستانی
خب حالا زنده خوشحال باشید بپرید بالا از دلتون در میارم بخدا خیلی داغون بودم حالا هم بدویدید باید برم کارخانه_
سریع حرکت کردیم سر ساعت 5 در کارخانه بودم
یه قرار مهم دارم شما که فکر نکنم بتونید اروم اینجا بشینید پس فقط مزاحم من نشید وگرنه من میدونم و شما_
رفتم داخل کارخانه. کارخانه حیاط بزرگی داشت که سنگ فرش شده بود و پر از گل و به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم میشد غربی
کارخانه و غیره بود و شرقی دفتر و این چیزا
رفتم داخل ساختمان شرقی
کسی منتظر من هست؟_
سلام خانم تهرانی بله آقای کیارش رستمی منتظرتون هستند_
کجاست؟_
داخل اتاق مدیریت_
مرسی_
درو باز کردم یه نفر رو صندلی و پشت به من نشسته بود
رستمی_ در بزنید بد نیستا
ادم برای رفتن به اتاق پدرش که الان برای خودش در نمیزنه_
رستمی_ اگه یه مهمون گل داشته باشه در میزنه
گل اما من الان یه مهمون خل دارم نه گل_
چه با تربیت_
با هر کس به اندازه لیاقت خودش باید حرف زد تا دعوا نشده بهتره برید سر اصل مطلب_
مگه خواستگاریه که میگي اصل مطلب_
چه ربطی داره من کار دارم لطفا سریع_
منم دفعه قبلی که سر کارم گذاشتی کار داشتم_
اها پس تلافیه_
شاید_
من الان کار دارم قرارداد نمی بندید برم_
چه پرو_
من هر وقت بخوام میام و میرم_

کجا؟ _
به شما مربوطه؟؟ _
!!!!!!اره _
چه ربطی به شما داره اونوقت؟؟ _
خیلی ربطا _
مثلا؟ _
خب من نباید بدونم جوجه ی فسقلیم کجا میره _
هم صداش تغییر کرد هم برگشت
امید تو پس کیارش _
من کیارش رستمی هستم اما همه منو امید میشناسند پس حرفی در موردش نزن _
میدونستی من میام اینجا؟ _
نه فقط دیدم صدای ترمز ماشین امد از پنجره نگاهی کردم دیدم تویی اصلا باورم نمیشد اما خب گفتم بزار سریه سرش بزارم تا _
بعد تو دختر یاشار تهرانی هستی؟؟؟ _
خب بله _
کاش نبود ی _
چرا؟؟ _
چون چ چسبیده به را.بیخی بابا _
خب معامله جوهره؟ _
کیا یاد بگیر همیشه معامله با اشنایی و غیره جداست _
پس زود باش _
کجا میخوای بری؟ _
دوستام منتظرم هستند _
بازم دوستات؟ _
مگه چه شونه؟ باید بگم دوست پسر ام پس؟؟؟؟؟؟ این دوستای من جونشون هم برای رفاقت میدن نامرد نیستند _
خیلی خب من قرارداد رو امضا کردم بخون امضا کن _
امضا کردم
امید _
بله _
شب میای رستوران؟ _
شاید _
.....اخه _
خب بقیش؟ چرا حرفتو خوردی؟ _
هیچی بیخی بای _
بچه ها بریم _
طرلان چه زود خب چی شد؟
هیچی امضا کردیم و تمام دیگه _
ترنم باشه پس بریم
حرکت کردیم . رفتیم شب هم رفتیم همون رستوران همیشه که پاتوق ما و امیداینا شده بوده بود. چرا اسم خودشو امید گذاشته و بهم
..گفت به دوستام نگم؟ کیارش رستمی قشنگه بهش میاد اما امید هم باحاله
. رفتیم داخل امید و دوستاش هم بودند
همه چیز را به ترنم و طرلان گفتم و ساکت شدم ان ها هم که حال منو درک کرده بودند حرفی نمیزدند غذایمان را خوردیم و پول غذا
را حساب کردم زودتر از بچه ها بیرون رفتم و سوار ماشین شدم
به شیشه ضربه خورد شیشه را پایین کشیدم و بدون نگاه کردن گفتم
من چه مرگتونه خب سوار شید تا بریم خوبه میدونید امشب اعصاب ندارم
تو پیاده شو تا دوستات برن کارت دارم _
چی؟ _
این بار دوم منو اشتباهی گرفتیا _
چی میگي امید؟ _
بیا بریم دیگه _
باشه _
سویچ را به تری دادم و سوار ماشین امید شدم و حرکت کرد

آقاي رستمي جالبه _

چي؟؟؟؟؟؟؟؟

امروز اسم اصلي و فاميلتون را فهميدم _

ديونه _

چرا؟ _

خب يه كلام از خودم مي پرسيد ي تا بهت بگم _

طبق معمول رفتيم گردش و ساعت يک برگشتيم

واقعا اين حس متفاوتي که من به اميد دارم عشقه يا عادت؟ اما عشق يک طرفه مثل علي و منه بي فايده است

اميد کجا ميري؟ _

خسته اي؟ _

نه _

خب ميريم پيست _

خوبه _

ميريم سوار موتور _

اخ جون من موتور بلدم _

نه ديگه با يک موتور که اونم من راندم _

نميخوام _

ميدوني به چي فکر ميکنم؟ _

نچ بگو _

کاش يک بار ديگه اتفاق ميفتاد _

چي؟؟؟؟؟؟

که بترسي. اخه گفتي اميدم بهم نميگي اما چند دقيقه بعدش مزه اغوشتم چشيدم _

ديوانه رواني اصلا از اين به بعد بهت ميگم آقاي رستمي _

نه اينجا همه منو ميشناسند بگي آقاي رستمي فکر بعد ميکنند _

اميد _

بله _

يک سوال پيرسم _

پيرس _

اون روز که اميدم پيست همه حرف از گذشتت ميزدند مگه گذشتت چي بوده؟ _

پس بالاخره پرسيد ي. اما چرا اين قدر دير؟ بازم مهم اينه که سوالتو خودت ازم پرسيد ي _

خب الان يادم اومد _

داستانش مفصله بهت ميگم _

رسيديم پيست و از ماشين پياده شديم. امير هم انجا بود

امير _ به به.. اقا اميد و كيانا خاتم خبريه؟ اين موقع شما دوتا؟

. اميد _ عليک اره دوربين مخفيه البته براي پيدا کردن فضول ها و خبر چين ها

چشم غره اي هم بهش رفت تا بدبخت جرات حرف زدن نداشته باشه

امير _ اميد اخه رزي

پسه پسه.. باي _

و ازد امير دور شديم. يه دختر تا اميد را ديد به ما نزديک شدو اميد هم تا اونو ديد سريع دستشو دور کمرم حلقه کرد و منو به

خودش فشرد... فهميدم به خاطر دختره هست براي همين چيزي بهش نگفتم

دختره _ سلام

اميد _ عليک

دختره _ ايشون خاتم جديدتونن؟

اميد _ خفه خودت ميدوني من دختر باز نيستم درضمن ايشون مثل بعضي ها ول نيستند که

دختره _ اگه ول نيست پس چرا اين موقع با يک پسر غريبه

کجاست پسر غريبه؟؟؟؟ من نامزدشم _

منم خرم _

در خر بودن تو که اصلا شكي نيست _

دختره _ پس تيريك ميگم كيانا خاتم اميدوارم هميشه با هم باشيد و پاي هم پير بشيد

اميد _ صد در صد اگه بقيه بزارن خب ما وقتمون را الكي هدر نميديم خداحافظ

باشه فقط كيانا خاتم درسته که اين حرفا را ميزنه اما بهش اعتماد نکنيد _

امید_رزیتا خفه شو گورتو گم کن نکنه دلت میخواد حرف هایی که لبافتشون را داری بارت کنم؟؟؟
خوشم امدکه حالشو گرفت همچنین منو نامزدش معرفی کرد اما فقط برای حالگیری دختره بود
فشار دستاش هر لحظه بیشتر میشد و منو بیشتر به خودش می فشرد. داغ داغ شدم اما توی اوج لذت به خودم امدم رزیتا هم مثل من
دختر بود نکنه میخواد همان کاری که با اون کرد با من هم بکنه؟؟؟؟سعی کردم خودمو از اغوشش بیرون کشیدم اما محکم تر منو
گرفت

کیانا.....کیانا.....ناراحتی؟ _

نه...ولم کن دیگه رزیتا رفت _

پس ناراحتی...گفتم که جریانو بهت میگم دخل ماشین بهت میگم _

همین الان _

باشه به عشق اول اعتقاد داری؟ _

نه چون تا حالا عاشق نشدم و نخواهم شد _

یک دفعه دستاش شل شد و من از بغلش بیرون امدم

من برات میگم...عشق اول بهترین عشقه هیچ وقت از یادت نمیره...البته به جز عشق هوس و عادت هم وجود داره که این دوامش _

خیلی کمه و فقط بدبختی داره..و در اخر فقط نفرته که از اون باقی می ماند..رزیتا هم هوس جوانی من بود تا وقتی که از دوست

صمیمی خودم بچه دار شد و انداخت گردن من و من اون موقع فهمیدم هوسی بیش نبوده...البته تازه میخوام عشق حقیقی را بچشم

حالا اخماتو باز کن و گرنه قفلکت میدما

و شروع کرد به قفلک دادنموای که چه قدر خندیدم

هنگام برگشت سوار ماشین شدیم

کیا راستی بهانه برای علی پیدا کردی؟ _

نه _

یه دفعه وسط خیابان ترمز زد

چی؟؟ _

امید چیکار میکنی؟ حرکت کن تا بگم _

یعنی چی بهانه پیدا نکردی؟ _

امید حرکت کن بهت میگم _

حرکت کرد

اخه هیچ عیبی نداره که بهش بگم نهامشدم وقت اخره باید به بابام بزنگم و جواب مثبت بدم اخه بابام شرط گذاشته یا علی یا _ من

یکی از اون بهتر منم نتونستم کسی پیدا کنم خبکه اونم عاشقم باشه منم عاشقش باشم...تازه عشق یک طرفه بهتر از هیچ عشقیه

رسیدیم اشکام جاری شد سریع از ماشین پیاده شدم

..امید برای این یک هفته مرسی این روز اخر بود خوش گذشت حافظ _

..و سریع رفتم بالا

یک ساعت گذشت و من هنوز بیدار بودم و گریه میکردم تلفن را برداشتم و شماره بابا را گرفتم همان لحظه صدای ایفون سکوت

خانه را شکست گوشی را قطع کردم

عکس کسی پیدا نبود

کیه؟ _

خدا رو شکر بیداری؟ _

امید این موقع اینجا چیکار میکنی؟ _

بهم اعتماد داری پیام بالا یا میای دم در؟ _

بیا بالا اخه مستخدممون رفتن مسافرت _

درو زدم و روی میبل نشستم...پس از چند دقیقه در باز شد و امید داخل شد..چراغها خاموش بود چراغ ها رو روشن کرد

سلام خوشکل خانم چرا تو تاریکی.....!..کیا چرا گریه کردی؟ _

کاری داری؟ _

اره _

پس بگو و برو _

چته تو؟ _

هدچی _

خب حرفامو میگم اما بزار تا اخر حرفمو بگم باشه؟ _

باش _

من دنبال یه دختر بودم که متفاوت با بقیه باشه نازنازی و نر نباشه همچنین دختری هم پیدا نکردم برای همین از دخترا فاصله _

گرفتم و برام بی اهمیت شدند تا روز پارتی تو برام متفاوت بودی کاری به هیچ پسری نداشتی اما اخرش برام شدی مثل بقیه تا اینکه

اومدی سر میز ما فهمیدم کاملا مثل بقیه ای حتی بد تر..اما وقتی حال پیمان و میلاد و امیرو گرفتی گفتم بزار حرفتو بشنوم وقتی

پیشنهادتو دادی شوکه شدم بدجور شوکه شدم یقین پیدا کردم با بقیه متفاوتی روز مسابقه وقتی برای اولین بار موهای طلایتو دیدم اصلا نمی‌نویسمت از دیدنت چشم بردارم وقتی دستای گرم تو گرفتم حالم دگرگون شد... وقتی جلوی تو پی که سمت میامد اومدم و توپو گرفتم لبخند فاتحانه ای زدمو گفتم نخیر خیلی پایین تری اما وقتی جلوی ضربه ی محکمو گرفتی و توپ گل نشد دیوونت شدم حتی دیگه نتونستم مثل همیشه بازی کنم... بعد مسابقه تو شدی عشق اولم برای همین روت غیرتی شدم وقتی دیدم تنها دارید میرید خانه و با پسرا دعوتون شده و وقتی مبارزتو دیدم دیگه کاملا مجنونت شدم هرچند مبارزت کار داره اما برای یه دختر عالی بود... خلاصه تر میکنم وقتی دوباره تو رستوران دیدمت انگار دنیارو بهم دادن وقتی گفتم میری پیست با کمال خوشحالی و تعجب قبول کردم یه دفعه کنترلمو از دست دادم و برای بیشتر دیدنت شرطو گذاشتم... تو پارک که دیدم دارن میزنن خون جلو چشممو گرفت اون موقع مطمئن شدم که هوس نیستی و عشق خالص و کاملی... وقتی اومدی تو اغوشم و بهم پناه آوردی فهمیدم که نیمه گمشده من خودتی... وقتی چشمای عسلیتو نگاه کردم همون موقع می‌خواستم بهت بگم دوستت دارم اما برای منی که همیشه بقیه بهم ابراز علاقه میکردن سخت بود هر وقت مقدماتشو فراهم میکردم ازم دور میشدی امشب تمام واقعیتو گفتم و به رزیتا هم ارزمو گفتم وقتی تو ماشین حرفاتو گفتم آتش گرفتم یک ساعت با خودم کلنجار رفتم تا بالاخره یک دل شدم و امدم تمام واقعیتو بهت بگم هر وقت بگی میام خواستگاری کیا من دوستت دارم بی تو میمیرم قول میدم بهترین تکیه گاه و فرد زندگیت بشم و کاری کنم منو دوست..... داشته باشی

من... من... من... من خیلی شوکه شدم اما امید منم دوستت دارم خیلی زیاد..... امید من عاشقتم_

و این بار از عشقی فراوان که هر دو از آن خبر داشتیم هم دیگر را در اغوش گرفتیم

..... چشممو بستم یه دفعه لبم داغ شد

چشممو باز کردم امید رفته بود.. و فقط بوسه سرشار از عشقت را یادگاری گذاشته بود

گوشیمو برداشتم و زنگ زد بابا

به به چه عجب _

جواب من به علی نه است اون داداشمه _

شرط چی؟ _

بهتر از اون پیدا کردم امید _

کی؟ _

همون کیارش مه تو کارخانه منتظرم بود _

باشه باید ببینمش و باهاش حرف بزنم یه هفته دیگه میام _

خوبه _

کیانا _

جانم بابایی _

روی لچ بازی نری یه نفر پیدا کنی و سوری _

..نه بابا مگه بیکارم شناسنامم الکی خط خطی میشه _

خوبه پس برو بخواب _

بای _

یک هفته هم مثل برق و باد گذشت تنها فرقش با گذشته این بود که پر از شور و امید و عشق بود به طوری که گذشت زمان را حس

نمیکردم

صدای گوشیم بلند شد امید بود

سلام اقا پسر گل خوبی؟ خوشی؟ چه خطرا؟ _

خطر هیچ اما فقط یه خبر _

چی؟؟؟؟؟؟ _

بابا ذوق مرگ نشو بابات میخود بیاد دیگه _

خب _

نریم فرودگاه؟ _

نچ خودشون میان _

.....اخره _

بابام دوست داره وقتی میاد یا کسی نباشه یا من تنها باشم _

چرا؟ _

اخره تو بیای دیگه نمیشه با من کل کل کنه و رالی بزاریم و شرط بندی کنیم _

پس بگو جمع پدر و فرزندیتونو بهم میزنم _

دقیقا ما حتی مامانم اکثر اوقات با سهراب میفرستیم بره _

عجب شیطونایی _

بله دیگه تازه اینا که چیزی نیست من تمام اتفاقات که افتاده برام حتی ضایع کردن و اذیت کردن پسرا هم بهش میگم بعدشم میریم _

..پارک یا جنگل و بهم رزمی آموزش میدید بعدش یه سر به کارخانه و در اخرم میریم خانه
عجب...خب پس خوش به حالتی برو فعلاً

خافظ

سریع تیپ ابی سرمه ای زدم و رفتم سمت فراری...بابا میخواست بفروشتش اما نذاشتم
سهراب جاجری را بیار بده بابا

بازم مسابقه؟

بله

تو گواهینامه بگیری چی میشی

همینی که هستم

میاری؟

باشه میارم بعد خودم و مامانت با اژانس بر میگردیم

دمت ولرم

گازشو گرفتم و رفتم نمیدونم چرا یه دفعه دلم برای امید تنگ شد همین چند دقیقه پیش با هم حرف زدیم
سریع شمارشو گرفتم

جانم

سلام امید

علیک چیزی شده

نه یه دفعه دلم پرات تنگ شد

قربون دلت و گرنه خودت که ادم نیستی

امید

بابا شوخی کردم قریون عشق خودم

لوسم نکن

باشه پس بای

بای

کجا؟

خب خودت گفتی بای

تو گفتی لوسم نکن

اذیت نکن اذیت میکنما

تسلیم کجایی؟

تو خیابون

با ماشین؟

خب اره

داری با گوشی حرف میزنی؟

اره خب

قطع کن حواست به رانندگیت باشه مواظب خودتم باش

من یه عمر اینجوری بودم چیزیم نشده

حالا نه تو یه چیزیت بشه من میمیرم اتفاق هم یک بار می افته نه هر بار که

باشه پس خافظ

خدافظ

!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!! چم شد من؟؟؟ ولی خدایی کیانا شجاعی که به هیچ پسری اهمیت نمیداد برای علی و خواستگاریش چه جور عاشق شد
سلام بابایی

بابا سلام...ماشین که آوردی؟

بله فقط مثل دفعه قبلی نامردی نکنید پلیسا رو بندازید به جونما

بابا نه بابایی هر نقشه ای فقط یک بار کاربرد داره

بابایی این یعنی یه نقشه جدید داری؟

شاید بریم؟

سلام

سرمو برگردوندم علیرضا بود سرمو پایین گرفتم و سلام کردم

بابا علی با کیا بیا

اما

بابا اما بی اما

علي_ مزاحم نمیشم خودم مي رم خونه
بابا_ حرف نباشه بدو پسر با خواهرت بيا ديگه
سوار شدیم کمی معذب بودم اهنگ غمگيني گذاشتم و شروع به مسابقه با بابام کردم اما بابا از یک راه ديگه رفت فهميدم منظور شو
زدم کنار

...علي_
کیانا این طوري صدام نکن عذابم نده _

.....علي_
ناخودآگاه اشکم جاري شد
علي_ کیانا خوشکلم تو که هیچ وقت گریه نمیکردی حالا هم گریه نکن حیف این چشمای عسلیت نیست که اشکی باشه؟
علي من عاشقتم دوست دارم اما فقط جای برادر نداشتم میخوام برادرم باشی_
منم خیلی فکر کردم تو درست میگی از این به بعد برادرم تو هم منو مثل برادر واقعبیت بدون نه سر عمو _
باشه _

حالا هم اشکاتو پاک کن خواهی _
مرسی _

حرکت کردم بابا زود تر از ما رسیده بود
بابا_ فردا به امید بگو بیاد ببینمش
باشه _
مامان_ پسری که دل کیانا رو بیره باید دید

از خواب بیدار شدم به امید زنگیدم و گفتم بابا گفته بیاد... امید امد و بابا امیدو برد تو اتافش و با هم حرف زدند و امید بدون خدافظی
از من رفت ...رفتم پیش بابام
چرا کیانا باباشو اشفته می بینه؟؟؟؟؟ چرا امید رفت؟ _
کیانا کیارش یا همون امید به دردت نمیخوره _
هنگ کردم.....چی میگه بابام؟

چی؟ _
همین که گفتم_
یه دفعه خر و دیوانه شدم و کنترلمو از دست دادم
چی میگی واسه خودت بابا.....چرا؟؟؟؟؟ دلیل؟ _
همینی که گفتم دلیل محکم تر و بهتر از این که بابات داره بهت میگه؟ _
شما برا خودت میگی منحق انتخاب زندگی خودمم ندارم؟! اصلا عاقلانه نیست.....چیه حتما باید به علي میگفتم بله؟ نخیر... من _
.....امیدو دوست دارم و تمام تو خوشبختی منو نمیخوای ازت متنفرم

احساس سوزشی روی گونم کردم
.....برای اولین بار.....عشقم... پدرم.....رفی قم.....پایه ی من.....سیلی بهم زد
دیگه کنترل که هیچ اصلا خودم نبودم به خاطر علیرضا کتک خوردم؟؟؟؟
.....متاسفم برای خودم که عاشق چنین بابایی بودم _
رفتم داخل اتاقم. بابا اومد بالا

بابا_ کیانا
....جواب ندادم
کیانا هر کار دوست داری بکن اما گوشیتو بده من تا یک ماه هم حق بیرون رفتن نداری _

خیلی عصبی بودم روز اول و دوم و سوم گذشت حتی گوشی هم نداشتم ..ای شانس
رو لج بابا که قصد رفتن به خارج هم نداشتم مو هامو با تیغ از ته زدم....و با هیچ کس حرف نزدم حتی غذا هم نخوردم
بابا اومد تو اتاقم تا منو دید می توئم بگم خشکش زد اما سریع خودشو جمع و جور کرد
مبارک مو هات _

هیچی نگفتم
این مسخره بازیا چیه که غذا نمی خوری؟؟؟؟؟؟؟؟؟ باید بخوری فهمیدی؟ _
.....مجبوری روزی چند لقمه میخوردم و باز هم مهر سکوت بر لبام بود

یک ماه گذشت و من به مجسمه ای سنگی تبدیل شدم من دختری پر جنب و جوش که یک لحظه هم ساکت نمی نشستم حالا فقط
!!!!!! سکوت بودم و سکوت.....از کجا به کجا رسیدم؟؟؟؟؟
بابا امد تو اتاقم

بیا این گوشت دستم بهش نرزم اما جونمو بهت قسم میتوم تو این سال آگه امید امد طرفت از خودت برونش... حالا دست خودته _
...زندگی من یا امید... حتی آگه بشنوم هم خودمو میکشم میدونی تمام کاراتم میدونم حالا خودت میدونی... خدافظ
مدرسم از فردا شروع میشد اما کی حوصلشو داره
گوشیمو نگاه کردم پر از آهنگ هایی که امید با ام م س برام فرستاده بود اشکم جاری شد چه جوری ازش دل بکنم؟؟؟؟؟؟
.....نگاه کن که غم درون دیده ام چگونه قطره قطره اب می شود
..... چگونه سایه ی سیاه سرکشم اسیر دست افتاب میشود

...رفتم مدرسه برای اولین بار در عمرم با چادر!!!!!! اکثر بچه های راهنماییمون توی دبیرستان ما بودند
طرلان و ترنم آمدن کنارم و با هم رفتیم سمت مدرسه ... امروز روز سوم مدرسه بود و من به اجبار تری و طرلان امدم

شراره یه جورایی ضد من بود و من مقابلش بودم بچه ها رو دید و شناخت اما منو نه شاید در تمام عمرش فکرشم نمیکرد که کیانا
چادری بشه یا حتی یک تانیه چادر بیوشه
شراره _ اخی شنیدم عاشق شده نه؟؟؟ کیانای خر با این ادعاش عاشق شد اونم عاشق کی؟؟؟؟؟؟ یه ادم لاشی که ولس کرد و
رفت؟ نکنه نطفه هم داره که نمیداد؟؟؟؟ چند ماهشه؟؟؟
کنترلمو از دست دادم چادر و انداختم زمین و چرخیدم سمتش
یک بار دیگه حرفتو تکرار کن _

معلوم بود ترسیده خون جلو چشممو گرفت وقتی به خودم امدم که شراره و دوستاش خونی شده بودند و ترنم و طرلان منو
از آنها جدا میکردند
گورتونو از جلو چشمم گم کنید چه من باشم چه نه باید با دوستام درست حرف بزنی _
بدبختا سریع فرار کردند

نگاه سنگین امید را حس میکردم اما هرچه نگاه کردم ندیدمش ... بعد مدرسه دیدمش سوار موتور مسابقه ایش بود اما سخت ترین
..... کارا کردم یعنی توجهی نکردم و سریع رفتم خانه
روز اول پیش خودم گفتم دیگرش هرگز نخواهم دید
..... روز دوم باز می گفتم

لیک با اندوه و با تردید.... روز سوم هم گذشت اما
... بر سر پیمان خود بودم

ظلمت زندان مرا میکشت.... باز زندانبان خود بودم
..... روز ها رفتند و من دیگر.... خود نمیدانم کدامینم
..... آن من سر سخت مغرورم... یا من مغلوب دیرینم
..... بگذرم گر از سر پیمان.... میکشد آخر دگر بارم
... می نشینم شاید او آید.... عاقبت روزی به دیدارم
(خلاصه صبر سنگ از فروغ)

... روز چهارم امد اشکارا.. بدون مخفی کردنش از من
داشتم با تری و طرلان میرفتم خانه که امید امد و روبه روم ایستاد... بی توجه بهش به راهم ادامه دادم
امید_ کیانا

وای خدایا تو صدای این بشر چی بود؟؟؟؟؟؟ اشکم جاری شد... بی محابا
در همین لحظه شراره و دوستاش از کنارم عبور کردند شراره برگشت آرام در گوشم زمزمه کرد
شراره_ بهت حق میدم کیا... بهت حق میدم که دیوونه ی این پسره باشی منو ببخش که ندیده قضاوت کردم
و رفت... هر کاری کردم تا قدمی بر دارم و از امید فاصله بگیرم نتوانستم
.. ترنم _ کیانا منو طرلان میریم بای

خواستم بگم نه اما قدرت حرف زدن هم نداشتم
تمام قدرتمو در پاهایم جمع کردم و قدمی به جلو گذاشتم و قدم بعدی..... بی اختیار و همچنین بی خیال اشک هام که بی محابا
صورتمو خیس کرده بود شدم و باز هم چند قدم دیگر جلو رفتم
..... کیانا _

... صدای بر جا میخکوبم کرد.... میخکوب میخکوب
امید جلو امد و از پشت منو در اغوشش کشید
امید نکن زشت... نزدیک مدرسم هستم _
... سریع از من جدا شد سوار موتورش شد و من هم

... رفتم پارک ملت یک جای دنج و خلوت
... دوباره منو در اغوش گرفت وای که چه قدر دلم برای این اغوش امن و گرمش تنگ شده بود... چه قدر بهش نیاز داشتم
کیانا مو هاتو کوتاه کردی؟ _

تراشیدم ار ته...وقتي تو نیستی موهامو نوازش کنی میخوام که اصلا مو نباشه ___
عزیزم چرا با خودت و من اینجوری میکنی؟ _

امید _

جانم _

لطفا بغلم نکن.....و باز اشک مانع از حرف زدنم شد _

..من _ امید بیخیال من بای

سریع رفتم

کیانا _

نه....این جور صدام نکن _

دستم گرفت

امید من توی این یک ماه فکرامو کردم بابام گفته دیگه برایش مهم نیس با علی ازدواج کنم یا نه..من عقابم عقابی تیز پا..تک _
...پر...میخوام خودمو در قفس بندازم وقتی در قفسی اساس طلایی یا آهنی بودن ان نیست اصل و اساس پرواز است فقط پرواز
پر پرواز.....قفس باز.....دیگر چه میخوام من؟.....جز پرواز(بخشی از شعر خودم به نام فقط پرواز)
بابام قسم داده تو این مدت باهات نباشم من عاشق تو هستم اما دیوونه ی بابام نمیتونم از قسمی که بهش دادم شونه خالی کنم منو
ببخش کلم اما بای

این بار من رفتم تو بغلش و آخرین بوسهمو ازش گرفتم و رفتم

اصلا نفهمیدم کی رسیدم خانه اهنگ هایی که امید برام فرستاده بود یا باهانش خاطره داشتتمو میخوندم و اشک میریختم حتی لعضیاش
..قدیمی بود اما شدند زیبا ترین اهنگ هایم

همان لحظه چند اهنگ برام آمد یکی یکی گوش دادم اولیش اتشم زد از ندیم بود

نگو نگو دوست ندارم....نمیتونم بدون تو اخه دوم بیارم.....بیا بیا شکسته قلب من بیا بزار تموم شه انتظارم.....تو رو به
هرچی می پرستی قسم میدم به بار دیگه بیا بمون کنارم.....اخره خودت میدونی توی دنیا کسی رو من ندارم.....بگو که رفتنت
یه خوابه یه قلب بیگناهه که داره میره زیر پای تو.....نرو نبودنت عذابه بگو همش یه خوابه.....تو رو خدا بمون پیشم
نرو.....نرو به پات میافتم هنوز یه عالمه حرفا مونده که بهت نگفتم.....بمون میدونی بی تو میمیرم تموم میشم آگه بهت
نگفتم.....بگو بگو که اشتباهه...بگو به غیره من به هیچ کسی نگاه نکردی.....نرو تموم کار من آگه یه روز بری و دیگه بر
نگردی.....بگو که رفتنت یه خوابه یه قلب بیگناهه که داره میره زیر پای تو.....نرو نبودنت عذابه بگو همش یه
خوابه.....تو رو خدا بمون پیشم نرو.....نگو نگو دوست ندارم....نمیتونم بدون تو اخه دوم بیارم.....بیا بیا شکسته قلب من

.....بیا بزار تموم شه انتظارم

اهنگ بعدی از مهدی احمدوند بود

یه روز به حرف میرسیپر دستم جاینارقیق بودیبرام اهی رفیق بامرام.....زخم کاریتم نزاشته جای پروازی برام

تیغ.....ضربه ی اخرتم به هدف خورده دقیق

.....دیگه نتونستم بقیه اش را گوش کنم

بعدیش از مهدی سعادت بود

باشه اون گریه نکن اون دیگه مال تو نیست.....تو داری تموم میشی توی این چشمای خیس

.....چه روزایی که به پاش موندی چشم به راه اون.....قلبتو شکست و رفت دلت موند بی هم زبون دلت موند بی هم زبون

.....چه روزایی که دلت جلو چشمات میشکست.....گم شدی تو وعده هاش خیلی حرفا زدو رفت خیلی حرفا زدو رفت

دلمو میسوزونی قلبو اتیش میزنی بی وفایشو دیدی دل ازش نمیکنی.....بی قرار میکنی گریه زاری میکنی ببین اشکاتو چه طور

.....داری جاری میکنی داری جاری میکنی

اشک چشماتو نیز و اسه اون دل نسوزون.....اون دیگه رفتنی قدر اشکاتو بدون.....حالا فهمیدی چرا دلت عاشق شد و

مرد.....غصه ی اونو نخور اون که غصتو نخورت اون که غصتو نخورت.....برو عاشق شو ولی.....بدون این حق تو

نیست.....که بیای مثل یه مرد ..بری با چشمای خیس بری با چشمای خیس

دلمو میسوزونی قلبو اتیش میزنی بی وفایشو دیدی دل ازش نمیکنی.....بی قرار میکنی گریه زاری میکنی ببین اشکاتو چه طور

.....داری جاری میکنی داری جاری میکنی

(گریه نکن مهدی سعادت عاشقتم)

و اما آخرین اهنگی که داد

دارم میرم واسه همیشهبا تو بودن اصلا نمیشه

سزای کار تو همینه.....تنها باشی واسه همیشه

دارم میرم من از کنارتندارم دیگه کاری به کارت

پشت پا زدی به روزت.....بمیره عشق سینه سوزت

کسی واسه چشات میمرده؟؟؟؟

کسی واسه غصه میخورده؟؟؟؟کی تو رو با همه غم ها به عشق رسونده؟؟؟؟؟؟؟؟

خیلی غم گین شده بودم اما برام اهمیتییک ماه گذشت دیگه هیچ خبری از امید نشد حتی نمیدونستم زنده است یا مرده نداشت.....تری و طرلان سعی میکردند منو بخندوند اما فایده نداشت شراره از وقتی امیدو دیده بود خیلی باهام خوب شده بود یکی از دوستای صمیمیم شده بود شاید درکم میکرد نمیدونم.....شاید آگه این سه تا نبودند تا حالا خود کشی کرده بودم.....خودکشی؟؟؟؟چه واژه عجیب و همچنین غریبی.....همیشه مایه ی تمسخرم بوده اما حالا.....روز به روز اخلاقم پسرورن تر و خشن تر میشد اما توجهی نمی کردم مو هام بلند شده بود و پسرورنه مدل کریستین رونالدو میزدم.....حتی مبارزه هم خیلی تمرین کردم

بالاخره امسال هم تمام شد و تابستان شروع شد همه فهمیده بودند که من کیانای قبلی نیستم با بابام که یه روز همه کسم بود در حد... دو غریبه شده بودیم و من بابام را عامل تمام این اتفاقات میدونستم
بابام برای اشتهای با من منو فرستاد اسپانیا و زیر بهترین مربیان جهان آموزش دیدم اما باز هم با بابام اشتهای نکردم اخه کاری برام نکرده بود که با پولش همه کاری میتونه بکنه.....خسته بودم و این تابستان هم تمام شد
این تابستان این طوری گذشت و اتفاق خاصی نیافتاد و تابستان سال بعد هم فرا رسید..روز ها برام بی ارزش بود و فقط به امید تمام...شدنش صبح ها بیدار میشدم
هر روز تری و طرلان و شری (شراره) از صبح ساعتی 7 میامدن پیشم و تا یک یا دوی شب بیرون بودیم
به شراره و لوندگی هاش عادت کرده بودیم من سعی میکردم خودمو خونسرد نشان بدم کمی هم بهتر شده بودم اما اخلاقم هر روز پسرورنه تر می شد

حتی چندین بار لباس پسرورنه پوشیدم و رفتم استادیوم آزادی!!!بازی دربی _ استقلال و پرسپولیس)بود خیلی خوش گذشت
تقصیر من نبود که تیپ پسرانه زدم و بی حجاب رفتم بیرون...حتی گاهی خود مسنملان هم میفهمند که دختران بی حجاب و با تیپ پسرانه به استادیوم میانند اما باز هم اجازه نمیدهند و نمی گویند دختران با حجاب کامل و قانونی به استادیوم بیانند بهتر است یا بی
!!!!!!حجاب و با تیپ پسرانه؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

رفتم تو گوگل و وبلاگ دختران پرسپولیسی با وجود استقلالی بودنم این گروه را دوست دارم چون اون ها هم دختر بودند و به رویانیان هم نامه نوشته بودند تا اجازه دهند دختران پرسپولیسی به ورزشگاه بیانند.....اما اخه چرا رویانیان؟؟؟اینو باید از رهبر و ..رنیس جمهور خواست

نظر سنجی خون خیلی باحال بود: ایا روزی فرا میرسد که دختران پرسپولیسی در استادیوم و بر روی سکو ها بیانند و تیم محبوب ..خود را تشویق کنند؟من که زدم صد در صد حتی هرگز هم داشت

صدای گویشیم بلند شد

بله؟ _

شراره _ سلام

علیک _

شراره _ داریم میریم شنا تو هم بیا

نچ _

شراره _ها؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

من نمیام _

شراره _ خودتو لوس نکن پاشو بیا تنبل

حوصلم نمیشه _

شراره _ کیانا بیا حال گیری نکن

کار دارم _

شراره _ چه کاری؟؟؟؟؟؟؟؟من که حر وقت دیدمت بیکار بودی اومدیا بدو

...پاشه هول _

شراره _ بوس بای

مرض خوشم نمیاد مثل ننرا و غیره میگی بوس بای _

شراره _ باشه پس بوس بای

کوفت حافظ _

سوار ماشین شدم و سریع به سمت استخر همیشگیمان رفتم

سام _

شراره _ چه به موقع ما داشتیم میرسیدیم که بهت زنگیدم با چه سرعتی امدی روانی

ترنم _ چند بار گفتم این قدر تند نرو

همینه که هست _

طرلان _ مامان منو باید بزنی تا سرعتش از مورچه بیشتر بشه کیا رو باید بگیری که رکورد سرعت جهانو نشکنه

شالمو درآوردم خواستم لباسمو عوض کنم که زنی که مسنول استخر بود سریع به سمت امد

اقا پسر خجالت بکش اینجا زنونه هستا واي خدا دوره ي اخر زمانه پسر به اين گندگي يه شال ميندازه رو سرش ابرو هاش _ خانمه
هم که برداشته حالا چي مياد استخر زنانه
منو شري و تري و طرلان زديم زير خنده
خانمه به چي ميخنديد برید لباساتونو بپوشيد جلوي اين برو بيرون ديگه
خانم من دخترم اينها هم دوستان و همکلاسيان دبیرستانم هستند _
خانمه چرا دروغ ميگي
بچه ها گفتم بریم استخر خودمونا نيومديد _
تري بابا کيا دختره
خانمه نگاهي بهم کرد لباسمو که دید غرغر کرد و رفت
خانمه نگاه قیافش مثل پسر است
از استخر بيرون امدیم بچه ها که مطمئن بودند با بنز ميام با شايان برادر تري امده بودند تا برگشت با من بریم بيرون
طرلان من حوصلم سر رفته
بگو تا بریم _
طرلان خب گفتم
خره کجا بریم _
طرلان باتوق دو ساله نرفتيم
يه دفعه وسط خيابان زدم روي ترمز
ترنم فکتو ببند طرلان
طرلان بخدا از زبونم پرید کيا غلط کردم حرکت کن
ماشين پشتيمون چهارتا پسر توش بود کنار ماشين ما ايستادند
يکي از پسر اي خانما کمک نميخوايد؟؟؟ بلديم راتون بندازيما
!!! منو تري و طرلان گمشيد هـري
بازم مثل قديم _
سريع پامو گذاشتم روي گاز.....ديگه ماشينه به گرد پامون هم نرسيد
پيچيدم توي رستوران و با صدای لاستيکا که بر اثر ترمز شديد بود ماشين ايستاد
..تري کيا نه
ببريد پايين _
رفتيم سر ميز قديمي...چشمم به جايي که هميشه اميد مي نشست خورد تمام خاطرات گذشته جلو چشمم رژه ميرفت سريع از جا بلند
شدم بچه ها هم بلند شدند
تري کجا؟
ميخوام برم _
طرلان ما هم ميايم
نه من سر عتم تنده نميخوام اتفاقي براتون بيوفته بای _
شري اگه قراره براي تو بيوفته بزار براي ما هم بيوفته
سوار شديم سريع دنده عقب گرفتم و همون طور دنده عقب از پارکينگ خارج و با دنده عقب به سمت در هتل يا همان رستورانم
رفتم و از انجا خارج شدم پامو گذاشتم روي گاز
کنار پارک ..پارک کردم پياده شديم و کمي پياده روي کرديم
چند پسر از جلويما رد ميشدند يکياز آنها تنه اي به من زد
اهاي اشغال به من الكي تنه ميزني؟؟؟برات دارم _
شروع کردم زدن پسر ا هرکدامشان جلو ميامد کتک ميخورد همه شان را زدم کمي از کفشم خاكي شد پايام را روي يکي از دست هاي
پسره اوليه گذاشتم
کفشمو پاک کن _
با لباسش کفشمو پاک کرد و ما از انجا رفتيم
حيلي اعصابم قاطي بود خوب شد که کمي سبک شدم
مامان _
مامان چي ميخوای
پنج تومن _
مامان ميليارد؟؟؟؟؟؟؟؟
ميلياردم بدي بد نيست هرچي دست و دل بازيت ميرسونه _
مامان براي چي ميخوای؟
ميخوام موتور مسابقه اي بخرم _

مامان_چي؟کم با ماشين تند ميري که حالا موتور مسابقه هم بخري

بدرک ديگه به من نزنکيد باي _
ميدونستم دست گذاشتم روي نقطه ضعفش و با بابا مشورت ميکنه و تا ده دقيقه ديگه بهم ميزنگه براي همين منتظر نشستم
ده دقيقه گذشت و گوشيم زنگ خورد
بله _

بابا_موتور سنگين ميخواي براي چي؟

براي اينکه نگاهش کنم _

بابا_باشه برات ميخرم به شرطي که فقط نگاهش کني و حق سوار شدن نداشته باشي

شما هيچ وقت خيرت به ما نرسيده اينم روش باي _

بابا_چرا از حرف زدن با من فرار ميکني

چرا منو از تک عشقم فراري داديد _

بابا_تک عشق.....حيا هم چيز خوبيه نه؟؟

خودتون يادم داديد رک باشم به هر حال اميد رفت ديگه هم مهم نيس همين طور که شما مثل قيل برام مهم نيستيد باي _

بابا_موتور فروشي دوستم سپردم سهراب مي برتت هر نوع موتور خواستي بخر 6 تومن هم تو حسابته باي

رفتم موتور

فروشي يک موتور قرمز خوشملا و يک ابي خريدم اخه سرخابي باحاله

اين طوري شد که يکم تابستونم فرق کرد کارم شد شب ها تيپ پسرانه زدن و ويراژ دادن تو خيابان ها....حتي چند شب چند تا دختر

هم بهم پا دادن و حتي دوتاش شماره داد و من فقط خنديدم

تو کلاس هميشه ميگفتيم خنده ي تلخ من از گريه غم انگيز تر است.....کارم از گريه گذشته به خودم ميخندم

!!!!!!حالا شده حکايت من

...ولي خدايي تک چرخ زني و ويراژ زني تمام غصه هامو کم ميکرد و منو سبک ميکرد اما روحيه ام هم پسرانه تر ميکرد

...يک ماه بعد

سال سوم دبيرستان هم شروع شد و من اميد را فراموش کردم و به فکر زندگي خودم بودم ..هرچند خيلي دوست داشتم در موردش

بدانم اما هيچ ادرسي ازش نبود شري و تري و طرلان هم دوستان خوبی بودند و در منار آنها زندگي سريع ميگذشت

...يک سال و شش ماه بعد

...از دبيرستان امديم بيرون چون پيش بوديم خيلي کاري بهمون نداشتند و فقط کنکور و امتياز برايشان مهم بود

بچه ها خيلي خوش ميگذره بهتونا _

شري_اره تو باشي و خوش نگذره؟

خب شراره تو هم شري ديگه پايه ي خودم...تري و طرلان من ميرم فوتبال کي هست يعني در واقع ميآيد؟ _

شراره_پس من چي؟

تو که مطمئنم هستي _

تري_باشه

طرلان_خب ظاهرا منم مجبورم باشم ديگه

پس پياده ميريم گرم کرده باشيم _

شري_بريم

شراره_کيانا خيلي اخلاقت گند شده ها

من؟؟؟؟ _

شراره_اره البته نه با ما با بقيه مخصوصا پسران براي همينه شوهر گيرت نمياد

گمشو من صد تا خواستگار دارم که جوابم نه است _

شراره_کلا گفتم ..مثلا چند ماه پيش که پسره رو مجبور کردي بره برات اب پرتقال بخره يا يکي بهت شماره داد و يک لبخند گرفتيش

به باد کتک يا اون روز پسره رو مجبور کردي ماشينتو بشوره يا اون پسره ديگه مجبور کردي پوست تخمک هاش که ريخته بود رو

کفشش را بخوره

حقشان بود _

شراره_گناه داشتن

مي خواستن با من در نيفتند _

شري_اونا که تورو نميشناختن

ترنم_اصلا چرا شاهينو که همسايه تونه و باباش يکي از سرمايه دارانه زدي؟

نگام کرد _

طرلان_بيچاره نميدونست نبايد به خانم نگاه کنه

نگاه داخل خانه کرد حقتش بود داشتیم تو باغ قدم میزدیم که شما آمدید من منم دیدم از صبح داشته منو دید میزده _
شراره_دیگه هیچ پسری جرات نگاه کردن هم بهت نداره
داشتیم میرفتیم که به دفعه یک جاجری قهوه ای پیچید جلومون...پسری زیبا و چشم عسلی و مو خرمایی که پوست سفیدی داشت و
در کل دختر کش بود از ماشین پیاده شد تیپ اسپرتی زده بود و هیگلی ورزیده داشت درست جلوی من ایستاد نگاهش کردم نگاهم
کرد خواستم از کنارش رد بشم که جلومو گرفت
شراره و ترنم و طرلان زدند زیر خنده اخه همین چند دقیقه پیش شراره گفت هیچ پسری جرات نگاه کردن به منو هم نداره چه برسه
!!!!!!به اینکه جلومو بگیره
.....شراره_میدونی جلوی چه کسیو گرفتی؟؟_تمام پسرا جرات نگاه کردن هم بهش ندارند اون وقت تو
از جلوم زدمش کنار
پسره_کیانا
وای چه انرژی داره صدش عطر تنش همه چیزش شناسست و بهم آرامش میده
شما منو از کجا میشناسید _
پسره_مفصله...اینجا جای خوبی برای حرف زدن نیست کار مهمی با شما دارم همراه من میای؟
نمیدونم چرا ازش خوشم امد از غرورش شجاعتش ادبش همه چیزش
باشه بچه ها من خودم میام بای _
سوار شدم حرکت کرد و رفت کنار یک کافی شاپ نگاهداشت
نمیخواهید حرفی بزنید؟ _
خلاصه و مختصر میگم ما عضو یک گروه هستیم میشه اسمشو گذاشت پلیس ویژه به هیچ وجه عضو دختر نمیگرفتیم اما _پسره
حالا پنج عضو میگیریم ما حدود چندین هزار پسریم و در تمام اینها فقط 5 دختر جا داره کیانا تهرانی ترنم طهماسبی طرلان رادان
شراره شوشتری و ندا نیرومند همین طور که میبینید چهار نفرش از گروه و دوستان شماسست و این برای ما باعث تعجبیه اما دستوره
خب دیگه اطلاعاتی نمیتونم بدم عضو ما میشید یا نه؟
من اخه روی چه حسابی؟ _
پسره_از گروه ما پلیس ها
پسره_این شماره رئیس گروه ایرانه با خودش حرف بزنید
ممنون حافظ _
پسره_میرسونمتون
...پیاده بهتره بای _
گوشیم زنگ خورد
چیه فوضولیت گل کرده؟ _
طرلان_فوضولیم نه فوضولیمون
بعدا میگم فقط هرچی من بگم پایه هستید _
طرلان_صد در صد
نمیدونم چرا دلم گرفت اسمان گرگ و میشی بود ماه درخشان و نورانی و ظلمت و تاریکی در خیابان
یاد شماره افتادم اما دیر وقته فردا حتما بهش میزنم

از خواب بیدار شدم حوصلم سر رفت رفتم سر لب تابم رفتم تو چت روم اسمم نوشتم کیانا وروجک اخ کیانا توش بود به ثانیه نکشید
ده تا شماره و درخواست دوستی امد همش هم از پسر بعضی هاشونم که دیگه هیچی خوشم نیامد از سایته امد بیرون اما چیز به
...درد بخوری ندیدم کلافه شدم روز پنج شنبه و بیکاری چه بد
ترنم و طرلان و شراره امدند پیشم با امدنشان کمی حالم بهتر شد چرت و پرت گفتیم بهشون موتور سواری یاد دادم و آنها هم به خانه
شان رفتند بیکار نشسته بودم که یاد شماره ه افتادم نگاهی بهش کردم چه رند بود زنگیدم پیشواز داشت اهنگ مورد علاقه خودم از
مهدی سعادتیه بود هرچند قدیمی بود اما دوستش داشتم
چه روزایی که دلت جلو چشمات میشکست گمشدی تو وعده هاش خیلی حرفا زدو رفت خیلی حرفا زدو رفت دلمو میسوزونی قلبو
به به کیانا فکر میکردم زود تر از این ها زنگ بزنی _
شما منو از کجا میشناسید؟ _
فکر میکردم فراموش کنی اما نه تا این حد نامرد _
ام.....ام...ی...د...امید..تویی؟؟؟؟؟؟ _
کیانا _
جانم در ضمن من نامرد نبودم تو شمارتو عوض کردی _
من دیگه کاری باهات ندارم پس نگران نباش _
امید _
هیس گوش کن من رئیس گروه پلیسه ویژه هستم هستی یا نه _

به نظرت _
مگه نظر منم مهمه؟ _
هستم -
پس ما همو نمیشناسیم به هیچ وجه هم به من امید نگو من کیارشم.. شنبه میفرستم دنبالتون همینی که دیروز امد دنبالت پسر _
خوبیه خدافظ
خافظ _
گوشی را قطع کردم... فکر میکردم امید دیگه برام ارزشی نداره و مثل بقیه پسر است اما تا صداشو شنیدم دلم برای دیدنش پر کشید
حالا که یاد شرط بابا می افتم اون می گفت این یک سال با امید نباش اما الان نه تنها اون یک سال گذشته بلکه 4 سال گذشته 4 ساله
که امید ندیدم چهار سال
اصلا نفهمیدم وقت چه جور می گذشت و شنبه شد حتی تو مدرسه هم هیچی نفهمیدم
شراره_ کیا کجایی؟
_؟؟ها
شراره_ سه ساعته دارم صدات میزنم
اها هیچی بعد مدرسه می گم _
شراره_ بگو چی شده
بعد مدرسه فرار داریم _
شراره_ داریم؟؟؟؟؟؟
اره با همون پسره که امد دنبالمون _
شراره_ مختو زد؟؟؟ بابا ایولا خدا بده شانس
بیخی این چیزا رو من هر تصمیمی بگیرم شما نباید چوب منو بخورید پس حق انتخاب دارید _
ترنم_ چی میگي تو حالت خوبه؟
بعد کلاس میگم _
معلم فیزیکی_ کیانا شراره چه خبرتونه؟؟؟ همیشه شما که اخر نشستید باید حرف بزنید؟؟؟ تهرانی بیا این مسئله را حل کن
کدومش؟ _
خط کش (به این معلمه چون یه جورایی مثل خط کش خشک بود خط کش میگفتیم) _ به به حواست کجاست؟؟
شما بگید کدوم مهم نیست حل میکنم _
خط کش _ سوال 140 انرژی اتمی
سوال را حل کردم
بعد زنگ تری و طرلان و شری دورم حلقه زدند
چتونه؟؟؟؟؟؟ _
طرلان_ بتعریف
چیو؟؟؟؟؟؟ _
شراره_ جریان پسره رو خب
_ اها
طرلان_ اهان و درد بتعریف دیگه
باشه _
ترنم_ بگو دیگه
چرا این قدر هول هستی؟؟؟ _
!!!! شراره_ اچه اولین پسریه که ادم حساب شده از نظر شما
اولی نیست _
طرلان_ اره دومیه
گمشو دومی هم نیست فقط یک نفر ادم بود که مُرد _
طرلان_ مُرد؟؟؟؟ کی؟؟؟؟
خفه دهنشو ببند. من میخوام عضو یک گروه بشم همش پسر هست یکی و دو تا پسر هم نیست چند هزارتا پسره در تمام این گروه _
فقط 5 دختر میگیرند من و شما و یکی دیگه من قبول کردم اما چون خیلی مهمه انتخاب شما رو گذاشتم به عهده خودتون
شراره_ واقعا که یعنی ما این قدر بد بودیم؟
نه من نمی توانستم با چون شما هم بازی کنم _
ترنم_ مگه چه گروهی هست؟
فقط میتونم بگم پلیس مخفی هم بالاتر پر از کشتار و خون و اسلحه _
شراره_ اسلحه واقعی؟
پ نه پ اسباب بازی _

طرلان_ ما و پلیس؟؟؟؟اصلا به قیافمون میاد؟
پلیس غادی که نیستیم چادر بیوشیم و همه بشناسنمون تازه این جوری شک به این که ما پلیس باشیم به صفر میرسه _
شراره_ بگو منفي صفر
ترنم تو معمولا عقلت از اینا بیشتره نظرت؟؟؟ _
ترنم_ خب کار خطرناکيه
شراره_ من عاشق خطرم
طرلان_ منم هستم
ترنم_ منم دوستمو تنها نمیزارم
خوبه شراره برام یه ساندویچ بخر تا بوفه بازه بدو
شراره_ به من چه
خواهش _
شراره_ باشه بابا
ترنم_ چیز دیگه هم هست؟؟
نه _
ترنم_ کیا به من دروغ نگو چرا شراره را فرستادی دنبال نخود سیاه؟؟؟؟؟؟
خب من نفرستادم نخود سیاه بخره ساندویچ میخوام _
ترنم_ کیا بگو
خب راستش گروه جهانبیه رئیس گروه ایران امیده _
طرلان_ حرف مفت نزن
ترنم_ چــــی؟؟؟؟
_کمی از مدرسه دور شدیم کنار یک پاترول ایستاد..سوار شد ما چهار تا هم چپیدیم عقب
شراره_ اسمش چیه؟
_کي؟
...طرلان_ خنگول هممین چشم عسلیه دیگه
چمیدونم شما فکر کنید خر یا شتر _
....دوباره خاطره ها زنده شد
ترنم_ جلال خالق این چشاشوندیونم کرده ابي سبز خاکستري عسلي . مثل رنگين کمان میمونند
ترنم طرلان بزاید غذامونو بخوریم دیگه _
طرلان_ یعنی اسماشون چیه ؟
!!!! ترنم_ پسران برتر از گل
_ طرلان_ بابا اونا که در برابر اینا هیچ اند
.....پسگروه حیوانات جنگل اون ایبه عقابه اون عسلیه پلنگه اونام خر و شتر بیخي بابا _
یاد روز اولمون افتادم یادتونه پیمانو امیرو میلادو یادتونه؟ _
طرلان_ اره
شراره_ جریان چي بوده
ترنم_ بیخي حالا...اسمشو بپرس
من؟؟؟؟؟؟ _
طرلان_ بلــــه
اوي چه خبرته داد میزني باشه _
شراره_ پس بدو
بیخشید اسمتونو نمیگید _
پسره_ مهمه؟
شراره_ صد در صد
پسره_ نگاهی به شراره کرد و خندید
پسره_ ارمان
....فک شراره و ترنم و طرلان امد پایین
بالاخره رسیدیم. یه باغ بزرگ بود برای اولین بار توي زندگیم استرس داشتم
داخل باغ رفتیم..باغ خیلی زیبایی بود کهپسران زیادی در انجا بودند
ازقیافه بچه ها فهمیدم ترسیدند
بچه ها چتونه؟؟؟؟ _
ارمان هم صدامو شنید

ارمان_ نترسید گفتیم که ما فقط 5 دختر در گروهان هست بقیش پسره نترسید.. آگه از این چیزا بترسید وای به حال عملیات ها
اون دختره یکی دیگه هم اینجا هست؟؟ _
ارمان_ نه دیروز اینجا بود احتمالاً فردا به سر میاد
ترس تمام وجودمو فرا گرفت آگه امید ازدواج کرده باشه من می میرم به خودم که دیگه نمیتونم دروغ بگم من امید دوست دارم... نه
نه نه ... امید برام مُرده اینم که اینجا هست کیارشه نه امید
ابرو هرچی دختره بردید همین خاک بر سرتون _
طرلان_ ب تو عین خیالت نیست اینجا پر از پسره ها و ما تنها
گمشو جمعش کن وقتی گفتم انتخاب کنید باید فکر همه این چیزارو میکردید من که گفتم _
ارمان_ چه شجاع
پوزخندی زدم شاید آگه امید نبود پامو توی این باغ که پر از پسر بود نمیذاشتم
وارد یک ساختمان شیک شدیم از سالن عبور کردیم و به سالن مخصوص مهمان ها رفتیم
پسری که پشتش به ما بود اینجا بود معلوم بود جوانه... از ما به گرمی استقبال کرد
همان طور ایستاده بودیم که یک دفعه قلبم تیر کشید به حدی درد زیاد بود که حتی نتوانستم صاف بایستم و به طرلان تکیه دادم
..... شراره_ خره احمق چته؟؟؟ ابرومونو
با دیدنم حرفشو ناتمام گذاشت
شراره_ کیا خوبی؟؟؟؟؟؟
سعی کردم به خودم مسلط بشم... برای همین صاف ایستادم
...یک دفعه پسری بسیار خوش تیپ از پشت ما و از قسمت راه پله پایین آمد و جلویمان ایستاد
وای خدا..... امی—
وای که وقتی که لباسش هم رنگ چشمش ابیه چه قدر بهش میاد..... بعد از چهار سال دیده بودمش اون موقع که دستمو می بریدم
همش نگاه امید میکردم تازه نگاه چیه بهش زل زده بودم خدایا چه جور کاری کنم که نفهمه هنوزم دوشش دارم حتی بیشتر از
قبل؟؟؟؟؟؟
حتی تری و طرلان هم وقتی امیدی را که فقط تعریفاشو شنیدند و چند بار دیدنش دوباره دیدند لال شده بودند چه برسه به من که
عاشق امید بودم و هستم
ترنم_ کیانا من امشب خونه ی شما میمونم میشه؟
آگه برای منه نه _
ترنم_ نج.. راهم نمیدی به خونتون؟
بیا _
ترنم_ پس بچه ها برید من خوابم میاد
شراره_ خداروشکر تو صاحب خاتمه نیستی و گرنه تو خونت راهمونم نمیدادی
تری_ جدی میگم طرلان برید خوابم میاد
طرلان_ شری ترنم راست میگه منم خوابم میاد تری کیا بای
شراره_ خب حالا که زوره باشه بای
ترنم_ حالا من کجا بخوابم؟
هر جا عشقت کشید _
ترنم_ پس من تو اتاق تو
باشه _
ترنم_ باشه؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟
اره _
ترنم_ قدیما که می گشتیم میگفتی من فقط تو اتاق خودم میخوابم حالا چی شده؟
هیچی چون گفتم هر جا خواستی برای همین حرفی ندارم _
ترنم_ کیا چرا تو فکری؟ میخوای چه غلطی کنی؟؟؟ به هر کس دروغ بگی به منی که از وقتی خودمو شناختم باحالت دوست بودم که
نمیتونی دروغ بگی میدونم دوشش داری اما میخوای هر دقیقه جلو چشمات باشه و غصه بخوری؟؟؟ میدونی اینجوری می
شکنی؟؟؟؟
ترنم دروغ چرا همه ی این چیزارو میدونم اما میتونم این همه سال ندیدمش زندگی برام بی ارزش بود حالا میخوام کمی با دلخوشی _
دیدنش زندگی کنم شب بخیر
ترنم_ کیانا پیشش باشی خرد میشی
اره دوشش دارم اما این قدر ضعیف نیستم که خرد بشم اصلاً اون منو دوست نداره پس منم از علاقم کم میکنم اصلاً کی گفته من _
دوشش دارم آگه دوشش دارم 4 سال پیش کنارش میموندم —هآگه تا الان دوشش داشتیم دیگه دوشش ندارم ندارم ندارم
میفهمی؟؟؟؟؟؟؟ اون برام غریبه هست امید کجا کیارش رستمی کجا
ترنم_ امیدوارم پشیمون نشی اما برات دعا میکنم یا ازش فاصله بگیري یا بهش برسی و این جور توی برزخ نمونی

تري نزار شراره بفهمه كيارش همون اميدهست لااقل تا وقتي خودم بفهمم جام كجاست توي اين زندگي جديد _

ترنم_نميزارم بفهمه مطمئن باش

سريع رفتم تو اتاق مبارزه و ورزشم ميدونستم ترنم براي من مانده و از دلم خبر داره اما خب چه ميشه كرد با اين دلم :ساعت يك بود اما من خواب به چشمانم نيامد و وديو پخش اتاق ورزشمو روشن كردم

تو چشمام مال من نيستو.....نگات دنبال من نيستو.....چشاتو دزدكي ديدم.....تو قهوت فال من نيستو نيدوني ديگه حالي توي احوال من نيستو....نميدوني.....تو از من دلخوري اما...اينا اشكال من نيستو.....از اون وقتي كه هيچ گوشي ديگه اشغال من نيستو.....نه تو نه هيچ كس ديگه تو استقبال من نيستو....نميدوني تو چشمام مال من نيستو.....نگات دنبال من نيستو.....چشاتو دزدكي ديدم.....تو قهوت فال من نيستو نيدوني ديگه حالي توي احوال من نيستو....نميدوني.....تو از من دلخوري اما...اينا اشكال من نيستو.....از اون وقتي كه هيچ گوشي ديگه اشغال من نيستو.....نه تو نه هيچ كس ديگه تو استقبال من نيستو....نميدوني (اهنك قديميه نميدوني از احسان خواجه اميري..قديميه اما دوش دارم)
اگه اميد با ندا باشه چي؟؟؟؟

اب سردي روم ريخت پرديم بالا

شراره مريض مگه بيماري كه از خواب بيدارم مي كني اونم اين جوري؟؟؟؟؟؟؟؟ من ديشب ساعت 6 صبح خوابيدم رواني _

شراره_ كيا حالت خوبه؟؟؟بخدا فكر نميكردم دير خوابيده باشي مگه چي كار ميكردي؟

رمان ميخوندم _

شراره_رمان؟؟؟؟؟؟؟؟تو؟؟؟؟

صداي زنگ ساعت بلند شد..چشمامو باز كردم ساعت 6 بود غذامو جميله خانم آماده توي اتاقم گذاشته بود و وقتي هم از ساعت مطمئن شده بود پايين رفته اين كار ه هر روزشه ابي به سر و صورتم زدم مساكي هم زدم و ماشينو روشن كردم و ه مدرسه رفتم امتحان شيمي داشتيم

زينب_واي كيانا شيمي و عربي امتحانه خوندي؟

مگه عربي هم امتحانه؟ _

سوگل_ساعت خواب حالا منم درست نخوندم

ترنم_ما كه مثل شما ها خر خون نيستم به قول پنكي(لقب معلم ورزشمون)ما اينجا هم تيزهوش داريم هم تيزكوش و خرکوش.شما از تيزكوشم گذشتيد رسيديد به خرکوش ما تو درجه اول يعني تيز هوشي مونديم

زهره_همتون با هم؟؟

شراره_اره اما با اين تفاوت كيا كاملا تيز هوشه و لاي كتابوبازهم نمي كنه..ما يك ذره لاي كتابو اگه پيش كيا نباشيم باز ميكنيم

طرلان_البته 24 ساعت پيش كيانا هستيم

..هر چهار تا زديم زير خنده

كمند_بچه ها امروز چهار شنبه هست مياييد امروز يا فردا بريم بيرون

نه _

كمند_چرا؟

چون چ چسبيده برا..اخه خودمون مهموني دعوتيم شرمنده _

كمند_هر دو روز همه باهم؟؟؟؟

اره ببخشيد _

كمند_خواهش ميكنم

...با ورود معلم همه ساكت شدند

بعد از مدرسه بچه ها كه لباس آورده بودند مدند خانه ما

شراره_بچه ها دلم براي فوتبال تنگيده چرا ما تمام وقتمونو صرف گروه مي كنيم؟؟

ترنم_منم موافقم اما از حق نگذريم خوش به حال تو كه شده با شهابي و

شراره_تا كور شود هر ان كه نتواند ديد

خاك تو سرت بايد ميگفتي تو هم كه با اقا ارمني و _

طرلان_راست ميگه

تو يكي كه خوب با ميلاد جور شدي _

شراره_تو چي؟

من هيچي..من فقط فكر كارم هستم نه عشق بازي _

شراره_اين جور كه بوش مياد تو هم بايد با كيارش باشي و

لطفا اشتباه قضاوت نكن من مطمئنم هج اتفاقي بين ما نمي افته در ضمن اگه منو با خودش انتخاب کرده چون مبارزم پيشرفت _

كرده و براي همين ميخواه زجر كشم كنه و سخت ترين تمرين ها روباهاام كنه

شراره چرا؟

طهران و ترنم چون چ چسبیده برا

..شراره هم ساکت شد آماده شدیم امید نه امید مسرده این کیارشه...کیارش گفته بود لباس بیارم اما من از این کارا نمیکنم
سوار ماشینم شدیم و به باغ رفتیم

ترنم سلام

کیارش خب تمرین هاتون یکم سخت تر شده اما خب من سپردم به پسرا هر کس با توجه به چیز هایی که قبلا بهش گفتم میتونه هر
جور خواست تمرین بده فقط وای به حالتون اگه پیشرفتی که خواستم نداشتید کیانا بیا

همراهش رفتم باز رفت طرف استخر

کیارش لبخندی زد لباس که آوردی؟

نچ برای چی بیارم _

کیارش از من گفتن بود تقصیر خودت شد

مبارزه را شروع کرد برای اینکه تو استخر نندازتم از استخر فاصله گرفتم ضربه ای به شکم زد که چند متر عقب تر پرتاب شدم و
با یک ضربه دیگه توی استخر افتادم

کیارش _

کیارش حفته

نامرد کمکم کن پیام بالا _

کیارش نه دیگه این کاره خودته

با هر سختی که بود بعد از یک ساعت خودمو از اب بیرون کشیدم و کیارشم با خونسردی تمام فقط منو نگاه میکرد
نگا داره؟ _

کیارش خیلی

مرض..حالا چی کار کنم روانی؟؟؟؟ _

کیارش من که گفتم لباس بیار به من چه

حالا همیشه یه عفوی بفرمای؟ _

کیارش الان که موش اب کشیدی شدی فقط میتونم کاری کنم که سوسک ته کشیده بشی
خندید و رفت

همان جا ایستاده بودم که کیارش با یک دست لاس که مال خودش بود برگشت

کیارش بیا امروز اینو بپوش اما از دفعه بعد 10 تا لباس همراهت باشه چون همش قراره خیس بشه

لباس ها رو به من داد و رفت لباس ها رو پوشیدم اخه اندام ورزیده اون کجا و اندام ظریف من کجا رفتم بالا

تا کیارش منو دید خندید دیدی گفتم سوسک ته کشیده میشی؟

..با این حرفش تمام سر ها به طرف من برگشت و همه خندیدند

سه ماه گذشت و کار هر روز کیارش این بود که منو خیس کنه حتی گای بیست لباس هم میردم و همه خیس میشدند یاد گرفته بودم
ضربه هاشو کمی پیش بینی کنم یا دفاع کنم اما بازم اون قوی بود و با یک حرکت قافلگیرم میکرد و نتیجه اش افتادن در استخر بود

یاد گرفته بودم حسمو نسبت به کیارش بی تفاوت کنم و معمولی باشم

امروز هم بیست دست لباس با خودم بردم کیارش همش در اب می انداختم و تمام لباس ها خیس شد لباس اخرمو پوشیدم چون دیگه
لباس نداشتم کیارش مبارزه را تمام کرده بود

خسته نشدی؟ _

کیارش برای چی؟

قصدت چیه که منو این جوری تمرین میدی؟؟اصلا تمرینه؟ _

کیارش تا وقتی تو بیفتی تو اب و من نیفتم همینه

خیلی عصبی بودم سه ماه تمام هر روز ده یا بیست بار منو میندازه تو اب

باشه میخوام یک بار دیگه مبارزه کنم _

کیارش آخرین لباست هستا

بدرک _

مبارزه کردیم دقیقاً لب استخر ایستاده بودیم ضربه ای به من زد خواستم بیفتم تو استخر که خودمو جمع کردم و با یک ضربه ی
.....سریع کیارش تو ی اب افتاد و من سریع به خانه رفتم

گوشیم زنگ خورد

بله _

امروز تمرین نمایی؟ _

نه _

کیارش چرا؟
حوصله اب بازی ندارم _
...کیارش اب بازی تمام شد فقط باید یکم بدن سازی کار کنی و تمام
واقعا؟ _
کیارش اره امروز دیگه نمیخواد بیای فردا بیا بای
.....خافظ _

از زبون شراره

اولش که کیا گفته بود عضو گروه بشیم فکر کردم شوخیه بعدشم گفتم من هستم اچه هیجانو دوست دارم اما وقتی فهمیدم چه غلطی کردیم که توی یه باغ پر از پسر بودیم خواستم کنار بکشم اما به خاطر کیانا کنار نکشیدم درسته اوایل کاملاً ضد هم بودیم اما وقتی... امید دیدم نمیدونم چرا درکش کردم و حالا هم که شدیم 4 تفنگدار از ورودمون به گروه شهاب چشممو گرفت البته خدایی کیارش خیلی خوشکل بود اما ما بخیل نیستیم همین شهاب اسمش هم به من میاد بسمه گفتم کیارش... نمیدونم چرا فکر میکنم همین امیده البته من امید یک بار بیشتر ندیدم اما خب چشمای ابیش محشر بود کیارشم چشمش ابیه شاید برای همین فکر کردم کیارش همون امید امید امرو که کیارش گفت هر پسر یه دختر و تمرین بده هم خوش حال شدم هم نه تازه نه به بار نه به دار شاید شهاب نامزدي چیزی داشته باشه بیخیال فکرام شدم

رفتیم توی اتاقی که مخصوص مبارزه بود و وسایلی مثل کیسه بوکس و نانچیکو هم توش بود
شهاب_ من توی این مدت فهمیدم چه قدر مهارت داری همین طور خیلی دنبال بازیگوشی هستی باید پیشرفت کنی پسبازیگوشی را بیخیال البته خیلی بیخیالم نه اما باید تمرین هاتو جدی بگیری باشه؟

دمت ولرم شهاب _
شهاب_ به این می گن خر کردن؟

دقیقا _

شهاب خندید و حرفی نزد
شهاب_ تمرینمون اینجوریه که اول هر روز گرم میکنی بعد اول بدون هیچی مبارزه میکنیم بعد چوب بعد نانچیکو و بعدش دوباره دست خالی درسته ما اسلحه داریم اما باید یاد بگیري اگه روزی گیر افتادی یا اسلحه نداشتی یا هر چیزی بتونی خودت از خودت دفاع کنی چه با وسایل دیگه و چه تنهایی

بعدش چی میشه؟ _

شهاب_ کار با اسلحه را هم در حد عالی یاد میگیرید و بعد ماموریت ها شروع میشه
ایول اسلحه _

شهاب_ تو اینا رو یاد بگیر تا بقیه اش

تمرینو شروع کردیم دیگه مثل قدیم نبود و شهاب خیلی محکم ضربه میزد اما خب بازم خوب بود
بالاخره دست از مبارزه کشید و من نفس نفس زنان روی زمین افتادم

شهاب_ این کم ترین تمرین بود چون روز اولت بود دیگه این قدر با نوازش نمیزنمتا

با نوازش؟؟؟؟؟؟؟؟ تمام بدنم کبوده به این میگی نوازش؟؟؟؟ _

شهاب_ میخوای محکمو بهت نشون بدم تا بفهمی اینا نوازشه

.....نه دستت درد نکنه همین نوازشت بسه _

خندید و رفت

رو اب بخندی زده داغونم کرده تازه میخنده میگه نوازش بود _

شهاب_ شنیدما

!!!!!! چه گوشای تیزی _

شهاب بهتر از دیوونه بازیه که با خودم حرف بزنم و غر غر کنم

به من میگی دیوونه؟؟؟؟؟؟ من غر غر میکنم به حسابت میرسم _

خستگی و کوفتگی یادم رفت و افتادم دنبال شهاب

شهاب_ یه تمرین جدید برات دارم

چی؟ _

شهاب_ تو عصبی و حرصی که بشی همه چیز یادت میره حال میده برای بعد از تمرینا

غلط کردي _

شهاب_ ايول زدم تو خال نقطه ضعف هينه

حدود سه ماه هر روز با شهاب تمرين ميکردم و بعد از تمرين حرصم ميداد و منم مي افتادم دنبالش
.....خودمم حس ميکردم که مبارزم بهتر شده و همين طور علاقم به شهاب
هرچي بيشتتر سر به سرم ميزاشت بيشتتر شيفته اش ميشدم نه اين که ادم نيستم همه چيزام فرق ميکنه
شهاب_ شراره

بله _

شهاب_ الان دقيقا سه ماه هست داريم هر روز تمرين ميکنيم نصبت به گذشته هم خيلي تغيير کردي من اينو خوب مي فهمم خب مثل
هميشه شجاع باش و بدون هيچ گونه استرس امروز بايد مسابقه بدي تا کيارش ببينه پيشرفتت چه طوره اگه باب ميلش بود ما تو
گروه هم مي مانيم و کار با اسلحه را بهت ياد ميدم
استرس تو عمرم نداشتم اما تو بهم دادی با اين حرفات _
شهاب_ اگه مثل هر روز تمرين کنی عالی هستی

خرم نکن _

شهاب_ حقيقته

که خرم کردي؟ _

شهاب_ نه..که مبارزت خوبه

از زيون طرلان

وقتي کيا گفت اميد هم اونجا هست با ترنم سعي کرديم از اين تصميم برش گردونيم اما کيا مرغش يه پا داشت ترنم هم پيشهاد کرد ما
هم پيشش باشيم و دورا دور مراقبش باشيم
با اين شرايط وقتي دوباره اميد رو ديديم زيونمون قفل شد و مثل خنگ ها نگاهش ميکرديم وقتي ما که باهاش هيچ رابطه اي نداشتم
اينجوري شده بوديم واي به حال کياتا
از اول ارمان چشممو گرفت نامرد چشماي خاکستريش بد جور ي به دلم نشست اما بعد وقتي با ميلاد هم گروه شدم نظرم روي ميلاد
رفت

ميلاد پسر جالب و عالي بود هم پايه و خلو ديونه هم جدي و خشن کلا همهي کاراش به دلم مي نشست

وقتي کيارش گفت اون با کياتا و ميلادم با من تمرين ميکنه ديگه اصلا از ياد کيا ادمم بيرون

ميلاد_ خب ما سه ماه با هم تمرين ميکنيم بايد خوب دقت کنی و مبارزت خوب بشه و گر نه تنبيه ميشي هيچي مثل قبل نيست نه
تمرينات و نه چيزاي ديگه

!!!!!!چه خشن _

اون قدر مظلوم و بچگانه گفم که نگاهي بهم کرد و زدزير خنده

ميلاد_ از دست تو...انگار اوردمش زندان

از زندانم بعد تره شده حکومت نظامي _

ميلاد_ ني ني اگه به حرفم گوش کنی و تمريناتو خوب انجام بدي بهت جايزه ميدم باشه؟

چي بهم ميدي؟ _

ميلاد_ شيشه پسونک

مرض _

ميلاد_ ب عروسک

مرض _

ميلاد_ خب هيچي نميدم

مرض _

ميلاد_ خب چي بدم

خب....يه گوشي _

ميلاد_ حتما هم دو ميليون ميشه _

دقيقا _

ميلاد_ سو استفاده گر

به من چه خودت گفتي چي بخرم _

ميلاد_ تو هم بايد مي گفتي دستت درد نکنه خودت مهمي من چيزي نميخوام

مگه خر گازم گرفته _

ميلاد_ مگه خر گازم ميگيره

اگه بگم چيزي نميخوام اره _

ميلاد_ باشه بابا جهنمو ضرر برات ميخرم
اورين اورين به تو ميگن پسر خوب _
ميلاد_ خب ديگه بسه از فدا ميريم جنگل
کي؟ _

ميلاد_ منو تو
تنهايي؟ _
ميلاد_ نترس ني ني بايد بهم اعتماد داشته باشي
خب بريم که چي بشه _
ميلاد_ ميريم براي تمرين
مگه مريضيم بريم جنگل اونم تنهايي _
ميلاد_ دلت ميخواه همين جا بموني و بپوسي؟
نه عمرا _

ميلاد_ پس بريم جنگل
بريم _

ميلاد_ پس امروزو بهت استراحت ميدم اما از فردا بدبختيات شروع ميشه
صبح روز بعد با هم به جنگل رفتيم
ميلاد_ خب همين جا خوبه از امروز فقط تمرين ميکنيم بايد مواظب ضربه هاي من باشي وگرنه ميخوري به درختا و بدنت داغون
ميشه البته چيزه طبيعيه که تا يک مدت همين اتفاق بيفته اما ياد ميگيري که چه جوري سريع دفاع کني
ميلاد_ ميخواي جنازم برگرده؟؟؟؟؟؟؟؟ _
ميلاد_ نه خاتمي نميزارم ني نيم بميره اما خب سالم يا ناقص بودنش با خودشه
شروع کرد به مبارزه عجب سريع و فرز بوده تا حالا رو نکرده بوده..... چهارمين ضربه بهم خورد و من پرت شدم عقب و محکم
خوردم به يکي از درختا... اه از نهادم بلند شد
ميلاد_ طرلان خوبی؟
چي چيو خوبی؟ قيافه من به خوبا ميخوره اخه؟؟؟؟ _
ميلاد_ عادت ميکني بايد جلوي ضربه هامو بگيري

سه ماه گذشت ديگه از هر چي جنگل و درخت بود متنفر بودم فکر کنم به تمام درختان اين جنگله خوردم ديگه جاي سالم برام نمونه
بود

ميلاد_ طرلان
ها _

ميلاد_ ها چيه قشنگ بحرف
بحرف چيه قشنگ زر بزَن _
ميلاد_ زر بزَنم؟؟؟؟
نه يعني حرفتو بزَن _
ميلاد_ نميشه به جاي حرفم تو رو بزَنم
نچ _

ميلاد_ بيخي امروز روز اخر جنگله يعني همين الان ميريم ويلا تو بايد با بچه ها مسابقه بدی تا کيارش ببينتت اگه از پيشرفتت راضي
بود ما با هم ميمونيم وگرنه ما ديگه با هم نيستيم
کيارش غلط کرده پسره اشغال _
ميلاد_ به دوست من توهين نکن
تو از دوستت چي ميدوني؟؟؟؟؟؟ _
ميلاد_ مثلاً تو ميدوني؟

اره... خيلي چيزا ميدونم شايدم به موقع هم گفتم اما الان نه _
ميلاد_ مزخرف نگو
حقيقته بيخي قول دادم نگم _

از زيون ترنم

!!! وقتي کيانا گفت که عضو پليس بشيم اصلا هنگ کردم ما و پليسي؟؟؟؟؟؟ عمرا
وقتي در مورد کيارش گفت يه چيزايي فهميدم اما وقتي باغ را ديدم تازه فهميدم چه خبره... درست مثل خلافاکارا بوديم با اين تفاوت که
خلاف نميکرديم و تازه خلافاکارا و غيره را مي گشتيم
اميد مثل هميشه زيبا و با چشم هاي ابي مست کننده اش و لباس همرنگ چشماش انجا بود واي که چه قدر دلم براي کيانا سوخت اگه

همین طور این جا بمونه و امید بی توجه باشه داغون میشه درسته سعی میکنه بگه امید دوست نداره اما من اینو از تو چشماتش
...میخونم که عاشق امید
امید خودشو با ندا گذاشت ندایی که هنوز ندیدمش اما با همین کارش کیانا رو له کرد امید میخواد چیو ثابت کنه اصلا میخواد چی کار
کنه کیانا رو داغون کنه؟؟؟؟؟

منو با ارمان گذاشت خوش حال شدم اخه ارمان از بقیه برام بهتر بود اما کیانا و رامین اصلا خوب نبود
کیانا توی این 4 سال برای اینکه از فکر امید بیرون بیاد فوتبال و مبارزه اش را خیلی تقویت کرد برای همین یک ماه نشد که راحت
از پس رامین بر آمد برای همین امید مجبور شد خودش به کیانا آموزش بده
اینجوری خیالم راحت تر شد منم با ارمان راحت بودم اما میدونستم روش آموزش امید قطعا عجیب غریبه وقتی.. از ما جدا شدند کمی
دلَم برای کیانا شور زد اما خب مجبور بودم سکوت کنم و خودم آموزش های خودمو انجام بدم کیانا هم دختر سر سختی هست و از
...پس مشکلات خودش بر میاد
ارمان_چیه تو فکری؟
هیچی بیخی حالا بریم سر تمرین _
ارمان_کجا تمرین مثل هر روز نیست که تغییر کرده
چرا؟_
ارمان_زیرا برای اینکه بدو آماده شو
کجا _
ارمان_کوه
کوه؟؟؟؟؟_
ارمان_اره خب
چرا کوه؟؟_
ارمان_پس کجا؟
همین جا _
ارمان_چرا اینجا؟
پس کجا؟_
ارمان_کوه
چرا کوه _
ارمان_پس کجا؟
!...بازیت گرفته؟_
ارمان_دقیقا
پرو _
ارمان_پرو آماده شو
چرا کوه؟_
ارمان_پس کجا؟
بی شوخی حالا چرا بریم کوه مبارزه؟_
ارمان_بریم خودت میفهمی
باشه _
آماده شدم و سوار جاجریه ارمان شدیم و حرکت کردیم
ارمان_از این به بعد،بعد از مدرسه میری خونه لباس عوض میکنی و میای کوه باشه؟
باش _
حرکت کردیم سمت کوه یک ساعت گذشت و من نفس نفس میزدم اما ارمان بی خیال من همین طور بالا میرفت کمی همراهش رفتم
اما دیگه توانی برای ادامه نداشتم همان جا نشستم
ارمان _
ارمان_جته کم اوردی؟
بی انصاف خستم شد _
ارمان_باید تمام کوه بالا بریم حتی شده تا شب برای من فرقی نمیکنه بستگی به خودت داره
چــــی؟؟؟؟؟؟تمام این کوه؟؟؟؟؟؟_
ارمان_بله روزی یک بار بالا میریم و روزی یک بار پایین میریم
مگه خر شدیم _
ارمان_شاید
من بالا نمیام_
ارمان_باید بیای

خدایا خودمو میسپارم به تو

نترس تری من دوستمو میشناسم زدیشون _

برگشتم انگار توام صد برابر شد رفاقت واقعی که میگن همینه

..وای کیانا هستی تو هم؟؟ چه خوب شد این پنج شنبه جمعه ندیدمت _

کیانا_ دقیقاً برو حالا فقط اوادم زدن پسرا رو ببینم

ای به چشم_

کیانا_ برو

با انرژی رفتم تو جایی که باید مسابقه یا همون مبارزه و دعوا میکردیم دو تا یکم سخت بود اما من میتونم

مبارزه شروع شد ارمان خوب یادم داده بود از پاهام استفاده کنم سریع مبارزه میکردم به ثانیه نمیکشید با پای راست و چپ هر دو

شونو میزدم اخرم به زیر پاکشی یکیشو زدم و بعدیو با پا چند متر ان طرف تر پرت کردم خودم شوکه شدم این من بودم؟؟؟؟؟بابا ایول

من فقط با ارمان مبارزه کرده بودم اونم خیلی قوی بود برای همین قدرت خودمو نمیدونستم محشرم...بسه دیگه زیاد پیسی برای

خودم باز کردم

کیارش_ ارمان کارت خوب بود اما شما با هم نیمونید

چی_؟

.....کیارش_ خب بزارید مبارزه بقیه هم ببینم بعد نظر میدم

....از زیون طرلان

کیارش_ ارمان کارت خوب بود اما شما با هم نیمونید

ترنم_ چی؟

کیارش_ خب بزارید مبارزه بقیه هم ببینم بعد نظر میدم

مخ این کیارشم کار نمیکنه ها واقعا که

..کیارش_ جواد و سهراب با ترنم

شانس زیادی که میگن به ما میگنا اخه شراره این جاست چرا من؟؟؟

کیانا_ طرلان برو روشون کم کن دیگه

چشم دو سوت حله _

کیانا یه سوت بلند زد هرکار کردم این سوتو از کیا یاد نگرفتم یعنی یاد گرفتم ولی نه به این بلندی

کیانا_ پس بشمار یک...این سوت اول برو تا دومی هم بزنم

کیانا چش شده؟؟؟چه خوش شده...اما این خوبه چون انرژی منم میرسه درست شده مثل قدیم

مبارزه شروع شد در کمال تعجب دیدم دارم تمام ضرباتشونو دفاع میکنم حتی ضربه هم میزنم چه جالب پس ما مبارزمون خوبه و

میلاذ مبارزش محشره که حریفش نمیشم...خیلی راحت از پس دو تا پسره برامدم تازه فهمیدم توی مبارزه چی هست که کیانا همیشه

دنبالش بود توش قدرته غروره. همه چیزه

تا ادمم پایین کیانا سوت بلنتری کشید

کیانا_ اینم دومین سوت دست میزار دخلمی عالی بود کارت

ما اینیم دیگه چه میشه کرد _

کیارش_ میلاذ کارت خوب بود

!!!!هه همین میلاذ کارت خوب بود؟؟منم اینجا بوق بودم دیگه

...از زیون شراره

خب نوبتی هم بود نوبت من بود

کیانا_ دم شری ولرم..سریع میزنی میایا

چشم کیا جون _

..چه کیانا امروز خوش حاله شده مثل قدیم که دشمن هم بودیم درست زمانی که امید نرفته بود یا نیامده بود تو زندگیش

کیارش_ کامران سهیل برید

استرس داشتم یکیش مشت زد سریع مچشو گرفتم و دستشو پیچ دادم که به احتمال 90 درصد دستش در رفت موند یه نفر اون هم

چند صربه زد که دفاع کردم و بعدم با ارامشی که نمیدونم از کجا بود حرکتی کردم و با ضربه ی پا چند متر اون طرف تر پرت شد

کیارش_ شهاب کار تو هم خوب بود خب به همتون خسته نباشید میگم فقط این وسط میمونه ندا...ندا و حامد و هادی

برای اولین بار ندا رو دیدم اونم مثل ما بود چی دارم میگم مگه قرار بود چه جور ی باشه حیوان باشه؟؟

چشمای ابی همراه مو های قهوه ای صورتش چیزی کم نداشت اما به پای کیانا و ما نمیومد فقط چشمش زبیا بود که اونم عسلی

....کیانا جالب تر بود

ندا_ سلام

سلام خوش امدی _

ندا به کجا؟؟؟؟

به باغ اینا _

خندید_ مرسی از استقبال اینا که بلد نیستند استقبال کنند بازم به ما دخترا

...ازش بدم نیومد دختر خوبی بود

...اونم مبارزه کرد کارش بد نبود البته انصافا کارش خوب بود

ندا_ من ندانم

کیانا_ من کیانام ایناهم ترنم طرلان و شراره هستند

ندا_ خوش وقتم مونده بودم حالا قراره با کی باشم اما خوبه خیالم تخته با دخترای لوس و حسودی نیستم

تو که هنوز ما رو نمیشناسی _

ندا_ این قدر ادم دیدم که چهره شناسیم خوب باشه

از اینکه دوستان مبارزاتشون خوب شده بود خوش حال بودم ندا هم بهش میخورد دختر خوبی باشه

بچه ها من دیگه میخوام برم خونه _

ترنم_ کیانا منم پیام؟

نه برای چی؟؟؟؟ _

ترنم_ همین جور

درکش میکردم دوستم بود یه رفیق واقعی لبخندی بهش زدم تا بفهمه حالم خوبه

کیارش_ کیانا جایی میری؟

اره خونه _

کیارش_ دو دقیقه صبر کن

باشه _

کیارش_ خب مبارزاتون خوب بود همه با همون کسی که باهاش بودن میمونند فقط کیانا با ارمان من با ندا و ترنم هم با رامین

چی فکر کرده این طوری مینونه عذابم بده نه اقا نمیتونی لبخندی زدم تا فکر نکنه برام مهمه

من حرفی ندارم اما من با داداش سامان تری و ارمان با هم _

کیارش_ چرا؟؟؟

...چون چ چسبیده برا _

کیارش که بهش میخورد عصبی باشه _ با من درست حرف بزن

من با شما درست حرف میزنم آقای کیارش رستمی شما مگه قبل از این که منو به گروه بیارید باید اخلاقمو دونسته باشید تا 4 سال _

پیش به هیچ پسری اجازه اینکه بهم بگه بالای چشمتم ابرو هست نمیدادم الانم مثل 4 سال پیش داداش سامی هم مثل داداشم مشکلی

هست؟

کاملا معلوم بود جا خورده

..کیارش_ نه

اروم رفتم کنار ارمان و ترنم

داداش ارمان _

ارمان_ بله

امیدوارم به پای هم پیر بشین _

کاملا معلوم بود تعجب کرده اما اعتراضی نکرد پس حدسم درست بود

.....سریع از انجا خارج شدم و سوار ماشینم شدم و تو خیابونا چرخ میزد

از زبون ترنم

من ارمانو دوست داشتم و این سه ماه باعث شد علاقم بهش بیشتر بشه وقتی کیارش گفت با هم نیستید قلبم وایستاد اما وقتی کیانا

گفت امیدوارم به پای هم پیر بشین منظورشو گرفتم

خب همین طوری که من ته دل اونو میدونم اونم ته دل منو میدونه اما ارمان چرا اعتراضی نکرد و حرفی نزد نکنه اونم

منو؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

نه بابا خیالاتی شدم نمیتونست که وایسه با کیانا دعوا که چرا این حرفو زدی اونم یواش که فقط ما بشنویم خب اینجوری همه می

.....فهمیدند

چرا فکرای بیخودی میکنم اصلا؟؟؟؟

راستی چرا کیانا این قدر سر حال بود؟؟؟؟؟؟

با وجود اینکه کیارش گفت بره با یکی دیگه قبول کرد خدا کنه خودش فهمیده باشه و خودشو قوی کرده؟

امید وارم

...باید ازش بیرسم

به سرعت رانندگی میکردم درست مثل زمانی که پیستم یاد دیشب افتادم
دیشب با خودم عهد بستم قوی باشم و سوتی دست کیارش ندم باید بشم همون کیانای 4 سال پیش که امید عاشقش بود نه به دختر
...ضعیف حرف گوش کن....اره خودشه

برای همین امروز پر انرژی بودم
گوشیم زنگ خورد ترنم بود مطمئنم برای اخلاقم میخواد بیرسه

جانم _

ترنم سلام کجایی؟

خیابون گردی _

ترنم حالت خوبه؟؟؟؟

عالی _

ترنم اتفاقی افتاده؟

نه چرا مشکوکی _

ترنم چرا امروز شده بودی مثل قبلا؟؟؟؟

خوشت نیومد؟؟؟باشه می شم همون گوشه گیر این 4 سال _

ترنم نه نه اتفاقا خوشم اومد فقط دلیلش

هیچی کیارش دیگه برام مهم نیست میخوام خودم باشم درست مثل خودش اون خودشه اما من کی گوشه نشین شدم من میرم _

رستوران همیشگی پاتوق گذشته هامون به ارمان و تری و همه بگو بیان

چشم امیدوارم همیشه همین جوری باشی _

هستم..مطمئن باش _

ترنم راستی چرا این حرفو جلوی ارمان زدی؟

کدوم همون که پیر بشین؟ _

ترنم_اره

خوب میخواستی بگم چون بشین؟؟؟؟ _

ترنم_کیا اذیت نکن دیگه

چون دوستت داره _

ترنم_چرند نگو

تو چرند حساب کن اما من نگاه به عاشقو خوب تشخیص میدم تنها نگاهی که نمیتونم معنیشو بفهمم نگاه کیارشه بیاید رستوران _

.بابای

یکمی دیگه گشتم و یک ساعت بعد رفتم رستوران در کمال تعجبم کیارش هم بود بی اعتنا بهش بلند سلام کردم

به به خوبه خودم دعوتتون کردم خوش میگذره؟؟؟این جا هیچیش تغییر نکرده درست 4 ساله پامو اینجا نذاشته بودم_

کیارش_همه چیز که نباید تغییر کنه ماموریت هاتون بعد از اینکه اسلحه را آموزش دیدید شروع میشه چون اکثر کارتون با اسلحه

...هست برای همین باید بیشتر و اساسی تر از مبارزه اونو یاد بگیرید

غذا رو خوردیم

خب برو بچ من میخوام برم شما ها ماشین دارید یا می افتید رو سر من؟ _

ارمان_من ترنمو میبرم

باشه داداشی بقیه چی؟ _

میلاذ_خب منم طر لانو میبرم

و شما چی شهاب خان؟؟ _

شهاب_خب منم مجبورم شراره را ببرم

ارمان_اوجب

بله _

ارمان_پس خودت چی؟

من ماشین دارم _

ارمان_خب داشته باش

..نه دیگه _

ارمان_چی شد رفتی تو فکر؟

یاد به خاطره افتادم _

ارمان_ایول خاطره

بیخیال همه که مشتاق نیستند خاطره منو بشنوند _

ارمان_ غلط کردند نخوان خاطره ابجیمو بشنون
سال پیش 15 سالم بود تابستون بود بعد تابستان تازه میرفتم اول دبیرستان با پسرا شرط بندی میکردیم فوتبال رالی جالب تر 4_
اینکه ما میبردیم حالا با بچه مچه ها هم نه ها با 19، 20 ساله ها..هیچی به بار شب بود بعد از فوتبال سهراب راندم گفت بیاین
برسونمتون منم خر بازییم گل کرد گفتم نه تری و طرلاتم پایه پیاده رفتیم وسط راه یه ماشین پر از پسر که مست هم بودند پیچید
جلومونو وای مبارزه میکردیم حریفشون نمیشدیم دیگه ناامید بودم
ارمان_ چرا ساکت شدی؟
خب تموم شد _
شهاب_ د نشد دیگه ادامش
میلاذ_ اره ادامش
سامان_ نکنه سانسوره؟
ترنم_ هیچی در اوج نا امیدي یه ماشین با سرعت از کنارمون رد شد بعد برگشت با کمال تعجب دیدیم یکی از همون پسر است که
فوتبال بازی میکردیم باهانش
طرلان_ خلاصه سوارمون کرد و در خانه پیادمون کرد و کیانا یک تشکر هم نکردیم
ارمان_ چرا کیانا؟
طرلان_ چون اون آخرین نفر پیاده شد و خانش دور تر بود البته نه زیاد
سامان_ کیانا لو بده
دلتون خوشه ها هیچی نشد فقط گفت اسمت چیه گفتم کیانا حتی اسمشم نمیدونستم بای _

آموزشات مربوط به اسلحه را به صورت گروهی دیدیم یک ماه بعد همه ماهر شده بودیم من عاشق تک تیراندازی بودم اما خب حمله
...هم عشقه وای که چه هیجانی داره
کاملاً فهمیدم ارمان ترنم را دوست داره برای همین بهش نزدیک شدم همیشه بهش میگفتم داداشی تا کسی فکر بدی نکنه میخواستم
بدونم لیاقت ترنم را داره یا نه اما وقتی شناختمش فهمیدم لایقه ...خودمم شدم ابجیش
ارمان_ کیا
بله _
ارمان_ میشه دو دقیقه بیای کارت دارم
...میش نیست بزه _
ارمان_ جدی گفتم
باشه بابا بفرما _
رفتیم یه گوشه که کسی نبود
ارمان_ چرا به من میگی داداشی؟؟؟؟
پس چی بگم؟؟؟؟ _
ارمان_ مثل بقیه
من هیچ چیزم مثل بقیه نیست اینم روش _
ارمان_ خب هدفت از نزدیک شدن به من چیه؟
...من_
ارمان_ دروغ نگو
خیلی خب خواستم بهت نزدیک شم ببینم لایق این عشقی که داره تو ترنم رشد می کنه هستی یا نه اخه بهترین دوستمه چون _
خواهر نداشتم ترنم خواهرم بوده و هست فکر کنم 8 سال حتی شاید بیشتر می شه که ما با هم دوستیم برای همین نگرانش بودم
ارمان_ یعنی ترنم منو دوست داره؟
اره چرا که نه از چشاش معلومه اما خب بستگی به تو داره _
ارمان_ منو ببخش
چرا _
ارمان_ فکر کردم قصد دیگه ای داری
مهم نیست داداشی _
ارمان_ ممنون خواهی
پایت؟؟؟؟ _
ارمان_ راستش خیلی دلم میخواست بفهم تری منو دوست داره یا نه
اولا تری نه ترنم دوما بستگی به خودت داره آگه مثل ادم نباشی عشقتو فراموش میکنه _
ارمان_ خب من باید چیکار کنم؟

اول بزار عشقش زياد بشه تا منم نگفتم كاري نكن _

ارمان_چشم خواهر ي

اورين پسر خوب _

!!!!!!!خب اين اوليش مي مونه اول دو تا ديگه...اميدوارم اونا هم به پاي هم پير بشن

اولين ماموريت هم فرا رسيد.من و سامان و ارمان و ترنم با هم بوديم ماموريت خيلي سختي نبود براي پسران جنبه ي مقدماتي داشت اما خب اين اولين ماموريت ما دخترا بود

من كه عاشق تيراندازي بودم تك تيرانداز شدم جايي مخفي شدم و آماده باش بودم با علامت ترنم تيراندازي را شروع كردم چند نفر را زد كه ارمان و سامان هم جلو كشيدند و منم از پشت ساپورتشون مي كردم ترنم هم مراقب اوضاع بود و اينكه كسي فرار نكنه يا قافلگيرمون كنه

....همان طور كه سامي و اري گفتند ماموريت ساده بود و ما خوب توانستيم از پشش بر بيايم

بقيه بچه ها هم يك ماموريت را انجام داده بودند

به پاس اولين ماموريتمون بچه ها جشني گرفتند و شامي خوب تو باغ افتاديم

ارمان_شام اينجوري كيف نميده

خب _

شهاب_خب بايد هيجان داشته باشه

شراره_خب

ميلاد_خب بايد يه كاري كنيم

طرلان_خب

!!سامان_خب به جملتون بعد از شام هر كس با ني نوشابه خودش يك نفرو انتخاب ميكنه و با اون باشه البته نه از كار بدا ها

غلط كرديد كار بد بخوايد _

ارمان_ما غلط يكنيم

بعد از غذا همه ني ها را برداشتند..حوصله اين مزخرفات را نداشتم از پشت ميز بلند شدم

كجا؟؟؟؟ _

صداي كيارش همه را متعجب كرد

من اهل اين مزخرفات و بچه بازيا نيستم _

كيارش_بشين نميشه كه الكي سرتو بندازي پايين و بري

نشستم

...كلا ده نفر بوديم كيارش،ارمان،سامان،ميلاد،ش هاب،ترنم،طرلان،شراره،ندا و من

ارمان_يك دو سه

ني ها گرفته شد ارمان و ترنم به سمت هم ،طرلان و ميلاد به سمت هم،ندا و شراره به سمت كيارش و شهاب و سامان به سمت من

تنها كسي كه نظر نداده بود من بودم و در پسران هم كيارش

كيارش به ارامي ني را برداشت كمی مکت کرد و ني را به سمت همه چرخاند در اخر سمتِ ندا بود اما يك دفعه جهتش را به سمت من تغيير داد و

ني را به سمت من گرفت

با تعجب نگاهش ميكردم

شهاب شراره و سامان هم ندا را انتخاب كرد بچه ها دوتا دوتا از کنار ميز بلند شدند من هم بلند شدم و به سمت بيرون باغ حركت كردم

كيارش_كجا؟؟؟؟؟؟

ميرم خاته _

كيارش_اين قدر از من بدت مياد؟

اين چي داره ميگه؟؟؟؟؟؟من از كيارش بدم بياد؟؟؟؟؟؟عمــــرا

كيارش_بريم تو تاق

رفتيم تو يه اتاق فقط نگاهش ميكردم انگار ميخواستم با همين نگاهم حرفامو بزنم

فقط زل زده بوديم به چشم هاي همدیگه

كيارش_چرا با نكات اتيشم ميزني اما با زبونت برعكس؟

من؟؟؟؟؟؟ _

كيارش_فكر كردي نفهميدم

چيو؟؟؟من كاري نكردم اين تو هستي كه جور ديگه اي با من رفتار ميكني...ولي من سعي ميكنم به روي خودم نيارم و برام مهم نيست _

كيارش_هيچ وقت نمي بخشمت

.....يدرك _

خيلي اعصابم خرد شده بود رفتم سمت در از پشت بازو هامو گرفت

ولم كن وحشي _

كيانا _

چي ميگي؟ _

برات متاسفم هم براي تو هم خودم _

فشارش بیشتر شد

اشغال ولم کن _

نمی بخشمت هیچ وقت.. نمیتونم فراموش کنم برای همین نمی بخشمت اینو یادت بمونه تو بمب فعالی که قادری هرکسی و چیزی را نابود کنی _
...اما من دیگه نابود نمیشم تنها کسی که میتونه جلوت و ایسته تا خنثی بشی منم اینو هیچ وقت از یادت نره..حالام برو

از زیون ترنم

ارمان منو انتخاب کرد رفتیم توی اتاق باید برای عملیات بعدیمون نقشه میکشیدیم کلا برای همینم دو نفر دونفر شدیم
نقشه را تمام کردیم هر چند من فقط نشسته بودم و به ارمان زل زده بودم و اون خودش نقشه را میگفت اما خب بازم خوب بود
ارمان تو خسته نشدی؟

از چی؟ _

ارمان از زل زدن به من

نه _

وای خدا چی گفتم

ارمان اروم خندید

چته خب چیکار کنم تو میگفتی منم نکات کردم دیگه _

ارمان باشه بر منکرش لعنت

نکنه توقع داشتی نگاه در و دیوار کنم _

ارمان نه باید نگاه دیوار میکردی نه من باید نگاه برگه های دستم میکردی

واقعا؟ _

این دفعه خندید و دیگه چیزی نگفت

ارمان بریم برسونمت

کیانا هست _

ارمان فکر نکنم

چرا؟ _

ارمان ساعت 12 شبه

واقعا؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟چه زمان زود گذشت _

ارمان برای شما که فقط نشسته بودی نگاه میکردی شاید

این قدر بهت بد گذشته؟ _

ارمان نه خب بدم نبود بریم

از زیون طرلان

میلاد درست منو انتخاب کرد خوب شد انتخابش کردم میخواستم انتخابش نکنم تا آگه منو انتخاب نکرد ضایع نشم وای چه انتخاب تو انتخابی شد

میلاد طرلان کجایی؟

ها؟؟هیچی _

میلاد نیستیا

کجا؟ _

میلاد تو باغ اینجا

ها؟؟ _

میلاد هیچی فقط ذهنت خیلی مشغوله

اره خب _

میلاد خب بریم سمت نقشه ها

وای نه _

میلاد فعلا وای اره

به به شرط _

میلاد چی

تو بگی من فقط گوش کنم _

میلاد ای تنبل باشه اما فقط همین به بار

مرسی دمت ولرم _

میلاد کی این دمت ولرم را انداخته سر زیون شما؟

کیا _

میلاد کیانا؟

اره _

میلاد مثل سرگوه میمونه

اره خب هرچی اون بگه ما قبول میکنیم خدایی اونم همیشه به نفع ما کار کرده _

میلاد اره دوست خوبیه

میلاد نقشه را میگفت و من گوش میکردم اخراش دیگه خوابم میامد چشم هامو بستم

میلاد طرلان طرلان باشو دیگه

چشم‌امو باز کردم ای وای من خوابم برده بود امدم بلند شم که سرم محکم به جایی خورد چشم‌امو با درد باز کردم ما تو ماشین جلو خانه ی ما چی کار می کردیم؟؟؟؟؟ پرسشگرانه میلادو نگاه کردم انگار خودش فهمید
میلاد_ بابا چپ چپ نگاهم نکن تو داشتی به حرف من گوش میدادی یا چرت میزدی؟ تازه هرچی صدات کردم بیدار نشدی منم اوردمت در خانه
...تان

ممنون _

میلاد_ تو تشکر هم بلدی؟؟؟؟؟؟؟ ایول نمیدونستم

مرض _

میلاد_ بیا اینم جای تشکر کردنشه

شب بخیر _

میلاد_ تو بازم خوابت می بره؟؟؟

مگه چه قدر خوابیدم _

میلاد_ یه چیز دیگه

وای اگه گذاشتی برم بگو _

میلاد_ تو مامانتینا هیچی بهت نمیگن؟

نه کیانا و ترنم را میشناسند به کیانا هم اعتماد کامل دارند برای همین چیزی بهم نمیگن شب بخیر _

از زبون شراره

شهاب_ کیانا را انتخاب کرد اما خب خودش حالیش شد و منو انتخاب کرد خدایی کیانا هم تیکه خوشکلیه و گذشتن ازش ساخته منم توقع عاشق شدن

از شهاب ندارم چون منم عاشقت نیستم

تا همین جاشم خوب امدم اما خب منی که همیشه تو چشمم وقتی با کیانا باشم پایین تر حساب میام

...این چیزا چیه دارم میگم خب کیانا دوستمه حسودی که نداره تازه کیارش ندای چشم ابی هم انتخاب نکرد

ارام کنارش ایستادم نقشه را توضیح داد و منو به دم در خانه رساند

شهاب_ شری

ها _

شهاب_ ناراحتی؟

خودمو زدم به خریت

برای چی؟ _

شهاب_ برای امشب

نه بیخی شهاب _

شهاب_ خواستم بگم پشیمونم از اول تو رو انتخاب نکردم

پدرک _

شهاب_ شراره

ها _

شهاب_ ها چیه بگو بله

خو _

شهاب_ یا ادب

همینه که هست _

شهاب_ پس دلخوری حسابی

پ نه پ _

شهاب_ زد زیر خنده

چته _

شهاب_ یاد یه جوک افتادم

بگو _

شهاب_ نمیگم

خب نگو _

شهاب_ خیلی قشنگه

خب بگو _

شهاب_ شرط داره

چی؟ _

شهاب_ منو ببخش

نچ _

شهاب_ شراره به خدا پشیمونم هیچ کسیو به شراره خودم ترجیح نمیدم

شراره خودت؟؟؟؟؟ _

شهاب_ ببخش دیگه

باشه _

شهاب_ خب حالا جگو میگم شاد بشی یه بار یه شیخ یه عربو میبینه که داره میاد به عربه میگه تو عربی؟؟؟ عربه فشار زیادی بهش میاد روی

زمین ولو همیشه افرادی که کنار سیخ بودند می پرسند دلیلش چی بوده میگه بدبخت از فشار زیادی که بتونه پ نه پ را تلفظ کنه این طوری می
!!!!!!!!!!!!!! شنه فکر شو بکن یه عرب بخواد بگه پ نه پ
وای زدم زیر خندم از خنده دل درد گرفتم و دلمو با دستامو گرفتم
شهاب بمیری با این جک گفتنت _
شهاب دستم درد نکنه
خود شیفته _
شهاب حالا بخشیدی؟
بای _
شهاب بگو کاملا بخشیدی
مهم نیست البته اگه دفعه آخرت باشه _
شهاب شک در صد
چی ؟؟؟؟؟؟؟؟؟ _
شهاب شک در صد یعنی در اینکه حتی صفر درصد هم بگم شک دارم
مرض _
شهاب شوخی کردم برو خانه
بای _
شهاب شراره
دیگه _
شهاب از حرفا و نقشه ی امشب چیزی فهمیدی؟
نه _
شهاب میدونستم فردا بعد از مدرسه میام دنبالت برات همه را توضیح میدم
وظیفته _
شهاب رو که نیست به سنگ پا هم گفته تو برو من جات هستم
با بای _
خداحافظ _

چند ماموریت آسان دیگه هم انجام دادیم و تمام شد و رسیدیم به یک ماموریت سخت ماموریت ان چنان سخت بود که باید همه ی ده نفر با هم ان
را انجام میدادیم
کمی تمرین کردیم و برای ماموریت حاضر شدیم
من تک تیر انداز شدم و با تیر من ماموریت شروع شد
طبق نقشه تا انجایی که دید داشتم با تیر اندازی شلیک کردم و بعد از ان خودم هم به کمک بچه ها رفتم
ماموریت سختی بود اما با هر سختی که بود انجام شد
تقریباً تمامی افراد را کشتیم که همان لحظه دیدم یکی از افراد زنده هست از تپش معلوم بود رنپسه
اسلحه اش را به طرف کپارش گرفته امدم با اسلحه بهش شلیک کنم که اسلحه ام تیر تمام کرده بود
وقت خبر دادن و این چیزا نبود
دو راه داشتم یا من تیر بخورم یا کپارش
از دستش عصبی بودم اما خب بازم دوش داشتم با تمام بی توجهی هاش تنها عشقم بود عشق اول و اخر
خودمو جلوی کپارش انداختم و مرده شلیک کرد
.....درد بدی را توی قفسه ی سینم حس کردم و فقط فهمیدم کپارش مرده را زد و منو در اغوش گرفت

از زبون ترنم
امروز ماموریت سختی داشتیم با وجود اینکه خیلی تمرین کرده بودیم اما نمیدونم چرا از صبح دلشوره ی عجیبی گرفته بودم اخه مگه ماموریت
چه قدر دلهره داره؟؟؟؟؟ خب خدایی خیلی اصلا چی دارم میگم دیونه بودم دیونه تر هم شدم
کیا من دلشوره دارم _
کیانا نترس بادمجون بم افت نداره هرچند ما ها شانس نداریم اگه قراره اتفاقی هم بیفته نمیمیریم که شل و پل میشیم می افتیم گوشه خانه
طرلان حرف های ناامید کننده قبل از ماموریت نزنید
شراره طرلانم یه حرف درست تو زندگیش زد
طرلان تو هم یه طرف داری درست توی زندگیت کردی
بسه دیگه بریم سر ماموریت _
کیانا تک تیر اندازی کرد و بعد هم به ما پیوست
بر خلاف دلشورم ماموریت خیلی خوب اجرا شد و همه را کُشتیم در همین موقع صدای شلیکی به همراه جیغ دختری امد
صدا از سمت کپارش بود سریع به سمتش دویدم
کیانا غرق در خون در بغل کپارش بود
کیانا عزیزم پاشو چشمتو باز کن _
همون جا روی زمین نشستم و زار زدم

طهران هم صدای گلوله را شنیده بود و آمد با دیدن کیانا همون جا زانو زد و شروع به گریه کرد کیانا برای من و طهران یه دوست عادی نبود...خواهر بود رفیق بود...دختر عمو بود گاهی مادر بود...پایه بود...رازدار بود...کلا همه کس ما بود چیزی طول نکشید که شراره هم آمد اون مثل ما صمیمی نبود اما خب بازم یه دوست بود اونم اشکش جاری شد حتی ندا هم که حال کیانا و ما ها را دید زد زیر گریه کیارش که حال خرابه ما ها را دید به پسر گفت ما ها را به باغ برگرداندن من نمیرم _

کیارش _ باید بری باید عملش کنم شما ها باشید نمیتونم می فهمید؟؟؟؟ باید برید بعد از عملش برگردید منم اینجا نمیتونم عملش کنم هم چنان داد زد که بی چون و چرا به حرفش گوش کردیم به ویلایی همون نزدیکی رفتند و ما ها هم که آرام تر شدیم به همان ویلایی که کیانا بود رفتیم

اطرافمان بیمارستان نبود و کیارش خودش باید عمل کیانا را انجام میداد خودش تنها در اتاقی از ویلا بود و کسی را راه نمی داد چند ساعت گذشت اما کیارش هم چنان در اتاق بود و ما پشت در چشم انتظار

نه خبری از کیا میشد نه چیزی اشک همچنان از چشمانم بیرون می چکید و طول ویلا را قدم میزدیموای آگه کیانا یه چیزیش بشه

طهران_ ترنم پس چرا کیارش بیرون نیامد؟؟؟؟نکنه کیانا هیس...هیچی نگو معلومه که کیانا خوب میشه _

در اتاق باز شد کیارش بیرون آمد قیافه اش اشفته بود ناخودآگاه همان جا زانو زدم و زار زدم

حال طهران هم بهتر از من نبود شراره هم با قرص خوابیده بود

کیارش_ زنده هست امکانت کمه گلوله چند میلی متری قلبش خورده نباید تکاتی بخوره برای همین همیشه بردش بیمارستان باید دعا کنیم به هوش بیاد فقط باید به هوش بیاد پیش نرید نباید هوای اتاقش خفه باشه خودم تمام وقت مراقبتم

کیارش لباسشو عوض کرد دو قرص آرام بخش به منو طهران داد

کیارش_ بخوابید حالا حالا ها به هوش نیامد آگه به هوش بیادم خبرتون میکنم قرص را خوردم نیم ساعتی گذشت چشمم گرم شد و خوابیدم

درست یک ماه از تون ماجرا میگذره هنوز کیانا به هوش نیامده ما به اجبار کیارش مدرسه میریم تمام هواسم به گوشیمه تا کیارش خبر خوب شدن کیانا را بده اما هر روز ناامید تر میشیم

شراره_ تری به نظرت کیا خوب میشه؟

اره معلومه _

شراره_ خداکنه

طهران_ آگه اتفاقی براش بیفته من قید گروه را میزنم ترنم بدون کیانا ما چی کار کنیم میدونی چه قدر بهش عادت کردم؟؟؟ این یک ماه دویست بار از روی عادت همیشگی بهش اس دادم و زنگیدم و بعدش یادم افتاده رو تخت بیمارستانه

گوشیم زنگ خورد کیارش بود

الو چی شده؟ _

کیارش_ سریع بیایید اینجا

کیارش_ حالش خوبه؟؟چیزیش شده _

کیارش_ سریع بیایید

اشکم سرازیر شد نکنه اتفاقی افتاده سریع تا زنگ مدرسه خورد به سمت ماشینم هجوم بردیم و رفتیماما مگه میرسیدیم گوشه ارمان را هم گرفتم در دسترس نبود شهاب و میلاد هم بی خبر بودند

چشمم باز کردم چشمم تو یه جفت چشم ابی گره خورد...زبانم بند آمد...قفسه سینم سوزش عجیبی داشت چه اتفاقی افتاده من چرا پیش امیدم؟؟؟؟

امید_ کیانا خوبی؟؟؟؟بالاخره چشماتو باز کردی؟

ان چنان بلند داد زد که فکر کنم تمام خانه های اطراف هم فهمیدند من به هوش اومدم

امید من چرا اینجام جریان چیه؟ تو کی برگشتی؟ منو بخشیدی؟؟؟؟ _

امید مثل شوکه شده ها بود چیزی نمی گفت

پسری سرشو از در داخل کرد_ کیارش با این داد زدنت که من ترسیدم چه برسه به کیانا

ارمان بود همه چیز یادم آمد ناخودآگاه گفتم کیارش تو خوبی؟

ارمان_ بله...چرا خوب نباشه؟؟؟؟آخه دختر خنگ آگه نیم میلی متر نه حالا دیگه زیادی چاخانه آگه چند میلی متر گلوله این طرف تر بود الان

گوشه قبرستون بودی و داشتیم حلواتو میخوردیم

..کیارش_ خفه شو

ارمان_ کیانا عاشقشی؟

عاشق کی؟ _

ارمان_ عاشق کیارش دیگه آخه معمولاً همیشه فقط عاشقا جونشونو برای عشقشون میدن

پوزخندي زدم
!!!!!! خودت فهميدي چي گفتي؟ معمولا همیشه فقط _
کیارش_ گمشو بیرون چرند نگو
ارمان_ تازه پیدا شدم
کیارش گوشیشو برداشت و شماره ای گرفت و کمی با کسی حرفید
ارمان_ خدایی عاشقی خواهری؟ خب حقم داری چشم عینه وزغ ایی..هیکل این خر قوی
چرا خر؟ _
ارمان_ چون خر بار می بره قویه دیگه
چه تشبیهی _
خندیدم و خواستم بلند شم که قلبم تیر کشید اخی گفتم و کیار به سمت دوید و ارام خواباندم و ارمان هم بیرون رفت
کیارش_ نباید تکون بخوری
چرا؟؟؟ _
کیارش_ تیره که یادت نرفته
وای نه... باید خونه نشین بشم _
کیارش_ همین که زنده ای شانسه دیگه
!!!!!! خونه نشین شدن با مردن از نظر من فرقی نداره یه بار این حس تجربه کردم دیگه نمیخوام تازه مگه چه قدر دیگه از مدرسم مونده؟ _
کیارش_ پیشی؟
اره _
کیارش_ همه چیزت بزرگ شده جز عقلت
ممنون از تعریف _
کیارش_ من همیشه راستشو میگم کیانا چرا این کارو کردی؟
جای تشکرته؟ _
کیارش_ می مردم هم بهتر از این بود که تو بخوای نجاتم بدی
یاد زخم افتادم
اینجا که بیمارستان و پزشک نبود پس کی منو عمل کرده و گلوله را در آورده؟ _
کیارش_ چند میلی متری قلبت بود چون حساس بود و دکتر هم نبود خودم
تو منو؟؟؟؟؟؟ نه امید داری شوخی میکنی؟ _
نه درضمن به من بگو کیارش _
امید روانی چرا؟ _
کیانا چرا اینجوری میکنی؟ با چشمت دلمو زیرو رو میکنی و با زبونت و دلمو می سوزونی؟ چیه میخوای ثابت کنی؟ اره من بدبختانه هنوزم _
عاشقتم
امید _
حیف عشق من که لیاقتشو نداری حیف عشقم که یک طرفه هست _
کی گفته؟ _
کیانا گریه میکنی؟؟؟؟؟؟ گریه نکن نمیتونم گریهتو ببینم _
امید من... من دوست دارم _
بازم میخوای بازیم بدی؟ _
نه امید به جون بابام عاشقتم _
کیانا یه بار دیگه بگو اخی به گوشام شک دارم _
امید کیارش پسر چشم ایی من دیونتم _
ما بیشتر _
ترنم_ کیارش... کیانا خوبه؟
با دیدنم گریه اش گرفت
چته؟؟؟؟ _
طرلان_ کیا حالت خوبه؟
اره ناراحتید که خوبم؟ _
ترنم_ ناراحت؟؟؟؟ _
اره خب دارید گریه میکنید وگرنه من که یه گلوله ساده خورده بودم _
ترنم_ ادم برای یه گلوله ی ساده یک ماه بیهوش میشه؟
من یک ماه بیهوش بودم؟ _
شراره_ اره
رابطم با کیارش دوباره خوب شد حتی صمیمی تر از گذشته از این نزدیکی ترنم و طرلان خیلی خوشحال بودند و شراره هم گله میکرد که ***
چرا از اول بهش نگفتم کمی قفسه سینم درد میکرد و کیارش استراحت کامل و درس... این جور ی درس که عقب افتاده بودمو رسیدم حدود یک
ماه دیگه کنکور داشتم و بعد مدرسه تمام

کيارش_ کيانا مياي مثل قديم بریم کوه؟

بزار يه هفته ديگه کنکورمو بدم بعد _
باشه يه هفته تاخير مشکلي نداره به شرطي که کنکور تو خوب بدي _

سعي ميکنم _
زرنگي؟؟؟؟؟ نشد ديگه _

مدتي گذشت کنکورم هم خوب دادم با کيارش هر روز صميمي تر و صميمي تر ميشدم حتي تصميم گرفتم که کم کم بهبابام هم بگم
کيارش _

جان کيارش _
ميخوام به بابام بگم _

خوبه _
..... آگه که _

هيس خانمي بابات راضي ميشه _
کيارش مي ترسم _

ترس نداره که زود باش تا پيش مني بزنگ _
مجبوري شماره بابامو گرفتم

جانم گلکم بچه بابا پول ميخوای؟ _
نه _

کلاس جديد ميخوای بري؟ _
نه _

چيز جديد ميخوای بخري؟ _
نه _

امتحانات بد دادی؟ _
نه _

پس چي شده دخمل بابا زنگ زده بابا؟ _
اين قدر وضع خراب شده که فقط براي اين چيزا بزنگم؟ _

او هوم _
ميخوام در مورد يه نفر باهات بحرفم _

کي؟ _
خب راستش من...کيا...کيارش رستم...کيارش رستميو ديدم _

خب _
خب به جمالت _

چي بود زن گرفته بود؟ _
نچ _

خب _
خب بابا من اونو دوس دارم _
نفس راحتی کشيدم که فکر کنم بابام فهميد

خب _
خب به جمالت ديگه _
باشه هر وقت ادمم ايران ترتيب يه خواستگاري ميديم _

واقعا؟؟؟؟؟؟؟؟ _
اره _

مرسي بابايي خودم...باباي _
باي _

کيارش پس بریم دو تا حلقه خوشکل بخريم
باشه _

جلو تر از کيارش رفتم که دستاشو دور شونه هام حلقه کرد و منم پخش شدم تو بغلش...يه دفعه خيلي داغ شدم چشمامو بستم ...لبام
سوخت...چشمامو باز کردم اروم اروم دستاشو باز کرد و از کنارم رفت

کيانا بيا ديگه _
...حلقه ي بسيار شیک و زيبايي خريديم و هردو دستمان کرديم

..وقتي حلقه را دستم کردم چشماش برق زد
کيانا _

جانم _
من به چيزي ازت ميخوام _

چي گلم؟ _
ميشه بغلم بخوای؟مثل يه خواهر و برادر _

چيزي شده؟ _
نه گلم من بايد برم _
کيارش بگو چي شده؟ _
چيزي نشده يه پرونده است بايد برم ببينم چيه _
رفت دستشويي سريع برگشت و لباسشو پوشيد نگاهم کرد به طرفم امد و گونمو بوسيد
نگران نباش عزيزم ميرمو زود برمىگردم _
صبحانه چي؟ _
بيرون يه چيزي ميخرم ميخورم فعلا _
باي _
نميدونم چرا دلشوره گرفتم نکنه اتفاقي افتاده باشه؟
ايي به صورتم زدمو رفتم پيش ترنم
سلام _
سلام خوبي؟ _
چيه خندوني؟ _
هيچي بابا _
من دوست خودمو ميشناسم _
داداشت ديشب ازم خواستگاري کرد _
چي _؟؟چه زود ايول به داداش خودم _
داد نزن رواني _
کي مياد خواستگاري؟ _
فرداشب _
بابا چه عجله اي اما عاليه خيلي خوشحال شدم _
ميدونم _
طلران چه خبره؟ مگه عروسيه؟؟
تو در بزني چي ميشه؟ _
اتاق تو که نيست اتاق ترنمه _
بله اتاق عروس خانم _
عروس _
اره _
بابا ايول اخر اين ارماتو خر کردي؟؟ _
شراره خوب جمعتون جمع
طلران واي شري تریم رفت قاتي مرغا
شراره مرغ؟
طلران پ نه پ.خروس
ترنم خفه با صداتون ميره اون طرف اقام ميشنوه
وای اقات منو کشته _
طلران شصت پاش تو حلقم
شراره يه سوال
طلران چي؟ _
شصت پاي چپش يا پاي راستش؟ _
طلران هردو
اخي ميخواي شهابو برات جور کنم _
شراره غلط کردی
ا.صاحب داره؟ _
شراره اره
ترنم چه جورم
طلران ميلاد برام خوبه کاري به اقاي شراره ندارم
پس تو هم اره؟ _
ترنم مثل اينکه هممون اره شديد خب من ميرم خونه ناسلامتي فرداشب خواستگار دارم باي
منم ميخوام برم وایسا با هم بریم _
طلران من با ميلاد بيايم راحت ترم
بچه پرو _
شراره خب منم با شهاب ميام
به به خب تري تو هم با ارماتو برو _
نه ديگه من با تو ميام چون تا چند روز ديگه ميشم جفت ارماتو _
...مردم دوست دارن منم دوست دارم _

ترنمو رسوندم خونه و خودمم رفتم خونه خودمون

کیارش چیزی شده تو فکری؟

نه زودی باش بریم دیگه _

چته تو تازه اومدی دنبالم _

حالا هرچی زود باش دیگه _

چته تو؟ _

هیچی _

خداکنه _

دیگه بدون من اینجا نیا _

اون وقت چرا؟ _

چون من میگم _

کیارش حالت خوبه؟؟؟ خودت خوب میدونی از اجبار بیزارم _

باشه اما این بار به حرف من گوش کن _

شرمنده _

کیانا لج نکن _

تو یه چیزیت شده _

نه گلم من چیزیم نشده تو هم بچه بازی در نیار و به حرفم گوش کن به خاطر من _

باشه اما مشکوک میزنی _

لباشو روی لبام گذاشت و این باعث شد تمام ذهنم از مشکوک بودنش و اجبار بی دلیلش پاک بشه

خب عشقم حالا بریم؟ _

...بریم _

آفرین _

خرم نکن _

بلانسبت خر _

کیارش _

شوخی کردم بریم عزیزم _

این کیارشم یه چیزیش میشه ها اما خب چیکار کنم دوسش دارم

سلام بر همه _

ارمان به به سلام ابجی خودم

اری امارت دارم بابا دیگه داشتی ناامیدم میکردیا اما الان باید بگم دمت گرم شادوماد _

هرچی باشم داداش تو هستم _

مرض من تک فرزندم _

حالا _

اره حالا _

شهاب ارمان از این کارا به ما هم یاد بده

ارمان این کارا باید دلت کنه آموزشی نیست

شهاب بابا رمانتیک

ارمان فعلا که همین رمانتیک بودنم منو از تو جلو انداخته

کیارش جمعش کنید عشق و عاشقیتونو معشوقه هاتون اومدن

ترنم و طرلان سام

شراره ولیک

صد بار گفتیم ولیک نگو بگو علیک درضمن سام علیک یعنی لعنت بر تو _

ترنم ما که نگفتیم سام علیک گفتیم سام

شراره منم نگفتم سام علیک گفتیم ولیک

از دست شما من که میدونم از عمد گفتید _

کیارش این حرفارو بیخی یه ماموریت جدید داریم

کی؟ _

امشب _

امشب؟؟؟ _

اره _

شهاب چه زود

ارمان دقیقا

کیارش ارمان میخوای بزارمش فرداشب؟

ارمان نه قربونت همین الان عالیه

کیارش هه هه سخته زن باید بریم تو یه مهمونی امشب برگزار میشه باید تقسیم بشیم دو به دو به عنوان زن و شوهر.. باید توشون نفوذ کنیم

هرکس به طریقی

ارمان_ به به چه شود امشب

کیارش_ من و کیا به عنوان قمارباز داخل میشیم

ترنم_ اعتراض دارم چرا شما؟

ارمان_ اَخه کیارش تو کارش حرف نداره تا حالا هیچ کسی ننوخته توی پاسور روی دستش بلند بشه

کیارش_ من با اسم گذشتم میرم

امید؟؟ _

اره _

ارمان_ واستا بینم تو از کجا میدونی؟

ترنم_ بعدا به وقتش بهت میگم

کیارش_ من امید کیانام خودش شما هم ما رو نمیشناسید ارمان و ترنم شما هم به عنوان مهمان وارد ماجرا میشید ولی شهاب و شراره باید به

عنوان خدمت کار وارد بشن

شراره_ چــــی؟ چرا ما؟

کیارش_ چون باید همه جارو زیر نظر داشته باشیم

خب اخرش باید چیکار کنیم؟ _

باید یکی از کله گنده هاشونو بدزدیم و بیاریم بازجویی _

چــــی؟ مگه میشه؟ _

کار نشد نداره _

معین_ اقا اینم لباسا

خوبه معین میتونی بری خب تا ساعت 6 وقت دارید آماده بشید منم برم به کارام برسم _

این دیگه چه ماموریتیه؟ سریع هم که باید انجامش بدیم چه مشکوکه

آماده شدم کیارش نگاهی به لباسم کرد

برو عوض کن _

چرا؟ _

خیلی بازه _

خب قراره بریم مهمونیا _

برو عوض کن گلم _

خیلی خب باش _

افرین عشق خودم _

مجبور شدم لباسمو عوض کنم

لباس دوکلته مشکی که رگه های صلابی داشت پوشیدم کفش مشکیمو هم پوشیدم کت طلاییمو هم پوشیدم لاک مشکی هم زد و روش لاک تَرَک

طلاییمو زدم ارایش کمی کردم و رفتم پایین

زمان خیلی سریع گذشت و همه آماده شدیم اول خدمتکارا یعنی شهاب و شراره رفتن بعدم منو کیارش سوار لامبرگینیش شدیم و رفتیم

وارد ویلا شدیم ویلاي خوشکلی بود از زیبایی چیزی کم نداشت کیارش خیلی ریلکس ماشینو جای مخصوصش پارک کرد

چیه نگاه میکنی؟ بریم دیگه _

هیچی تو فکر بودم بریم _

رفتیم داخل نگاهی کردم شراره و شهاب بودند خیالم راحت شد و هم قدم با امید(کیارش)شدم

به مردی رسیدیم هه با این سنش بازم هیزه و نگاه من میکنه

به به اقا امید چه عجب این طرفا _

سرم شلوغ بود _

بله ما هم یه همچنین دوست دختری داشتیم سرمون شلوغ می شد _

ایشون دوست دخترم نیستن زمن به حلقش نگاه کنی میفهمی _

با کیارش دست دادو دستشو به طرف من گرفت پوزخندی زدمو با نک انگشتام نک انشتاشو گرفتم و بعدم سریع دستمو کشیدم نگاه کیارش نکردم

اما لبخند رضایتشو حس کردم

!!!کنار کیارش نشستم و به اطراف نگاه کردم همین موقع تری و اری هم از راه رسیدند چه خوبم مخفف میکنم تری و اری

با همون مرده دست دادند و نشستند

شهاب برای ما مشروب آورد

شهاب_ بفرمایید قربان

مرسی ما نمیخوریم _

خوش مزه هستا _

ممنون _

از ما دور شد بازیشون شروع شد ظاهرا مهمونی فقط برای شرط بندی و ورق بوده و بعد از اونم رقص و عیش و نوش چه ادماي مزخرفی

ساعتي گذشت یکی از ورق بازا پیروز میدان شد

مرده که برای استقبال ما هم آمده بود باز آمد سمت ما

بیا امید که نوبت خودته _

باشه _
بازي اصلي شروع شد ميشه گفت ميلياردي شرط ميبستن قماربازه كارش خوب بود همه رو برده بود
بازي سختي بود واقعا هيجان انگيز بود و برابر اميدم بازيش خوبه ها
ده دقيقه هم نشد كه امسيد با يه اشتباه از حريف بازي تموم كرد و برد پس راست ميگن كه بهتر از اميد هيچ كس پاسور بازي نميكنه
دخترتي به سمتش امد ميشه گفت خوشكله چشماي خاكستري داشت و صد قلم ارايش و لباسي قرمز و باز و کوتاه
دختره خوشحالم كه بعد از مدتي كه رفتم خارج حالا هم بعد از برگشتم ميبينمت اميدبازم مثل قديم كارت حرف نداشت بيا بخوريم
به به نيكي خوش گذشت اين چند وقته؟ _
گيلاسو گرفت و سر كشيد با تعجب نگاهش كردم شهابم كه داشت مشروب تعارف ميكرد ماتش برده بود
به خودم اومدم و جاي تعجب خشم گرفت از طرفي هم ماموريت داشت لو ميرفت بايد اول خودمو اروم كنم به شهابم بفهمونم زل نزنه به اميد
رفتم طرف شهاب
ببخشيد اقا _
انگار با صدام به خدش اومد
بله خانم _
ميشه يه گيلاش بهم بديد _
بفرماييد _
معلوم بود تعجب کرده اما برام مهم اين بود كه جاشو پيدا كنه مشروبو سر كشيدم بار اولم نبود شايد چند سالي يه بار تفريحي يكمي ميخوردم بعدي
رو هم گرفتم و سر كشيدم و بعدي و بعدي
اما هنوز هوشياريمو داشتم به بهونه نسكافه رفتم اشپز خانه و كنار شراره
خانم ميشه يه ليوان نسكافه بدي؟ _
شراره بله چشم
اروم تو گوشش گفتم طرفو پيدا كردم نسكافه رو ميريزم رو پيرهنش به شهاب بگو به ارمان و ترنم بگه تو دستشويي كه براي تميز كردنش
ميرن كارشو با بيهوشي بسازن و با ماسك هايي كه ساختيم ارمان جاشو با اون عوض كنه و اونو هم به بهونه مستي و اين چيزا از اين جا خارج
كنين
باشه _
رفتم بيرون صبر كردم شهاب به اشپز خانه رفت و بعدم مشروب به دست سمت اري و تري رفت ارمان و ترنم هم بعدش رفتند دستشويي سريع
حركت كردم و نسكافه رو روي مرده ريختم
واي ببخشيد اصلا هواسم نبود بيايد بريم دستشويي براتون بشورمش واي شرمنده _
خانم حواست كجاست؟ حالا اشكالي نداره ميرم ميشورمش _
رفت سمت دست شويي اوه چه ذك و پزي هم داره محافظ داره اقا
رفت سمت دست شويي به كار اونا اعتماد داشتم خونسرد نشستم روبروي كيارش داشت ممبخنديد كه با ديدن من خندشو خورد
بلند شد و امد سمت
چه عجب عيش و نوشت تموم شد؟ ماموريتو جات انجام دادم همه چيز حله به عيشو نوشت برس _
از كنارش بلند شدم و فنانج نسكافه رو به اشپزخانه بردم چشمكي براي شراره زدمو برگشتم همون موقع مرده رو كه لباس ارمانو پوشيده و
ماسكه هم زده بود و بيهوش بود و با ترنم به بيرون بردند حدس زدم ماموريت سر جاشه اره چون ارمانم كه ماسكي كه قيافشو مثل مرده کرده
بود زده بود امد بيرونو گفت ميخواه قدم بزنه و رفت بيرون تا در بره منم اخمي به كيارش كردم
عيشو نوشت تموم شد بريم _

اونم بلند شد و ما هم رفتيم
توي ماشين يه كلام هم با هم حرف نزدیم واقعا از دستش دلخور بودم تازه براي گند اقا مستم كردم درسته هوشياريم سر جاشه اما خب بيخي
تا رسيدم رفتم پيش ترنم
ارمان هنوز نيومده؟ _
تري نه
كيارش كجاست؟
تري تو اتاقه مهمانه
كدومش؟ _
تري همون كه رنگش ابيه
اها _
تري حالا مگه اين يارو چيكارست؟
كيارش بدون دادن جواب رفت سمت همون اتاقي كه مرده بود منم رفتم سمت اتاقم قرص خوابي خوردم و خوابيدم
از زيون شراره
خوبه نصفه بچه ها رفتند فقط من و شهاب و طرلان و ميلاد موندیم نكنه ما كه خدمتكاريم بايد تا اخر مهموني اين جا بمونيم واي نه اگه بفهمن
مرده نيست و ما ها رو ننگه دارند چي؟
خانم ميشه يه ليوان اب به من بديد _
برگشتم از صدا هم معلوم بود طرلانه
واي چرا اينها هر وقت ميخوان خبري بهم بدن ازم كار ميكشند؟ كلفت گير آوردن؟ اره خب اونم از نوع مفتيش

چشم خانم _
من میرم تو حیاط لطفا خودت برام بیار _
چشم خانم _
خب خدارو شکر پس نقشه اینه
اما شهاب چی؟
سریع لیوانی اب کردم و به حیاط بردم اما خبری از طری نبود حیاطم که بزرگ
همه جا رو گشتم اما نبود
رفتم پشت مشتتا هم بگردم
وای خدا این جا چه قدر تاریکه غلط کردم اومدم این طرف
کسی از پشت دهنمو گرفتم و منو به سمت خودش برد از ترس چشمامو بستم
اروم دستاشو از جلوی دهنم کنار برد وای خدا الان جیغ بزنم یا نزنم؟ نه نمیزنم ناسلامتی خودم پلیسم
دستمو مشت کردم و برگشتم سمتش
شهاب تویی؟ _
بدو این لباسارو بپوش بریم _
طری چی؟ _
اوتنا رفتن _
تو کجا لباستو عوض کردی؟ _
خب رفتم طبقه بالا و لباس بود هم عوض کردم هم برای تو اوردم _
اگه میدیدنت چی؟ _
فعلا که ندیدن بدو بریم _
بریم _
با احساس تکون خوردن چیزی از خواب بیدار شدم
کیارش بود که منو تو بغلش گرفته بود و با مو هام بازی میکرد
لبخندی بهش زدم اما با به یاد آوردن کارای چند ساعت پیشش اخمی کردم
هه عشق بازیشو کرد حالا هم اومده با من؟
رومو برگردوندم سعی کردم از بغلش بیرون بیام
کیانا چته؟ _
من؟؟؟ شما عیش و نوشت کردی حالا که کسی پیشت نیست اومدی سمت من؟ _
کیانا این جوروی نگو _
پس چه جوروی بگم؟؟؟ خوبه با چشمای خودم دیدم _
ببین کبا _
حرف نزن بزار برم _
زنمی نمیزارم _
نه اسمیه نه چیزی کی گفته من زن تو هستم؟؟ _
میخوای بهت ثابت کنم؟ _
نمیتونی _
پرید سمتم و با خشونت زیاد شروع به بوسیدن لبام کرد
هر کاری کردم نتونستم از دستش خلاص بشم
هر چه بیشتر از لبام میخورد انگار حریص تر میشد
بالاخره دست کشید
کیانا عشق من زن من فقط تویی قبول دارم نباید نگاهشم میکردم اما خب برای این که شک نکنن مجبور بودم باباش یکی از خلافکاراست این _
جوروی میشه بهش نزدیک شد
نمیخوام _
باشه اگه پرونده را بدم بره اشتی میکنی _
شاید _
نه دیگه _
خیلی خب قبول _
حالا که اشتی کردی بیا تا شوهر بودنمو هم بهت نشون بدم _
نه _
اره _
کیارش _
همیني که گفتم میخوام امشب به صورت رسمی زنم بشی نازم نکن حالا میخوای؟ _
سکوت علامت رضاست بانوی من _
واقعامیخوام؟؟؟ اره خب

.....

خواب بيدار شدم مثل اين دو شب قبل بازم تو بغل كيارش بودم واي ديشب
با ياد اوري ديشب لبخندي زدم
وای لباس که نپوشيدم اروم طوري که كيارش بيدار نشه از جا بلند شدم که بلند شدن همانا و تير كشيدين كمرم و جيغم همانا
چي شد كيانا خوبی گلم؟ _
اره كيارش فقط كمرم تير كشيدي _
عادت ميكني خوب ميشه _
چي؟ من غلط كنم _
باشه بابا شوخي كردم تا ازدواج كاري باهات ندارم به يه شرط _
چي؟ _
همين يه بار با من بيابي _
كجا؟ _
حموم _
ها؟ _
بيا ديگه چون من _
تو باز چون خودتو قسم داداي _
حالا بيا ديگه تو كه اول و آخر مال خودمي _
نه من مال خودمم _
بيا چون من _
از دست تو _
اورين دخمل خوب _
مرض _
چرا؟ _
همين جوري چون پرو ميشي _
تو حمومو بيا مشكلي نيست _
بي حيا _
چته خب زمني ديگه _
اره خب بر منكرش لعنت _
پس بريم _
بريم _
از زبون ترنم
با نوازشي از خواب بيدار شدم
ديشب خيلي منتظرت بودم كه بيابي خونه كارت داشتم گوشيتيم كه جواب نميدادي چرا اين قدر دير اومدي؟ _
تازه ميخواستم شب بمونم _
پاشو بيا تا بابات نرفته كارت داره _
باشه اومدم _
لباسمو عوض كردم و رفتم پايين هر چند ميدونم در مورد چي ميخوان صحبت كنند
سلام _
بابا سلام
مامان بيا غذا تو بخور
بعد از صبحانه مامان سرشو با ظرفا جمع كرد
بابا ببين ترنم تو ديگه بزرگ شدي كنكورتم داداي وقتشه كه بچه بازي هاتو كنار بزازي
و بشيني درستو بخوني _
كدام درس؟ بايد سرو سامون بگيري _
ها؟ _
امشب يه خواستگار خوب و خونواده دار مياد اگه خواستيش كه بهتر نخواستيم بالاخره شتر يه كه در خونه
ازدواج؟؟ _
اره ديگه بزرگ شديا _
باشه بيان _
مامان مشكلي نداري؟
نه خب بيان شايد ازش خوشم اومد شايدم نه _
بابا افرين دختر حرف گوش كن خودم
خرم نكنيد ديگه _
رفتم بالا
مامان تري جايي تري امروزا
باشه _
...فكر كنم خيلي تعجب كردند اولين خواستگاريه كه هيچ جنگ جهانيو براي اومدنش راه نندختم خب اين عشقمه ديگه ارمان

!!!! از خواب بیدار شدم تو بغل کیارش بودم وای دیشب
با یاد اوری دیشب لبخندی زدم
وای لباس که نپوشیدم
اروم از تخت بلند شدم تا کیارش از خواب بیدار نشه
اما بلند شدن همانا و تیر کشیدن کمرم هم همانا و جیغ منم همانا
کیانا گلم خوبی؟ چي شدي؟؟ _
هه من میخواستم کیارش بیدار نشه این که سنگ کوب کرد بیچاره
کیارش کمرم _
خندید گلم کم کم عادت میکنی و خوب میشی
چیی؟ _
عادت میکنی _
غلط کنم _
شوخی کردم. تا عروسی کاریت ندارم البته به یه شرط _
چی؟؟ _
با من بیای یه جایی _
کجا _
جای دوری نیست _
کجا _
حموم _
هسا؟ _
چته؟؟ خب زنیما _
بی حیا _
زنی دلم میخواد _
من کی زنت شدم؟ _
دیشب _
مرض _
حقیقته ولی خدایی اگه میخوای کمر دردت خوب بشه باید بری حموم که خودت تنهایی هم امنیت نداره _
با تو امنیت داره _
اره _
مثل دیشب؟؟؟ _
دقیقا چون من بریم دیگه؟؟ _
مرضو چون من _
بریم؟ _
بریم _
از زیون ترنم
با نوازشی از خواب بیدار شدم
سلام _
سلام ترنم دیشب کارت داشتم هرچی منتظرت نشستم نیومدی چرا این قدر دیر؟ _
تازه نمیخواستم پیام مثل شبای قبل _
حیف که به کیا اعتماد دارم وگرنه نمیذاشتم از خونه بیرون بری بیا پایین صبحونه _
نمیخوام _
بایات کارت داره _
باشه میام _
لباسمو عوض کردم و رفتم پایین تو اشپزخونه
من که میدونم میخواین درمورد شوورم باهام حرف بزنین هه دخترای مردم تا اسم شوهر میاد صدتا رنگ عوض میکنن ما برعکس
سلام _
سلام دخترم _
مامان بیا صبحونه بخور
صبحونه رو خوردم
بابا دخترم تو دیگه بزرگ شدی کنکورتم دادی پس باید
سریع اومد وسط حرفش
باید درس بخونم _
کدوم درس؟؟ باید بچه بازیو کنار بزاری و سروسامون بگیری امشب به خواستگار خوب خانواده دار داری اگه نخواستیم یکی دیگه اما این _
شتریه که بالاخره در خونتته
باشه بگین بیان شاید خوشم اومد شاید نه _

مامان واقعا؟؟؟

اره _

بابا_ افرین دختر حرف گوش کنم

خرم نکنید دیگه _

رفتم بالا

مامان_ امروز جایی نریا

باشه _

فکر کنم خیلی تعجب کردند و دهنشون باز موند اخه بار اولیه که خواستگار میاد و من جنگ جهانی راه نمیندازم البته ارمانم مثل بقیه نیست عقشمه..هه نه به باره میگم ارمانم

وای حالا چی بپوشم؟چی کار کنم؟

رفتم کمک مامان اما با این استرسی که من داشتم خیلی سریع لو میرفتم

خاک تو سرت ترنم برای ماموریت ها که جونت در خطر بود این قدر استرس نداشتی که حالا داری

بیخیال کمک کردن شدمو رفتم اتاقم زمان چه زود میگذشتم ساعت 12 شد

رفتم ناهارمو خوردم و سعی کردم اروم باشم

رفتم بالا گوشیم زنگ خورد

بله؟ _

سلام چیه صدات پر از استرسه _

وای کیانا خیلی استرس دارم _

مهم عروس و شادوماده که هم دیگتر پسندیدند پس استرست بیخودیه _

کیانا میای اینجا؟ _

من؟اخه من پیام اونجا چی بگم؟ _

بیا _

روانی پیام بگم منم اومدم؟ _

بیای استرسم کم میشه _

خاک تو سرت _

مرض _

کوفت _

تو دلت _

تو جیگرت بسه خستم شد برو حموم آماده شو _

باشه _

با با ی _

خداحافظ _

خدا سعدي _

قطع کن دیگه _

استرستو کم کن تا قطع کنم _

پشت خطی دارم _

طرلانه _

اره خب _

بای _

سریع قطع کردم درست حدس زده بودم طرلان بود

بله؟ _

و بلا _

چته؟ _

با کی حرف میزدی؟ _

کیا _

کدوم؟ _

کدوم نداره که _

داره کیانا یا کیارش؟ _

مرض من چیکارم به کیارش؟ _

چمیدونم از خودت بپرس _

یه یه ساعتی حرف مفت زدیم و قطع کردم واقعا استرسم کم شد دم دوستام ولرم

حموم رفتم لباس پوشیدم ارایش ماتی هم کردم تا کارم تموم شد زنگ در به صدا در اومد

سریع رفتم پایین یه مرد خوش تیپ با یه زن خوشکل اومدن تو وای مامان پاپاش چه باکلاس هستنند خب بایدم باشن مگه خودش نیست؟ ارمان ترکیبی از مامان و باباش شده بود برای همینم خیلی خوشکله قربونش برم ایش این حرفا چیه که دارم میزنم؟؟

بالاخره اقامون هم وارد شد عجب دست گلي هم دستشه
يه دست گل بزرگ پر از گل هاي رز
احساساتش منو كشته
گل ستم گرفت طوري كه بقيه نشنون زمزمه وار گفت احوال خانم خودم
بيا اينجا هم دست از مسخره بازياش بر نميداره
منم طوري كه فقط خودش بشنوه گفتم به كوري چشم اقامون خوبم
خنديد و رفت كه بشينه
نشست روي يه ميل دونفره
باباش_دخترم اگه مشكلي نداري بيا اينجا پيش ارمان بشين
نگاهي به بابا كردم رضاي تو چشمات ديدم پس از ارمان خوشش اومده خودمونيم اين ارمانم وارده ها رفت جايي نشست كه من مجبور شم
پيشش بشينم
بابا_برو دخترم
بلند شدم و كنارش نشستم لبخندي زد
حسابتو ميرسم بيا از خجالت اب شدم_
خجالت نداره كه زني _
هنوز كه زنت نشدم_
بالاخره كه ميشي _
باباش و بابام با هم حرف ميزدند و مامانم مامانم هم باهم
حالا در مورد همه چيز هم حرف ميزدند جز ما خوابم گرفتار
باباش_خب بريم سر اصل مطلب همين طور كه چند روز پيش خدمتتون عرض كردم و تحقيقات شما و غيره
ايناهم برن با هم حرف بزندن
بابا_بله تو تا جوانمون هم برن حرفاشونو بزندن
اينا تحقيق كردن؟؟؟مگه كي براي خواستگاري گفته بوده كه وقت شده؟؟
رغتم توي اتاقم
حالا بايد چي بگيم؟_
من بايد بگم لازانيا و خورشيد قيمه و ته چين خيلي دوست دارم بايد بلد باشي درست كني _
مرض _
چته خو؟_
ارمان كي براي خواستگاري گفتي كه باباينا تحقيق هم كردن؟_
سه هفته پيش _
چي؟_
اره ديگه _
تعجبم بيشتتر شد عجب اب زير كاهيه
صورتشو بهم نزديك كرد گرمي نفساشو احساس ميكردم
داغ شدم اين ميخواد چيكار كنه؟
فاصله صورتشو كم تر كرد چشمامو بستم لباسو روي لبام گذاشت و ارام بوسيد
حالا بريم؟_
احساس كردم سرخ شدم
نه _
چرا؟_
اخه صورتم ضايع هست _
قربون زن خجالتيم بيا بريم _
رفتيم پايين نگاه خيره همه رومون بود
باباش_خب عروس گلم نظرت چيه؟
حالا چي بگم؟؟؟ضايع هست كه بگم بله كه
نگاهي به بابا كردم
بابا_بگو دختر گلم
هر چي بابام بگه قبوله _
بابا_بس مباركه؟؟؟
سكوت كردم
ماماناش_قربون عروس گلم برم بيا ارمان حلقه را دست عروس گلم بكن
باباش_خب مهریه رو چه قدر بزاريم؟
ارمان_مي شه من بگم؟
بابا_بفرما
ارمان_هزارو سيصدو هفتاد و دو
اين كه تاريخ تولدم بود ارمان از كجا ميدونست؟؟؟

همه قبول کردند
مامانش پس فردا ارمان میاد دنبالت برید برای آزمایش خون
چشم
مامانش بهم بگو نیکی جون
چشم نیکی جون
خدا حافظی کردند و رفتند
بابا ترنم راضی بودی؟
شما راضی باشید منم راضیم خب خستم صبح باید زود بیدار شم فعلا
پاشو باید بری
دیشب دیر خوابیدم یکم دیگه
پنج دقیقه نگذشت که باز مامانم بیدارم کرد
میگم پاشو یا نمیشی بیا ارمان دم دره
با اومدن اسم ارمان سه متر پریدم
خواب یادم رفت رفتم سمت دستشویی سریع مسواک زدم ابی به صورتم زدم و رفتم تو اتاقم
شلوار چین سفیدمو با مانتو و کفش صورتی و شال سفید ست کردم خط چشمی کشیدم سایه کم رنگ صورتی هم زدم و ارایشمو با رژگونه و رژ
لب صورتی تکمیل کردم
نگاهی به خودم کردم لب خندی به خودم زدم و رفتم بیرون
ا خبری از اسب سفید و شاهزاده که نیست رفتم تو که از مامانم پرسیم
پس کو؟؟
مامانم خندید
نه باور کردم دوسش داری زنگ زد گفت تا پنج دقیقه دیگه میرسه
مامانم تو که گفتی دم دره؟
برا تحریکت بهترین کار بود
حرصم گرفت اچه اینم مامانه ما داریم؟؟
با ارامش رفتم لنز خاکستریمو گذاشتم رو چشمم که یکم تغییر کنم
صدای بوقش اومد سریع کیفمو برداشتمو رفتم
سلام
سلام چه عجب زحمت کشیدید اومدید
خیلی منتظر بودی؟
یکمی
خب مشکلی نیست داشتم لنز میزاشتم
من چشمای خودتو دوست دارم دیگه نیبم لنز بزاری
این چرا یهو رم کرد؟ قاطی داره ها
رفتیم از مایشگاه وای چه شلوغ خوبه ساعت شش صبحه
اگه خونمون نخورد چی؟؟ وای خدا نکنه چرا نخوره اول صبحی حرف خوب بزنی میخوره خونمون بچه دار میشیم نه یعنی اول مزدوج میشیم بعد
بچه دار میشیم
چه قدر چرت و پرت میگم
نگاهی به ارمان کردم بیخیال کنارم نشسته بود و با گوشیش بازی میکرد
ارمان من خوابم میاد
سرتو بزار روشنم بخواب
سرمو گذاشتم رو شونش و چشمامو بستم
... تازه داشت چشمم گرم میشد که گوشیش زنگشده آه
بله داداش... نه... اره از مایشگاهیم... نه بابا... اوکی... میخوای چیکار کنی؟... بیگم بهش؟... باشه... خب... باشه دیگه... قربونت بای
کی بود؟
بیدار شدی؟
کی بود؟
کیارش
چی میگفت؟
میگفت کجایی و این چیزا
چیو میگفتی بیگم بهش که گفت نه؟
اگه گفته بود اره بهت میگفتم اما بهم اعتماد کرده که نگم پس نمیگم
منم قهرم
پاشو صدامون زدن
رفتیم تو هر کدوم تو یه اتاق یعنی چی میخواستی بگه که کیارش نراشته؟؟
بیخی با
از مایشگاه اومدیم بیرون رفتیم تو پارک شیر کاکانو و کیک خوردیم

امشب خونه ما دعوتين ميرسونمت خونه شب آماده باش _
باشه _

رسوندم خونه و رفت

اين يه چيزش بودا همش تو فکر بود

بيخي برم آماده شم كه خونشون دعوتيم

با شوق و ذوق كت و دامن ياسيمو انتخاب كردم و پوشيدم خط چشم ماهرانه اي زدم و پالتومو هم انداختم روم
قرار بود من با ارمان بيام باباينا هم انگار خونه را بلد بودند خودشون بيان

سلام _

به به خاتم خوشگل خودم _

بريم؟ _

بپر بالا تا بريم _

حرکت کرد

مگه نگفته بودي خونتون زعفرانيه هست؟ پرا اين وري ميري؟ _

ميخوام يكم با زم خلوت كنم _

خب خلوت كن به من چه _

اخه خانمم تويي _

اها _

مرض _

از احساسات كن _

نمخوام _

خب نخوا _

رفتيم يه جايي كه تا حالا نرفته بودم خارج شهر بود از دري وارد شديم شبیه پارک يا جنگل بود رفتيم داخل با ديدن كلبه درختي جلوم كه خيلي
خوشگل بعد جنگل و ميان اب بود هنگ كردم چه ناز بود فقط يه راه داشت كه يه چيزي مثل تخته چوبي بود كه بايد از روي اون رد مي شديم البته

خيلي محكم بود رد شديم

به كلبه رسيدم درش كه باز شد تعجب بيشتتر شد چه پيشرفته هم بود

همه چيز داشت همه چيز باور كن اينترنت و دوربين مخفي هم داشته باشه

اينجا ويلاي منه _

خيلي نازمه _

من يا كلبم؟ _

هر دو _

من بيشرترم _

اعتماد به سفتت تو حلقم _

اره ديگه پس چي؟ _

هيچي _

دستشو دور كمرم حلقه كرد و بوسه اي روي لبام گذاشت

دوست دارم تنهام نزار _

ما بيشتتر عمرا _

خنديد و جعبه اي بهم داد

بازش كردم يه گردنبند خيلي خوشگل به شكل قلب

درشو باز كن _

نميخواي بگي مثل رمانا درش باز ميشه _

اتفاقا همينجوريه _

قلبو فشاري داد و درش باز شد توش دو تا عكس بود از من و خودش

رفتم بغلشو بوسش كردم

خيلي خوبي ارمان _

نه به اندازه تو _

رفتيم خونشون يه ويلاي خيلي بزرگ و ناز

مامان و باباشم كه خوش برخورد و منو دختر خودشون ميدونستن

واقعا از كيارش و گروه و كيانا سپاس گزار بودم كه يه همچين زندگي و عشي برام درست كردن

نيكي جون _ خب شما كه نبوديد ما ها حرفامونو زديم ايشالله هفته ديگه نامزديتونو بگيريد تا هر وقت خواستين عروسي رو هم راه بندازيم

چه زود _

هرچي زود تر بهتر _

بابا _ انگار اتيشت خيلي تنده اقا ارمان

اره خيلي _

همه با اين حرفش خنديند

بالاخره غذا رو خورديم هر چي ارمان اصرار كرد خودش منو برسونه قبول نكردم منو برد تو اتاقتش

حالا که نمیزاری خودم برسونت مشکلی نیست رسیدی اس بده _

لباشو روی لبام گذاشت و بوسه ای طولانی روی لبام گذاشت

احساس کردم خیلی داغم

لباشو از روی لبام برداشت پالتومو پوشیدم خواست جلوی اینه شالمو بپوشم که صورت گل گلی و قرمزمو دیدم وای این جوریه که برمبیرون همه میفهمن

هر چند با این دیر رفتن همه فهمیدن

بیخیال شالمو پوشیدم و پایین رفتم از همه خدا حافظی کردم با ارمانم دست دادم که همینم به گل گون شدن صورتم اضافه کرد و رفتیم خونه

گوشیم زنگید

بله _

و بلا _

خوب حرفای خودمو به خودم تحویل میدیا _

مرض به تو هم میگن دوست؟؟ برو بمیر _

چرا گیاه؟ _

گیاه و درد به من بگو کیا یا کیانا _

چته حالا اعصاب مصاب نداریا _

اره اعصاب مصاب نداشتی برام هی باید _

صبح قرص مرص خورد _

بهو دیدی تهی خل مل شد _

قل قل قل _

جوش میاد _

ا بسه دیگه من باید خبر عروسی صمیمی ترین دوستمو از کیارش بشنوم؟؟؟ از تو نشنوم؟؟ خیلی خیلی بدی _

اها پس بگو چته... وقت نشد بگم دیشب تا رسیدم خونه شد جیش بوس لالا صبحم که الان تو بیدارم کردی _

چتو ارمان تونست به امید بگه؟ _

خو ارمان خره خواب نداره _

ارمان ببین زنت چیا که پشتت نمی گه _

مگه اونجاست؟ _

اره _

کجایی؟ _

ویلا _

اونجا چیکار؟ _

کیارش گفته خونه نرم _

چرا؟ _

نمیدونم نم پس نمیده _

جالبه _

اره و مشکوک _

خدا به خیر کنه _

ایشالله _

دلت پره ها _

اره خیلی کیارش مثله قدیم نیس بیخی فعلا ابجی...خواستی بیا هرچند بعیده خرید مرید کمک خواستی هستم _

تو لباس خودتو بخری نوبره _

نمیخرم راحت سفارش میدم باباییم از پاریس بخره _

هه...پس بگو _

اره دیگه _

وای تو یه هفته چی بخرم؟ _

این خونه ای که من دیدم جهیزیه نمیخواد همه چیز داره _

این جوریه که نمیشه _

خب میخوای وسایل خونه رو بریزی دور؟ _

نه اما _

اها الان که فقط عقد کنونه نزدیک عیدم براش خونه تکونی کن تمام وسایلیش بفروش برای عروسی وسایل خودتو بزار _

فکر خوبیه _

لباس عقدت سفارش بدم بابام بخره؟ _

نه زحمت میشه _

چه زحمتی مال منو میخواد بخره مال تو هم میخره باهاش تازه خودش که نمیره یا مامانم یا علی یا فقط میزنکه سفارش میده خودشون براش _

مبارن تازه اینم میشه کادوی من

یعنی پول نمیگیری؟ _

از خواهر خودم؟؟؟ _

خیلی گلی _

میدونم.. دو ساعت پیش میخواستم قطع کنما مگه میزاري _

با با ی _

خافظی _

یه هفته خیلی سریع گذشت و همه چیز آماده شد فقط لباس مونده بود که کیانا می آورد ارایشگاه

سلام ترنم بریم؟ _

بریم _

دست ارماتو گرفتم و رفتیم سوار ماشین شدیم تا بریم ارایشگاه

از زیون کیانا

از خواب بیدار شدم مثل این چند روز اخیر امروزم کیارش زود از خواب بیدار شده بود و رفته بود نمی دونم چش شده که شبا دیر موقع میاد و

صبح ها هم زود میره

بیخیال بابا بهتره برم لباسی که بابام دیشب برام فرستادو بدم ترنم خودمم باید برم ارایشگاه ناسلامتی عقد بهترین دوستمه

لباس پوشیدم و لباسا رو برداشتم و سوار ماشین شدم و رفتم ارایشگاه

وای چه شلوغه

سلام نیلو جون _

به سلام کیانا _

عروس ما کجاست؟ _

بالا _

اوکی _

کجا؟ _

میرم بالا دیگه _

نه نمیشه ببینیش _

ای نیلو جون اذیت نکن دیگه _

اذیت نمیکنم نمیزارم ببینیش _

باشه خب این لباسا رو بهش بدین خودمم باید ارایش کنین _

باشه همین جا بشین خودم میام سر وقتت _

مرسی _

اره دیگه پول که باشه اسایشم هست و گرنه منو میداد دست شاگرد ماگرداش

زنگیدم طرلان

پس تو کجایی؟ _

خونه _

مگه نمیای ارایشگاه _

چرا دارم راه می افتم _

بدو حوصلم سر رفت _

باشه اومدم _

بالاخره کار نیلو جون تموم شد نگاهي تو اینه به خودم کردم ایول ایول خوشکلما چه کرده

لباسم دوکلته عسلی بود که هم رنگ چشمم بود و به دلیل تنگیش کمر خوشکلمو خوب نشون داده بود جلوش تا بالای زانو هام بود و پشتش بند

بود و روی زمین کشیده میشد سایه عسلی هم که برام کشیده بود زیباییمو چند برابر کرده بود مو های طلاییم با مهارت درست کرده بود و تیمم با

صندل عسلیم تکمیل تکمیل شده بود

نیلو جون بریم خواهرم ببینیم؟ _

برید _

وای تری چه خوشملمه خصوصاً با این لباس عروسه خیلی ناز و خوشکل شده

ترنم خدا صبر به ارمان بده _

مرض _

خو دارم ازت تعریف میکنم یعنی میتونه تا عروسی صبر کنه؟ _

همین جوریه که تو و کیارش صبر کردین ما هم صبر میکنیم _

کی گفته ما صبر کردیم؟ _

یعنی صبر نکردین؟ _

وای خدا عجب سوتی دادم

به تو چه من باید برم با ی _

پس اقا کار خودشو کرده _

بای _

هه هه خاک ت. سر بی صبرتون _

شما رو هم میبینیم _

می بینیم _

طرلان_ هه عجب سوتی دادی کیا

بیخیال پیش به سوی خونه ترنم اینا _

طرلان_ اره بریم تا ننگفتی بچه هم ازش داریم

وای اگه واقعا داشته باشم چی؟؟نه بابا بچه کجا بود

ارمان اومد منو طرلان هم سوار ماشینم شدیم و رفتیم

از زبون شراره چون اولش نمیخواستم برم ارایشگاه گفتم من نیستم و تو ارایشگاهی که بچه ها رفتن اسم نداشتیم اما یه دفعه نظرم دیروز تغییر کرد اما خب اون ارایشگاه اصلا جا نداشت مجبور شدم برم یه ارایشگاه دیگه البته اینم کارش خوب بود و جا نداشت اما وقتی پولش دادم قبول کرد کارشم خدایی خوبه خوشگل شدم یه لباس مشکی تنگ که تا سر زانوم بود و پشتشم تا کمر باز بود پوشیده بودم کفش پاشنه ده سانتی مشکیم باهاش ست کرده بودم موهام فر کردم و خیلی ناز شدم اعتماد به نفسم که رو سقفه حالا چه جور یه برم خونه ترنم اینا؟؟من که ماشین نیاوردم؟؟ خیلی واقعا یه هفته گوشیم زنگید _بله _سلام دختره _سلام پسره خوبی؟چه عجب چی شده اقا شهاب یادی از ما کرد؟ _ما همیشه یادتونیم خانم من؟؟؟؟عمر!.. اعتماد به نفست منو کشته _حالا که دلت تنگ شده پس هیچی دیگه بای _است نمیدونی زنده یا مرده _چی دلت برام تنگ شده؟

_حالا چیکارم داشتی؟ _دیگه مهم نیست _بیا _میخواستم بیام دنبالت بریم عقد کنون _واقعا پس بدو اخیه تو فکر این بودم یا چی برم _نه دیگه دلت برام تنگ نشده پشیمون شدم _من دلم برات لک زده _بسه بسه خرم نکن ادرس ارایشگاهو بده تا بیام _اس میکنم _پس بای ادرس اس کردم مثل اینکه نزدیک بود چون بعد به ریح رسید و زنگید گوشیم تا برم پایین رفتم پایین وای اقرارو چه جیگری شده همین جوری وایستاده بود و نکام میکرد منم اونو نگاه میکردم بالاخره به خودش اومد و سوار ماشین شد و منم سوار شدم تا رسیدن سکوت کردیم ولی سکوتش خیلی عذاب آور بود ایول عقد کنونشون قاطی بود یعنی بعد بله گفتن و این چیزا که عاقد میرفت مراسم قاطی میشد و زن و مرد جدا نبودند چه خوب شهاب خان بیشتر میبینم رفتم تو طرلان و کیانا هنوز نرسیده بودند برای همین پیش شهاب موندم تا اونا برسند یه ریح بعد اونا هم رسیدند _شهاب دوستام بای رفتم پیش دوستام _اولا چه خوشم کردین کیا _تو بیشتر طرلان_ با اقاتون اومدین؟ _اره کیا_ ایول ایول خرش کردی رفتا _نه _اومدن بای بابا اینم شناسی شد از این بخاری در نیامد کیا_ من که اینجوری فکر نمیکنم بالاخره تری خانمونم اومد وای که چه خوشگله منم از دیدنش سیر نمیشم چه برسه به داداش ارمانم حدودا ده دقیقه ای گذشت و ما هم ول مطلق تا اینکه عاقد خان بالاخره قدم روی چشم ما گذاشتن و اومدن همه حلقه زدیم دوشون سریع فند گرفتیم و شروع کردم به ساییدن یواش یواش طوری که برو بیچ اطراف فقط بشنون گفتم _من خواهر عروسم قند مند به کسی نمیدم لطفا درخواست فرمایید پارچه را هم شری و طرلان گرفته بودن مامانشم که از دور نگاه میکرد و اشک میریخت اخیه عروس شدنم بسم الله.. سریع گفتم _الله هُم صلّ علی _اشک ریختن داره تازه این که عروس کلی نشده فقط عقد عروسی مونده عاقد شروع کرد به خوندن

محمد صلوات همه شروع کردن به صلوات فرستادن عاقد اولش یه نگاه خشمگین بهم کرد اما قیافه معصوم که دید خندشو قورت داد خو چرا عروس قوتش میدی بخند تا عقده ای نشی دوباره شروع کرد _بسم الله... نه دیگه ضایع بود بیرم وسط حرفش بیخی حرفش تموم شد سریع گفتم رفته تراولاشو بشماره همه خندیدن عاقد_دخترم تو این گرونی کو تراول؟ چیزی نگفتم وایسا اخر کار بهت میگم دوباره همون چیزا رو گفت باز من ولی ای دفعه با طرلان که همانگ کرده بودیم جوابیدیم(همون جواب دادیم) _عروس از بین خواستگارش داره دومادو پیدا میکنه انگار دمپاییه که بین دمپاییا میخواد پیداش کنه عاقد خندید و یه بار دیگه خوند _عروس زیر لفظی موخواد این بارو من طری شری با هم گفتیم ارمان داداشیم دست کرد تو کتتش و گردنبندی در آورد و انداخت گردن عروس چون عشق سوت یا همون شوتم یه بلندی کشیدم که همه گوشاشون گرفتن عاقد سومی گفت همزمان با بله تری تراولا رو ریختم رو سرش و بلند گفتم _حاجی اینم تراول که پیدا نمیشد بعدم یه سوت بلبلی خوشگل کشیدم خودمونیم عجب کیانای شیطونی شدم امشب!!! خب دیگه جز رقص و این چیزا که هر کس با عشقش (منظورم ما 8 نفره)رقصیدیم اتفاق دیگه نیوفتاد و دست از پا دراز تر و خسته تر برگشتیم خونه البته من به دستور کیارش خان بزرگ خونه نرفتم و رفتم ویلا پیش اون اگه دلینشو می فهمیدم خوب بود! از زبون شری(همون شراره خودمون) از خواب بیدار شدم این کفشای ده سانتی پا برام نداشت که خب البته تغصیر خودم بودا نباید این قدر می رقصیدم اما خب مگه می شه عقد دوستت نرقصی؟والا نه! بیخی بلند شدم رفتم ابی به صورتم که حتی دیشب حوصلم نشد

ارایشم پاک کنم زدم اما نج وضعش خعلی خرابه باید برم حموم خب میرم مگه چیه؟والا امروز با خودم خود درگیری پیدا کردم رفتم حموم بعدشم رفتم که صبحونه بخورم همه که اینجا جمعن خفیه؟ _سام بر همه بابا نشد تو یه بار نرس صحبت کنی ما دلمون خش بشه ادم شدی _من ادمم دیگه شروین به عقل خودت _تو دیگه چی میگی؟ _هیچی _اورین داداش خوب حالا شد شروین به این تو فرهنگ لغات ما میگن پیسی باز کردن بابا تو فرهنگ لغات ما هم میگن هندونه زیر بغل زدن _اما تو فرهنگ لغات ما می گن خر کردن شروین افتاد دنبالم من بدو شروین بدو نرو چرا؟ _یه روزو هم تو تقویمت بزار برای ما چرا؟ _امشب خواستگار _بابا_ امروز جایی میری؟ _اره میخوام برم پیش تازه عروسمون

هه مثل قبلیا _خونواده خوبین نمیتونی عیبی روشون بزاری ما هم از هر نوع که شما بگین تحقیق کردیم تایید شده هستن _خب که چی؟ _داری شروین برو شوور کن که از شرت خلاص شیم _مرض شروین_همینه که هست ابجی خانم _نج بیان اما من جوابم نه است حالا هم میخوام برم خونه دوستم شب میام با بای دیگه اجازه صحبت ندادم سریع آماده شدم و رفتم پایین بابا_وای به حالت اگه دیر بیای خونه _باشه دیر نیام اما جمعوتون _جوابمو که نمیتونید عوض کنید بای رفتم خونه کیا مطمئن تری و طرلانم یا اونجان یا میان _له خانما زود تر از من اومدن جمعه فقط گلتون کم بود که منم اومدم کیانا_بله بفرما طرلان_چه خودشم میگیره خانم شری _اگه خودم تحویل نگیرم پس کی بگیره؟

دیگه حرفی نژدم کیا چیزی شده شری؟ _ها؟ _تری بیخی بابا ادینش نکنید _ایول ایول شوهر کردی ادبت کرده _مرض_ هه _اصلا حقت بودا _چیزی شده _نه طرلان پس چرا تو فکری _هیچی امشب برام خواستگار اومده نمیدونم چه جور یه نکش کنم کیا _شمام که عاشق شهاب _چه فایده اون که دویم نداره طری فکر میکنی.. _نه دویم نداره تری یه نظر من که دوست داره خدا از دلت بشنوه رفتم خونه وای کی حالا حوصله خواستگار داره آه ایامم وقت گیر آوردنا خب کی بیان وقتی با شهاب ازدواجیدم؟؟! بی حوصله رفتم خونه یه ساعتی تا اومدنشون وقت بود پیرهن و شلوار اسپرت اییمو پوشیدمو یه ارایش ملایم کردم اره دیگه جوابم نه باشه که هست بازم باید خوکل بزنم که ننگن بهتر که گفت نه!!! مامان بیا برو اشپز خونه _من چایی مایی نمیارم _مسخره بازی در نیار _نج من خواستگاری قبلیم چایی نمیاوردم اینم مثل بقیه زنگ درو زدن _وای خدا از دست تو باشه می گم مرضیه(مستخدمون)بیاره خونسرد رفتم تا باهاشون سلام و احوال پرسیم کنم چه پدر و مادر با کلاس و مهربونی پس دوماه کو؟؟ پسر یی وارد شد هر کار کردم بی تفاوت باشم و نگاهش نکنم نشد _سرمو بالا گرفتم؟؟؟؟شهاب؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

شهاب اگه میدونستم این قدر شوکه میشی ازت فیلم میگرفتم _مرض چرا بی خبر؟ _برو تو بازخواستم نکن دارن نگاهمون میکنن رفتم و روی میلی نشستم هه منو میگفتم از این بخاری در نمیشه این اقا خواستگاریم گذاشته برام (یعنی همون مراسمشو) خب مثل هر خواستگاری از همه

چیز حرف میزدند جز ما بیچاره ها خمیازه ای کشیدیم که همه ی سر های به طرفم برگشت اوه سوتی دادم؟؟؟خب به من چه ختم شده بابای شهاب با خنده گفت _ مثل اینکه عروسمون خیلی خسته شده بهتر عروسُ داماد برن حرف بزَنن نگاهی به بابا و مامانم کردم که داشتن با ترس نگاه میکردن اخی حق هم دارن خواستگار قبلی تا در اتاقم باز کرد اب ریخت روسرش برای اینم برنامه ها داشتن اما خب شهبابه همیشه رفتیم تو اتاقم و نشست روبروم مثل بمب ترکیدم _ شهاب نامرد چرا بهم نگفتی تو خواستگاری امروز دپرس بودم کلا برنامه داشتنم که برا خواستگار اجرا کنم تو چابیش فلفل بریزم تو کفشش میخ بزارم اما تو شدی خواستگارم _ خب برای منم همین کارا رو میکردی _ همیشه دیگه اشنایی _ خب جوابم باید اشنا باشه _ جواب اشنای من به همه خواستگارام منفیه _ نج جواب اشنای من مثبته هیچی نگفتم _ سکوت یعنی رضایت؟ بازم سکوت به دفعه لباش گذاشت رو لبام بالاخره اقا لباشو از روی لبای نازم برداشت و رفتیم پایین _ خب دخترم جواب چیه؟ _ خب راستش باید فکر کنم میدونید که مسنله یی به عمر زندگیمه بابام و مامانم و شروین چشماشون شده بود اندازه اندازه چی؟؟چمیدونم گشاد شده بود دیگه _ باشه باشه دخترم پس ما هفته دیگه منتظر جوابیم که اگه مثبت بود مراسمای دیگه رو انجام بدیم و مراسم عقد و غیره رو مشخص کنیم _ بله خوبه مهمون ها رفتند بابا شری میخوای چه شری درست کنی که به راس نگفتی نه؟ _ هیچی چون شما تاییدشون کردین گفتم بفکرم شاید گفتم بله _ وای به حالت اگه ابرومو ببری _ این قدر پروندم پیشت وضعش خرابه؟ _ از اینم بد تر _ نه این دفعه درست فکر میکنم هرچند من که جوابم معلومه کیارش کیانا _ جانم _ فردا باید برم مسافرت _ به سلامتی حالا کجا؟ _ اسپانیا _ چه خوب منم بیام؟ _ نه _ حالا برای چی میخوای بری؟ _ یه yes یکی از پرونده های قدیمه حتما باید تنها برم _ باشه حالا چند _ مسافرت کاری _ خب منم بیام؟ _ نه باید برم ببینم کتی رفته اونجا یا نه _ کتی کیه؟ _ روزه؟ _ یه هفته _ زیاده _ اگه کارم زود تر تموم شد زود تر میام تو هم به هیچ وجه از ویلا بیرون نرو ارمان میاد تا کاری داشته انجام بده ترنم هم چرا مگه چیزی شده؟ _ نه اما این جور خیالم راحت تره بعد که برگشتم همه چیزو برات توضیح میدم _ باش _ خب برم دیگه _ بهت سر میزنه _ الان؟؟؟؟شبهه که _ به ساعت اونجا میخورم باید برم گلی _ بیام فرودگاه؟ _ نه خونه باش _ اما _ لطفا _ باشه پس کو چمدونت؟ _ چمدون میخوام بای عشقم _ باشه لباشو گذاشت رو لبام که باعث شد از تمام خیالات و فکرام بیرون بیام _ چیکار زیاد نمیمونم اگه چیزی لازم بشه هم میخرم _ حافظ عزیزم _ صدای زنگ اومد ساعت دو نصد شبه یعنی کیه؟؟خوو هر کی مبارزه یاد گرفتیم برا چی؟ _ اسلحه ای بر داشتیم و گذاشتیم پشت کمرم و رفتم پشت ایفون کیارش؟؟؟؟ان؟؟؟تازه سه روز از رفتنش میگذره که _ کیا این موقع چرا این جایی؟ _ تازه رسیدم گلی کارم سریع انجام شد _ خو حالا مگه کلید نداري؟ _ نه یادم رفته بود کلید ببرم _ درو زدم سریع اومد داخل ویلا و اومد تو و از اون سریع تر سریع منو بغل گوشیم زنگید یا همون زنگ خورد _ کرد _ واقعا که اغوشش چه شیرینه دلم براش تنگ شده بود _ کیانا بریم بخوابیم؟_خیلی خستم _ باشه بریم اخی راحت _ (فرهنگ لغاتو کلا خلاصه میکنم من!!)وای صبح زود ببخیال بابا جواب نیدم(نمیدم) _ گوشه ییکی زنگید و بعدش قطعید(قطع شد) این که انگلیسی میحرفه خوب حرفه منم انگلیسی میحرفم _ hi.. _ بله؟ _ شدم اما نه خیر دوباره شروع کرد به زنگیدن ای دفعه جوابیدم با انگلیسی گفتم(چون بعضی از بچه ها سنشون کمه و حوصله هم نمیشه هم فارسی و هم انگلیسی بنویسم فقط فارسی مینویسم با پوزش اخی هم باید فارسی کنی هی انگلیسی کی میره این همه راهو بیخی بریم ادامه داستان) _ بفرمایید _ شما کیانا تهرانی هستید؟_دختر یاشار چیزی شده؟ _ پدرتون _ پدرم چی؟ _ پدرتون دیشب فوت کرده اسمون روی سرم خراب _ تهرانی؟ _ بله دیدم داره من من میکنه رفتم کنار جنازه دیگه نتونستم رو پام بایستم...این بابای خوب و مهربون و پایه شد _ اماده شدم باپول زیاد و غیره با اولین پرواز رفتم پاریس من بود؟؟؟ _ نه _ نه _ افتادم رو بابام به دفعه رو سینش یه خراش دیدم خراشی خیلی کوچیک _ خدایا از برای...گروه ماست...وو...خیلی سری و ...این بد تر هم میشه؟_اخی بابام بابام...بابام...نمردم ...گشتنش، اونم ...اونم...از...طریق...روشی...که مخفیه به دفعه همه جا جلو چشمام سیاه شد و چشمام سیاهی رفت _ حتی برای خاک سپاریم نمودم رفتم خونه تحمل اونا موندنو نداشتن مامان که خیلی نگران بود به علی گفت همراه بیاد _ مامان بابام دوست داشت ایران باشه بیارش ایران خاکش کن بای اینو گفتم و برگشتم ایران سریع تیپ پسرورنه زدم و سوار موتور اییم شدم که برم سمت ویلا اما علی جلومو گرفت _ باشه الان نه اما بالاخره که میرم _ رفتم داخل خونه و تو اتاقم تند تند شیشه شیشه مشروبو میکشیدم بالا(میخوردم)اهنگ مجید علی پوز که با یلدا رجاعیان خونده را هم تا آخر زیاد کردم باز به مشروب خوردنم ادامه دادم _ چرا ساکتو سردی...چرا چشماتو بست؟_چرا هیچی نمیگی؟.....چرا عهد شکستی؟...نکنه نکنه قهری بابایی...حرف بزَن حرف بزَن قریبون چشمات....کجا میری تک و تنها؟.....به خدا زوده برات...به خدا زوده برات...تو بهم قول داده بودی...تو بهم قول داده بودی تنهایی نری سفر...چی شده حرفات منم با خودت بپر.....نرو تنها...نرو بی من...چشاتو باز کن عزیزم...من نمیخوام جای پاهات روی قبرت گل بریزم...من نمیخوام جای دستات قاب عکس روی دیوار ببوسم...نمی خوام...نمیخوام تو حسرت چشمات کنج این خونه ببوسم...من من میخوام ..من میخوام وقتی چشم بارونیه توی اغوش تو اروم بگیرم ...اغوش سنگیه قیز نمی خوام...من میخوام تو بغل تو بمیرم...چشاتو باز کن...چشاتو باز کن نزار رنگ چشات یادم بره...نزار روزای خوب تو خاطرات جا بگیره....نزار دستام از توی دستات جدا شه...تو دلت میاد که دیگه جام تو اغوش نباشه؟...میری بی من؟میری بی من؟انصافت کجاست قشنگم؟...بعد تو بعد تو بگو چه جور با غم دوریت بچنگم _ رفتن تو از کنارم مرگ رویایی منه...خدا جون اون که بردی همه دنیای منه.....نرو تنها نرو بی من...تنهایی نرو سفر _ رفتن تو از کنارم مرگ رویایی بابایی...بابایی...بابایی ... تنهایی نرو _ ..منه...خدا جون اون که بردی همه دنیای منه.....نرو تنها نرو بی من...تنهایی نرو سفر...سفر...بابایی تنهایی نرو سفر...نمیزارم که بری...منم با خودت بپر... رفتم سر وقت شراره _ الو _ سلام کیا چرا صدات پنج دقیقه ببین پرواز سه روز پیش کیارش به کجا بوده _ چرا؟ _ شراره بدو _ باشه _ گرفته؟ _ یه کاری برام میکنی؟ _ چی؟ گذشت _ اها پیداش کردم پاریس _ دیگه علی هم جلو دارم نبود _ علی به روح بابام قسمت میدم هزار برم خواهش میکنم انگار روح بابام کار خودشو کرد سوار موتور شدم و با سرعت سمت ویلا رفتم _ نفهمیدم چه جور رانندگی میکردم فقط رسیدم ویلا سریع رفتم سمت اتاق کیارش _ امید ازت توقع نداشتم خیلی اشغالی نامرد بی انصاف _ چی شده کیانا؟ _ اسم منو نیار...بابای بیچارم چیکار کرده بود؟_جوابشم که بله بود دو سه روز دیگه هم که عقدمون بود چرا کشتیش؟؟؟ _ یه کشیده محکم زدم تو صورتش _ حلقمون هم از دستم در اوردم و انداختم تو صورتش... _ می خواستم خوننو بریزم اما خب لایق اونم نیستی ..امان از عاشقی..و هم چنین خیانتش...جومنت مال خودت...گمشو از زندگیم بیرون...دیگه نمی خوام تا آخر عمرم ببینمت...هیج وقت...هیج وقت...سریع از اونجا خارج شدم _ کیانا صبر کن...صبر کن برات توضیح بدم کار من نبوده...کیانا _ توی راهرو ارمانو ترنم دیدم که تو بغل هم هستن و منو نگاه میکنن خب دیگه عقد کردن _ ترنم مواظب باش مثل من نشی هر چند هیچ کس مثل کیارش خان نامرد نیست...چه خیالا که نداشتم ترنم به بقیه هم بگو دیگه نمی خوام ببینمتون چون فقط منو یاد گذشته می ندازید و بس بای برا همیشه سوار موتور شدم و رفتم خانه _ بازم بطری های مشروبو خوردن من _ یه دفعه در اتاق باز شد و علی اومد داخل بطری ها رو برداشت و شکست _ دیونه روانی...این چه کاریه؟_با این کارات بابات زنده نمیشه اینو بفهم _ کشیده ای محکم هم به گوشم زد _ کارم به جایی کشیده که تو هم بهم تو گوش میزنی؟_هه...ای خدا _ دیونه بازی در نیار کیانا عزیزم بابات میخواست تو خودت قوی و مستق باشی از هر مردی سر باشی الان خیلی ها هستند که مرد هستند اما مرد نیستندبابات می خواست تو زن باشی اما از همه ی مر ها مرد تر و با مراد تر زن

کیارش ادمه؟؟؟؟؟ پس کی کشت؟ تو رفته بودی اونجا تو بلیط اون طرف گرفته بودی اما گفته میری به شهر دیگه کیارش. تو این چیزا رو از کجا میدونی؟ ترنم از تو فیس بوک خوندم کیارش فیس بوک؟؟ تری اره گاهی سر میزنه و خاطه مینویسه کیارش باید بهش پیام بدم پیامشو نمیخونه اه لعنت به این شانس اما باز امتحان میکنم که چی بشه؟؟؟؟؟؟؟ زجر بکنه؟ من باباشو نکشتم و از انجا خارج شد خسته ام خسته ام از این زندان که نامش زندگیت پس قشنگی های دنیا مال کیست باختیم در عشق اما باختن تقصیر نیست ساختیم با درد تنهایی مگر تقدیر نیست موهام بلند شده بود اما کیارش نمی گذاشت کوتاهش کنم و بعد از اونم که ماجرا کشته شدن بابا شد و موهام کوتاه نشد موهام بلند و شلال و خب به طلاییه و تا نزدیکی کمرم میرسه کیانا جانم مامانی این چند ماهی که از فوت بابات میگذره خیلی ساکت و گوشه گیر شدی خب جمالت خب که چی؟ خب میخوام باهات حرف بزنم بفرما این مدت خیلی عمویت و علی رضا کمکمون کردند و تنهامون نگذاشتن واقعا عمویت تو چی کمک کرده؟ ما که پول داشتیم بعدم کمک باید بی غرض باشه همه چیز که پول نیست احترام هم چیز خوبیها خب در حقت پدری کرد به جمالت بقیه قصه را بگید تا خوابم نبرده کیانا این چه طرز حرف زدنه اره کیانا خاتم دو روز دیگه شکمت میاد بالا بحالت بکش علیرضا میخواد یعنی خانوادش میخوان.... یعنی بسه دیگه سیاه پوشیدن حتی لباس خونه ای هاتم سیاه و پسر ونه. باید عادت کرد به نبود بابات عادت کردم نه پس چرا لباسات سیاه؟ وای به کلام امشب میان خواستگاریت کیا؟؟؟؟؟ علیرضا و خانواده باید احترام عمویت نگهداری کنه چرا داد میزنی؟ من ازدواج نمیکنم اینو به همه بگو از هرچی مرده متنفرم فقط به نفرو قبول داشتیم که مرد اما ما بی اما خافظی سوار ماشین شدم و با گازی که دادم صدای جیره لاستیک ها بلند شد و از خانه بیرون زدم تو راه به ماشین پر از پسر یه متلک گفت که به خاطر سرعت بالایام نشنیدم چی گفت پشت چراغ قرمز بهم رسیدند شیشه را کشیدم پایین هی یارو.. یعنی یارو ها اگه مردین جلو پارک وایمیستند وایستید چراغ سبز شد گاز دادم و رفتم جلو پارک وایستادم فکر میکردند شوخی میکنم وقتی پیاده شدم فک همشون افتاد سریع پیاده شدن خوشگل خانم چشم عسلی چه قدر حرص میخوری ناراحت نشو بیا گلم کاریت نداریم یکیش اومد سمنم اما سریع با یه ضربه ی محکم که بهش زدم (نه اشتب نکنین این دفعه مثل قبل چند متر عقب تر پرت نمیشه تا سلامتی آموزش دیده یه پا مبارز حرفه ای شد) برش گردوندم و دستشو طوری گرفتم گرفت و فشار دادم که دادش بلند شد فکر کنم شکست دستش و این طوری شد که دعوا شروع شد خیلی طول نکشید که همشونو زدم با اون آموزش هایی که من دیده بودم غیر از این می شد تعجب اور بود رفتم سراغ همون پسر اولی هی تو یادت باشه با هر دختری شوخی نکنی و متلک نگوی همه مثل هم نیستند هر دختری هم ضعیف نیست ضربه ای محکم بهش زدم که فکر کنم دست اینم شکست سوار ماشین شدم و سمت ارایشگاه خاله (مادر ترنم) رفتم سلام خاله سلام دختر تو کجایی میدونی چه قدر ترنم سریع پریدم وسط حرفش خاله اومدم دخترم کیانا هیچ وقت تو صف نیست مشتری دانمی بفرما بشین بعد این مشتری میام سراغ تو خاتم ما سه ساعته تو صفیما موهامو کوتاه کنم هم هست وقت قلیبم داشته اعتراضی نباشه شما هم وقت قلیبی بگیرید بالاخره کار کسی که زیر دست خاله بود تموم شد و نوبت من شد خب کیانا جان چه مدلی؟ وای چه موهاش خوشگل شده پر خیلی بهش میاد سون بزن خاله چـــــی؟ خاله چرا داد میزنی پرده گوشم سوراخ شد میدونی سون چه قدر کوتاه هست؟ باید با ماشین بغل موهاشو بزنی و پسر ونه و چسبون و کوتاه میشه میدونم خاله خوب میدونم حیف موهای دیوونه شدی؟ اره شروع کرد کوتاه کردن نگاهي به خودم کردم به این خوشگلی نیست؟ خاله میزنی یا برم خودم با ماشین همشو بزنم ا. خاله این که مدل پره باشه ببین چه خوشگل شدی اره خیلی خاله که خیالش راحت شد رفت تا برس و ششوار بیاره تیغش روی میز بود سریع تیغ برداشتم و موهامو تا انجایی که مدل سون خراب نشه کوتاه کردم خاله حالا ماشین بیار و سون بزن خاله هم مجبور شد و زد دیگه سریع لباسمو دراوردم زیرش لباس پسر ونه بود یه تراول پنجاهی هم گذاشتم رو میز و بوسی برای خاله فرستادم از طرف خونه خاله زدم بیرون کیانا کیانا صبر کن اما به خاله احتیاجی نکردم کیانا ای خاله دهن لق به ترنم گفتی من انجام ببخشید خانم اشتباه گرفتید من کار دارم بای سرمو انداختم پایین که برم به دفعه دستم از پشت کشیده شد برگشتم چی میخواید اقا؟ دست به پسر تو خیابون گرفتن جرمه؟ هه میخواد بگه من چرا تیب پسر ونه زدم؟ طعنه میزنه که چی؟ بله چون مزاحم شدید من کار دارم اقا کیانا وای نه نه نه میمیری این جور ی صدام زنی؟ اینو کجایی دلم جا بدم دو روز بود ندیده بودمش راحت بودما اما همین الان با دیدنش عشقم هزار برابر شد وای خدا نه نباید عاشقش باشم چیه؟ بنال بابامو کشتی طلبکارم هم هستی؟ ببین اق پسر نه ببین اقاهاه حالم ازت بهم میخوره بزار برم اره این ه پسر نیست بابای بجمه وای اگه جریان بجمو بفهمه دیگه ول کنم نیست خودتم خوب میدونی فقط یه راه داری که دستمو از دستت خارج کنی که با همون حرکت دست من میشکته پس بشکن و برو باشه وای چرا هر کار میکنم دلم نمیداد؟ چی میخوای از؟ باهام یه قهوه بخور باشه رفتیم کافی شاپ نزدیک همون جا دو تا قهوه سفارش دادیم من که با قهوه بازی میکردم اونم فقط منو نگاه میکرد خب بگید دیگه من باباتو نکشتم اره من کشتیم سریع قهوه را خوردم و بلند شدم خواهش میکنم دیگه جلوی من سبز نشید من هیچ کاری با شما ندارم بای کیانا به حرفام گوش کن خواهش میکنم هه حرف چه حرفی سوار ماشین شدمو سمت خانه رفتم کردم هه هر کس رو خواستگاری ارایش میکنه مناسب ترین لباسو میپوشه من چی مامانی اگه بزرگ شی شکم ضایع بشه چیکار کنم اخه؟ نه رومی روم نه زنگی زنگ تازه بالاتر از سیاهی که رنگی نیست کیانا بیا پایین عمویت و بقیه رسیدن باش حالا میام رفتم پایین عمو بلند شد بهش دست دادم هم اون هم زن عمو اما حتی نگاه علی هم نکردم با المیرا هم روبوسی کردم (المیرا خواهر علیه که شوهر کرده) و لپ ارشو بوسیدم با حمید (شوهر الی) هم دست دادم و نشستم روی مبل تک نفره دخترم بیا پیش علی بشین مامانت اینجا بشینه مامانم پیش علی بشینه من از اینجا تکون نمیخورم باشه پس ما همین جوری وایمیستیم و تا پیش علی نشینی نمیشینیم راحت یه خیار برداشتم و شروع کردم خوردن هه این قدر وایسید تا زیر پاتون علف سبز بشه و رشد کنه و درخت شه والا به من چه مامانم به خیال خودش به ابروش رسید و یه چشم غره بهم رفت خان عمو شما بشینید این هنوز بچه هس مجرد چیزی حالیش نیس وای مامان ما رو داشته باشید من چیزی حالیم نیس؟؟؟؟؟ مامانم مامانای قدیم!!!! حوصلم سر رفت رفتم بالا تو اتاقم و پریدم تو تخت مامانی گلم خوبی؟ اشکل نداره میریم المانی جایی با هم زندگی میکنیم وای بجم از دست نره من چه قدر وروجک شدم به جوری حرف میزنی هر کی ندونه فکر میکنه واقعا بچه داری بهت یاد علی ندادن در بزنی اول ایا؟ نج ببین من با تو و هیچ کس دیگه ازدواج نمیکنم چرا؟ چون چ چیبده برا خو جداش میکنم جانم؟؟؟؟؟ همین که گفتم سبلی به صورتم زد خاک تو سرت ما قرار بود دو چرا؟؟ دیگه زدم به سیم اخر چون من حاملم راحت شدی؟؟ روز بعدش عقد دانم و عروسی کنیم مگه چی بودین؟ صیغه واقعا که علی بد جور گیر کردم چیکار کنم دو روز دیگه شکم دیگه نتونستم میای بریم بیرون؟ نه نمیشه حرف بزنم و بغضم شکست سلام خواهی سلام علی چته ناراحتی؟ پس میخوای برات بندی برقصم؟ دیگه نداشتیم چپو نداشتیم مگه نمیخوای کمکت کنم؟ کمکم می کنی؟ من جونم برای ابجیم میدم ایول داداشی خب آماده می شی؟ اره داداشی حتما ماتنو و کفش سبزمو با شال و شلوار مشکیمو پوشیدم و رفتم پایین داشت با مامان صحبت میکرد اما تا من اومدم صحبتشونو قطع کردن اینا همه بدجور مشکوک میزنن خیلی هم مشکوک میزنن خب بریم؟ بریم سوار ماشینش شدیم ای بابا این علی که عشق سرعت بود چرا امروز مثل مورچه میره؟؟ انگار دلش نمی خواد برسیم چشونه اینا نکنه اتفاقی افتاده؟ هه خو من کیو دارم که اتفاقی براش افتاده باشه؟ مامانم که سالم بود علیم که سالمه بقیه هم که دیگه اندازه بابام ارزش ندارن علی میخوای من رانندگی کنم؟ اخه اینطوری تا یه قرن دیگه هم نمیرسیم الاغم

که سوار شده بودیم از این تند تر میرفت _ میای بریم کوه؟ _ این موقع صبح؟ نه بابا _ خو دریند چی؟ _ اره هستم از بس من به جای خب گفتم خو تو هم یاد گرفتیا _ کمال هم نشینه دیگه بالاخره بعد از سه ساعت ول چرخي و ولگردی رسیدیم _ خب بگو منتظرم _ وای چه قدر عجله داری نمی دونستم شیش نماهه به دنیا اومدی _ من شیش ماهه به دنیا نیومدم اما بچم شاید بیاد!!!! وای چه حرفی زدم گند زدم کامل علی نگاهي بهم کرد و حرفی نزد خب منم سرگرم بازی با گوشیم شدم _ کیا من خیلی فکر کردم این بهترین راه که می تونم بهت کمک کنم _ چه راهی اهی کشید و ادامه داد _ من باهات ازدواج میکنم اما مثل خواهر و برادر با هم زندگی میکنیم و کسی هم چیزی نمی فهمه شناسنامه بچه هم به اسم من میگیریم الا تم به برای اینکه یه دفعه قبول نکرده باشی یه صیغه یه ماهه یا یه هفته میکنیم و میریم انتالیا بلیط هم گرفتیم بعد که برگشتیم عروسی و غیره تا برای تو هم خوب بشه خوبه؟ درجا هنگیدم این چی میگه؟ صیغه عروسی خواهر برادر؟؟؟؟ بی فکر دهنمو باز کردم هرچی باشه از این وضعیت بهتره که _ قبول

دنیا چه سریع میگذره تا به خودم اومدم صیغه شدم و حالا هم توی هواپیما عمو و مامان خیلی خوش حال شدن و میخواستن حتی عقد دانم کنم اما خب یه حسیی بهم گفت بزار برای بعد از کجا معلوم علی واقعا فقط هم خونه و برادرت بشه؟؟ خب این روزا از بس فکر و خیال کردم دیوونه شدم بهتره یه اهنگ گوش کنم

پشت تو بدو بدتری شنیدمو باور نکردمو باورش عجیبه که همش درست بودو درست میگفتن من ساده به همه میگفتم عجیبه و عجیب نبودي و دستتو خوندم و یه عمرم آزرگار کنار تو موندم و حیفا که عمرم و تلف می کردم و یه عمری بی خودی به عشق تو خوندم و پست تر از اونی بودی که فکر میکردم و دلت یه جایه دیگه بود حس میکردم و به روت نزدن نمی خواستم بری ، نمی خواستم بشینی و به ما هی بد بگی و میگم برات مهم نی چی سرم میاد ، میگی بزار سیاه بشه روزگارش ، میگی بزار نباشه و فقط بره ، اصلا بزار بمیره بیخیال_____

.....ش
گول چهره یه پاکتو خوردم تو هم درست همونی بودی که همه میگفتن ، اینفده قشنگی ، که منم نباشم ، خیلیا واسه داشتنت به پات میفتن ، تازه دارم میفهمم منو واسه چی خواستی ، با همه درووریات با دل ما رو راستی ، برای تو میمردم ، روت قسم می خوردم ، اینفده عوض شدی که یهو جا خوردم_____

پشت تو بدو بدتری شنیدمو باور نکردمو باورش عجیبه که همش درست بودو درست میگفتن من ساده به همه میگفتم عجیبه و عجیب نبودي و دستتو خوندم و یه عمرم آزرگار کنار تو موندم و حیفا که عمرم و تلف می کردم و یه عمری بی خودی به عشق تو خوندم و پست تر از اونی بودی که فکر میکردم و دلت یه جایه دیگه بود حس میکردم و به روت نزدن نمی خواستم بری ، نمی خواستم بشینی و به ما هی بد بگی و میگم برات مهم نی چی سرم میاد ، میگی بزار سیاه بشه روزگارش ، میگی بزار نباشه و فقط بره ، اصلا بزار بمیره بیخیال_____

.....ش
گول چهره یه پاکتو خوردم تو هم درست همونی بودی که همه میگفتن ، اینفده قشنگی ، که منم نباشم ، خیلیا واسه داشتنت به پات میفتن ، تازه دارم میفهمم منو واسه چی خواستی ، با همه درووریات با دل ما رو راستی ، برای تو میمردم ، روت قسم می خوردم ، اینفده عوض شدی که یهو جا خوردم_____

وای خدا من که حالم بد تر شد.....چشمامو بستم و چند بار دیگه اهنگو گوش دادمو اشک ریختم کیارش پس چرا از فکرم بیرون نمیری لعنتی
می روم خسته و افسرده و زار
سوی منزلگه ویرانه ی خویش
به خدا می برم از شهر شما
دل شوریده و دیوانه ی خویش
می برم تا که در آن نقطه دور
شستشویش دهم از رنگ گناه
شستشویش دهم از لکه ی عشق
زین همه خواهش بی جا و تباه
میبرم تا ز تو دورش سازم
ز تو ای جلوه ی امید محال
می برم زنده به گورش سازم
تا از این پس نکند یاد وصال
ناله میلرزد می رقصد عشق
اه بگذار که بگریزم من
از تو ای چشمه ی جوشان گناه
شاید ان به که بپر هیزم من
بخدا غنچه ی شادی بودم
دست عشق امد و از شاخم چید
شعله ی اه شدم صد افسوس
که لبم باز بر ان لب نرسید
عاقبت بند سفر پایم بست
می روم خنده به لب خونین دل
می روم از دل من دست بردار
ای امید عبث بی حاصل
(وداع فروغ فرخزاد)

رفتیم هتل ایول دیگه بالاخره رسیدیم بچم خیلی تکون خورد اخه اولین مسافرتشه
علی فقط یه اتاق گرفت برای همین ناراحت شدم و سایلمون خیلی نبود اخه فقط یه هفته اینجا میمونیم رفتیم بالا در اتاق که باز شد بی نهایت خوش
حال شدم نه بابا داداشمون به فکره این سونیتته خودش سه تا اتاق داره
خوبه شیک هم هستن یکی با رنگ قهوه ای و نارنجی یکی هم زرد و نارنجی و اخری هم نارنجی قرمز(منظورم اتاقاهاستا)
من که اتاق قهوه ای نارنجیو میخوام _

باشه _
دلم برای اتاقم تنگید بعد فوت بابا دیوار هاشو مشکی کردم که مامان و علی و عمو نگذاشتند و گفتند باید یه رنگ دیگه هم داخل مشکیه بزارم منم
خوشکل تیکه های قرمز ریختم بعضی از جاهاش که خیلی خوشگلش کرد و من عاشقش شدم
هی بابایی کجایی که دلم برات لک زده..بهترین بابای دنیا بودی که به دست عزیزم کشته شدی یعنی عزیزم عزیزترینمو کشت..افسوس که انعام هم
نگرفتم خواستم اما نتونستم

کسی در زد

بفرما داداشی _

اجازه هست؟ _

نه دو پیازه نیست چیز دیگه نمیخوای؟ _

خواهرمو میخوام باهاش بحرفم _

ادم برای رفتن تو اتاق ابجیش در نمیزنه _

امشب برای اینکه حال و هوات عوض بشه میریم مهمونی _

نه _

نه نداریم دیگه روی داداشیتو زمین میزاری ابجی بد _

باشه میام _

وای خدا کی حوصله مهمونی داره اخه؟؟؟ دو روز اومدیم راحت باشیما آگه شد

لباسمو طبق روال معمول اسپرت...یعنی سویی شرت تنگ مشکی و شلوار جین البته یکم برجستگی های بدنم معلوم بود اما خب باشه این جا که
ایران نیست گیر بدن دختری یا پسر

خب بریم _

کجا؟ _

مهمونی _

نمی شه _

چرا؟ _

دوستام این مهمونی رو برای من و نامزدم گرفتند بعد تو که داری تریپ پسرונה میای _

خب یکی دیگه رو به عنوان نامزدت اعلام کن _

نمیشه _

خب چیکار کنم موهام کوتاست _

کلاه گیس _

بله؟؟؟؟؟؟؟؟همینم مونده _

خواهش _

از دست تو _

مجبور شدم تریپ دخترونه بزنم یه لباس تنگ که تا زانو هام میامد و قرمز آتشی استیناش هم پایین دستم داشت و بالاش با بند خیلی خوشکل نیمه
باز و نیمه بسته شده بود بالای لباس هم کج بود و خلاصه خیلی خوشکل بود ارایششم خیلی نازم کرده بود کفش های قرمز هم پوشیدم و رفتم پیش
علی

چه طورم داداشی؟ _

نگاهی طولانی بهم کرد چته؟ خوردیم تموم میشما

بریم _

بد شدم؟ _

نه عالی _

رفتیم یه رستوران خیلی شیک ایول ایول جمشون واقعا جمه ها (همون جمعشون واقعا جمعه خودمون)چه شلوغ

علی رفت پیش یه پسری که پشتش به من بود با هم دست دادن و خیلی گرم سلام و احوال پرسید کردند

خو بهتره به جای پشه پروندن پسره رو بررسی کنم موهاش که مشکیه و مدل سون خودم چهره مهره هم که معلوم نیس تیپشم اسپرت مشکی

دختری هم کنارشه که معلومه خودشو اویزونش کرده چون پسره هی هلش میده اون ور اما دختره از رو نمیره خب هیکلو جونم هیکل درست مثل
امید

رفتم نزدیکشون وای خدا عطرش چشمامو بستم و عطرشو بلعیدم اخه همون عطر امید هم همین بو رو میداد..امیدوارم پست بودنش به امید نرفته
باشه فقط

کیا بیا با دوست صمیمیم آشنا شو ما از برادر هم صمیمی تر هستیم _

پسره روشو برگردوند و همزمان دستشو دراز کرد

..نه..نه..نه..

علی معرفی میکنم داداشم امید یا کیارش

منو امید فقط چشم تو چشم هم دیگر نگاه میکردیم نگاهم به علی افتاد به دستامون نگاه میکرد اروم و لرزون دستامو بردم جلو و دست دادم و

سریع دستمو کشیدم
..وای که چه قدر دلم برای این دو تا چشم ابی تنگیده بود...وای من خجالت نمیکنم این قاتل بابامه ها
سریع به خودم اومد و خودمو جمع و جور کردم
خوش و قتم اقا کیارش _
فکر کنم کُپ کرد اما سریع فهمید نمی خوام علی چیزی بدونه
منم هم چنین _
وای کیانا.. تو این جا چیکار میکنی؟ فکر هر کسی میکردم اینجا باشه جز تو _
این صدای ترنم بود هه جمعشونم که جمعه.. طرلان که احتمالا به خاطر اخلاق شهاب نیومده شراره هم که شنیده بودم پاش در رفته منم خوب
اطلاعات از اینا دارم خب فیس بوک راحت ترین راه ارتباطه
علی با تعجب به من نگاه کرد
شما هم دیگر می شناسید؟ _
ترنم می شناسیم چیه؟؟ از ابتدایی با هم بودیم از خواهر نزدیک تر شما هم باید همون علیرضا پسر عموی کیا باشی اما شما با کیارش
دوستی؟؟؟؟ _
تو دوست صمیمی کیانایی؟؟ _
بیخودی شلوغش نکنید دوست بود و الان تموم شده و رفته و الان فقط یه اشنای قدیمیه همین _
ترنم اومد بود ستم و خواست بغلم کنه که خشکش زد منم مانع شدم که بغلم کنه
رفتم روی یه صندلی نشستم چه بهتر خبر نامزدی و عروسیم هم میفهمم و راحت میشم
یک ساعت گذشت و من فقط و فقط توی فکر بودم ناخودآگاه تمام اتفاقات گذشته جلوی چشمم رد میشد از هتل و شرط بندی فوتبال تا شرط رالی و
جدا شدنم و دوباره به هم رسیدنمون دنیا چه کوچیمه وای خدا یعنی بچه ای که الان تو شکمه حق نداره باباشو ببینه؟؟ معلومه که نه بابایی که قاتل
باشه بهتر که نباشه
..شام آوردند ما هم سر میز نشسته بودیم من کنار علی بودم و رو به روم کیارش بود سرمو انداختم پایین و مشغول غذا خوردن شدم
دیگه واقعا کلافه شدم از اول غذا سنگینی نگاه کیارش ولم نکرد سرمو بلند کردم و چشم تو چشم شدیم این چشماش چی داره که نمیشه ازش چشم
برداشت؟؟
غذا بالاخره تموم شد ترنم اومد کنارم
ترنم برو.. همین الان فقط برو _
نه نمیرم باید حرف بزنه باید بزاری کیارش حرف بزنه _
عصبی دستی توی موهام کشیدم
می دونستم میری طرف اون برای همین قطع رابطه کردم _
رفتم پیش علی
علی من میرم خونه یا همون هتل بعد جشن بیا _
با هم میریم _
نه من عذاب وجدان میگیرم اگه بیای پس خواهش میکنم نیا _
خب چرا میخوای بری؟ _
چون خستم خوابم میاد _
باشه اما کاش میگذاشتی منم پیام _
نه این جور راحتی ترم _
از زبون علی رضا
کیانا چه هل شده بود تازه کیارش بد تر یعنی واقعا هم دیگر دوست دارند؟؟؟
ترنم مگه چیکار کرده که کیانا باهاش این کارا رو کرد؟؟
اوضاع خرابه باید از ماجرا سر در بیارم اما چه جوری؟؟
از زبون ترنم
کیانا فکر کردی باهام اینجوری رفتار کنی از قلبت خبر دار نمی شم؟؟ همیشه این جور کرد باید ماجرا درست بشه
علی رضا رفت کنار کیارش
کیارش بیا بریم تو یه جای خلوت کارت دارم _
خب بگو _
نه اینجا نه _
منم همراهشون برم؟؟؟
اره میرم پشتشون تا ببینم چی میشه
از زبون علیرضا
کیارشو کشیدم سمتی
خو داداشی بتعریف _
از چی؟ _
من و تو مثل دو تا داداش بودیم مگه نه؟؟؟ من از چشمات احساساتو میخونم کیانا رو می شناسی؟؟ _
احساسات اشتباه فکر کرده حالا واقعا نامزدته؟ _
چه فرقی برای تو داره؟ _
هیچی _

واقعا؟ _
اره _
فکر نمی‌کردم _
خب برای اولین بار اشتباه فکر کردی رفیق _
شاید _
شاید نه قطعاً _
پس مطمئن باشم؟ _
اره رفیق _
نه _
با صدای ترنم برگشتم تری ادامه داد
چرا دروغ می‌گی کیارش؟؟؟ چرا اخه؟؟؟ اگه باباشو _
خفه _
خفه نمی‌شم این تویی که خفه شدی اما دلایلش چیه خدا میدونه من غم کامل توی چشمای خواهرم دیدم نمیتونم دیگه ساکت باشم تا همین جاشم _
زیادی ساکت بودم
کیارش بزار ترنم حرفشو بزنه _
ترنم برو خودم همه چیز می‌گم _
امیدوارم _
ترنم اینو گفت و رفت

بیاده از رستوران تا هتل اومدم و رفتم داخل هتل

قوٹی های ویسکی رو برداشتم و تند تند سر کشیدم تا شاید بتونم فراموش کنم چشمای ابیشو
فراموش کنم امشبو

یه لحظه از جلو چشمام نه امید و نه بابام کنار نمی‌رفتند یه حس دوگانگی داشتم عشق و نفرت
دوست داشتن و تنفر

آخرین قطرات بطری و هم ریختم داخل لیوانو رفتم کنار پنجره

بابایی کجایی که دیوونه شدم

گوشیم زنگید

بله؟ _

کیانا ترنم امشب میاد پیش ما _

نه _

چی نه؟ _

میشه نیاد؟ _

نه _

چرا؟؟؟ _

چون زیرا _

علی _

دوسته ها چته؟_

هیچی_

چرا با ترنم اینجوری میکنی؟_

چون منو یاد گذشته می اندازه_

مگه گذشتت چی بوده_

حالم خوب نیست میشه بعدا بزنگی؟_

یعنی قطع کنم دیگه؟ و با زبون خوش مزاحمت نشم_

یه جورایی_

رو که نیست_

سنگ پاست_

گوشی رو قطع کردم و بلعصابیت لیوانو انداختم پشت سرم

صدایی از شکستنش نیومد سرمو برگردوندم

باید حواستون باشه که لیوانی رو نشکنید اگه بشکنه مکنه تو دست و پاتون بره_

با حرص نگاهمو ازش گرفتم این دیگه این جا چیکار میکنه اخه؟؟؟؟؟؟

رفتم توی اتاقم و درو بستم چیکار کنم الان؟ اها

شماره ی علیرضا رو گرفتم

وای لعنتی خاموشه اخه چرا؟

رفتم بیرون از اتاق

نمیدونید علی کجاست؟_

نه گفت دیر میاد و رفت_

خب شما این جا چیکار میکنید_

اومدم باهات حرف بزدم_

من حرفی با شما ندارم_

من دارم_

مشکل من نیست_

رفتم توي اتاقم و درو بستم

ده دقیقه گذشت

صدای در اتاق بلند شد

اجازه هست؟

گیرم نه

باید اجازه بدی اخیه چرا نمیزاری باهات حرف بزنم کیا؟

چون حرفی بین ما نمونده

من حرف دارم

نمیخوام بشنوم حالا هم برو

اگه نرم چیکار میکنی مثلاً؟

امید خان برو. نکشتمت به شرطی ککه دیگه نینمت پس برو و مزاحم نشو

هی نزدیک میشد

مثلاً میخوای چیکار کنی؟ این مدت ساکت موندم چی شد؟؟؟ که بری صیغه علیرضا برادرم بش؟

این از کجا میدونست ما صیغه ایم؟

بهت گفته بودم بمب فعالی اما من میتونم خنثی بکنم

و بازم نزدیک تر شد

واقعا ترسیدم امید هر کار بخواد انجام بده می تونه و منم در برابرش عددی نیستم من کجا و اون کجا
هر چی باشه استادو شاگردیم باشه اون قوی تره

عقب عقب رفتم که پشتم به تخت خورد و امید منو با یه حرکت روی تخت پرت کرد

منو با یه حرکت پرت کرد رو تخت و خودشو انداخت روم

نکن امید

..... با اومدن لباس رو لبام بقیه حرفم تو گلوم خشکید

علی سریع درو باز کرد و اومد داخل اتاق

... به به ببخشید که مزاحم عیش و نوششتون شدم واقعا که کیانا مثلاً صیغه ی منی با دیگران

سريع رفت بيرون

سريع خودمو از زير اميد بيرون كشيديم و تف كردم تو صورتش

ازت بيزارم اميد بيزارم ازت كيارش بيزارم_

علي علي تو رو به روح بابام نرو بزار توضيح بدم_

علي_ توضيح؟؟؟؟هه چه توضيحي همه چيزو ديدم

علي تو رو به روح بابام نرو من كاري نكردم اون اشغال اومد و به زور_

پريد وسط حرفم و نداشت جملمو تموم كنم

حرف مفت نزن خب اميد كليد اينجارو از كجا داشت؟_

من از كجا بدونم_

خر خودتي از اين ناراحتم كه من كه بزور نخواستم باهام ازدواج كني_

علي_

...رفت تو اتاق و درو بست منم رفتم پشت در اتاقش نشستم تا اينكه خوابم برد

پرتاب شدم و بيدار شدم من كجام؟؟اها پشت درم پشت سرم نگاه كردم علي وايشناده بود پس اين درو باز کرده و منم كه بهش تكيه داده بودم افتادم

اصلا به كاري ميكنيم_

اميدوارانه بهش خيره شدم

چي؟_

بازي_

چه بازي؟_

من با اميد پاسو بازي مي كنم من بردم تو مال من ميشي اون برد تو مال اون_

نه... تو كه دوست خودتو خوب ميشناسي بهترين پاسور بازه سريع مييره_

خوبه خوب هم ميشناسيش همين كه گفتم_

اخه بي انصاف اميد همون قاتل بابامه_

نيست_

هست_

نیست_

باشه اما یه شرط داره_

چی؟_

زندگی خودمه خودم باهاش بازی میکنم_

تو؟؟؟ راحت می بازی اما باشه_

بازی شروع شد اصل بازی این طوری بود که چهار پاسور دست هر کدوممون (منو و کیارش) بود و ما یکی یکی باید پاسور ها رو رو کنیم و خودمون هم نگاه نکنیم و باید شانسی هر به دونه پاسو با یکی از طرف مقابل گذاشت و هر کدوم در مجموع بیشتر بود اون برنده هست و اگر هم کسی هر چهار تا پاسوریش یک نوع میشد (مثلا همه بی بی یا همه سرپاز) به امتیاز مثبت میگرفت یعنی اگر سه تا پاسور حریف ازش بیشتر میشد اما یکیش کمتر بزم همون که بهار تا پاسوریش مثل هم میشد و فقط یکیش از پاسور طرف بیشتر میشد برنده می شد (امید وارم فهمیده باشید یکم خر تو خر شد اما خوب) (توضیح دادم از این بهتر واقعا خیلی خیلی سخته توضیح دادنش

امید با چه ابهت نشست و خیلی خونسرد چهار تا ورقشو سریع رو کرد

وای خدایا نه

هر چهار تاش شاه بود این شانسیش معرکه هست صد درصد باختم اچه فقط در صورتی می تونم بازی رو ببرم که چهار تا تک داشته باشم که اینم شانسی پیغمبر میخواد

برای اون دسته از عزیزانی که نمیدونن پاسور چه جوریه تقریبی توضیح میدم پاسور نوع اصلی داره (پیک خشت گیشنیز و دل که این چهار نوع از دو تا ده لو داره و عدش سرپاز و بی بی و شاه و تک هست که به ترتیب امتیازشون هم بیشتره البته این بازیه این جا با بازی اصلی پاسور فرق میکنه وای (چه رسمی شدم خودم رو چشم نزنم در ضمن فکر کنم حسابی گیجیدید یعنی گیج زدید

اومدم ورق هامو برگردونم که علی باز پرید وسط

بهتره اول صحبت هاتونو بکنید بعد ورق هارو برگردونی_

ای حناق ای مرض ای کوفت من با این قاتل چه حرفی دارم؟؟

من حرفی با قاتل بابام ندارم_

من باباتو نکشتم_

بله من کشتم_

ورق اول رو برگردوندم اخیش تک پیک

کیانا چرا باور نمیکنی اچه چه دلیلی داشت که بخوام باباتو بکشم؟؟ اون که بهم جواب مثبتشو اعلام کرده بود من عاشقانه دوستت داشتم و دارم و خواهم داشت پس برای چی بی دلیل بخوام باباتو بکشم؟

اولا اسم منو به زبونت نیار دوما برای انتقام گذشتت که منو ازت دور کرد تازه تو فقط میخواستی به _
من برسی که خوب هم رسیدی و تمومش کردی

اما من عاشقت بودم برای هوس نمی خواستمت_

بله برای همین امروز با یه زن دیگه بودی_

هه اون ملودی دختر داییمه که اینجا بهم چسبید و گفت منم بیر و منم چون دلم براش سوخت _
آوردمش

بله به اسم دلسوزی اما به کام جناب عالی_

از ترنم بیرس_

ترنم_ این یکی دیگه خدایی راس میگه کیارش اصلا بهش محل نداد

تو یکی خفه لطفا_

ترنم_ هه ایچی قدیمی تو ما رو فراموش کردی اما ما نه حتی الان میتونم بگم ترس و دلهره داری و قاط
زدی حسابی آخه چه جوری می تونی چهار تا تک داشته باشی بعد هم که باختی مجبور میشی
با قاتل بابات باشی اونم مطمئن هم هستی هم نیستی که کیارش باباتو کشته از یه طرفم هنوز
دوستش داری و عشق بر نفرت پیروزه بازم بگم؟؟؟

وای این دقیقا حرف های دلم رو زد الحق که ایچی و دوست صمیمیمه کاش بهش میگفتم حامله هم
هستم تا هم من سبک بشم هم اون درکم کنه به طور کامل

چشمامو بستم خدایا هوامو داشته باش

ورق دوم رو برگردوندم

چشمامو باز کردم

تک خشت

بدون هیچ حرفی سریع ورق سوم رو هم برگردوندم نفسم کامل تو سینم حبس شده بود

تک گیشینیز

!وای خدا فقط یکی که مطمئنم نیست آخه شانس تا چه حد؟؟؟حالا اونم کدوم تک؟ تک دل

اگه دل باشه بردم و اگه تک دل نباشه زندگیم تمام

نفس عمیقی کشیدم نگاهی بر نفرت اما از درون عشق به امید کردم و دستمو بردم تا ورق چهارمو
برگردونم

نه صبر کن حرفای ما تموم نشده_

صدای علیرضا بود که منو از حرکت انداخت

علی دیگه چه حرفی؟؟هر چی هم حرف بزیم میرسیم به سر خانه اول_

من هنوز خیلی حرف ها دارم بعد از گوش دادن به حرفام میتونی ورق نگاه کنی و هر تصمیمی دلت خواست بگیری مهم ترین حرفم اینه که کیارش باباتو نکشته

به روباه گفتن شاهدت کیه گفت کلاغ_

بحث دوستی نیست اون نکشته اگه کیارش عموی منو کشته بود که الان مرده بود_

بله من بابامو کشتم پس_

نه تو هم نکشتی. به این فکر کن تو امشب خطایی مرتکب نشدی اما من تو رو با چشم خودم دیدم_ که داری خطا میکنی حالا تو که کیارش رو ندیدی

شوهاد و همه چیز نشون میده کیارش رفته بوده پیش بابام_

اره رفته بوده_

پس چرا دروغ گفت که نرفته_

چون مجبور بود_

چرا؟؟_

چون خیلی چیزا هست که ارزش بی خبری_

هه مثلاً؟_

منم عضو گروه هستم اما رای اینکه تو منو میدیدی شرکت نکردم گروه ما همه ی خلافاکار ها رو_ شکست میداد و جلو میرفت و منم امار همه چیز را داشتم اما به گروه که باند خیلی بزرگ و خطرناکیه امار گروه ما رو دراورد

خب این چه ربطی به کشته شدن بابام توسط کیارش داره؟_

هی چه بگویم که اشکم همه فریاد است ما اطلاعات فراوانی درموردشون به دست آوردیم اما اونا_ دست گذاشتن رو قلب گروه

قلب گروه؟؟_

اره_

کی؟_

تو_

من؟؟؟؟_

اره تو قلب گروهی_

چرا من؟_

چون....._

چون رئیس گروه ایران کیارش و اونم عاشق تو و حتی خیلی چیز های دیگه... تو رو راحت تحت نظر _
گرفتن و فیلمش دادن به کیارش و این یعنی که هر وقت بخوان مُردی اونا در عوض تو مرگ باباتو
میخواستن

چرا بابام؟ مگه بابام چیکارشون کرده بود؟ _

صبر کن گفتم که تو قلب گروه بودی رئیس ایران و در واقع رئیس فرعی و ظاهری گروه که عاشقت _
بود رئیس کل گروه هم دیوونت

رئیس اصلی مگه کی بوده که دیوونه من بوده؟ اینا چه ربطی به بابام داره اخه؟ _

رئیس کل گروه بابات بود _

چی؟ _

اره عموم رئیس کل گروه بود _

تو این چیز ها رو از کجا میدونی؟ _

چون من معاون و همه کاره بابات من بودم تو و امید اتفاقی با هم آشنا شدید و عاشق باباتم _
سال باز همدیگرو 4 میخواست تو به عشق حقیقی برسی نه هوس بیگانه اما هوس نبود وقتی بعد
دوست داشتید بابات خواست شما به هم برسین

تا اینکه اون اتفاق افتاد و کیارش اومد و همه چیزو در مورد تو به بابات گفت

کیارش_اره همه چیزو عشقم تهدیدها همون زمان که اخلاقم بد شده بود به خاطر تهدید ها بود بابات
خوب کوش داد و اخرشم گفت که بکشمش اما مگه میشد استادتو بکشی؟ گفتم نه و از اونجا خارج
شدم و اومدم پیش تو که اگه قرار هس بمیریم با هم بمیریم

علی تو اینا رو از کجا میدونی؟ _

چون من همون جا بودم کیارش رفت و من موندم بابات گفت بکشمش گفتم عمرا وصیعت کرد که _
شما رو در اخر این جور به هم برسونم تا به عشق حقیقی برسید گفت ازت راضیه همون جور که
میخواست بزرگ شدی قوی و مستقل و در عین حال لطیف و ضعیف اما هر کدوم به موقع خودش و
رئیس خوبی برای گروه میشی بابات می خواست شما عشق و دوری رو کاملاً مزه مزه کنی تا همیشه
قدر هم رو بدویند حالا دیگه حرفام تموم شد بابات جلوی چشمای من خودشو کشت خیلی سخته
استادت عموت همه کست رئیسست جلو چشمات خودشو بکشه و تو هیچ کاری نتونی بکنی
خیلی.....حالا انتخاب با خودته

دستی به صورتم کشیدم خیس خیس بود هم من هم علی هم کیارش و هم ترنم

نگاهی به ورق کردم تک دل اما من تک عشق خودمو پیدا کردم ورقو قبل از اینکه هر کسی ببینه
انداختم تو شومینه و سریع زدم بیرون

رفته بودیم برای بازی پاسور هتل ساحلی کنار دریا رفتیم وسط دریا اب ا زیر گلوم می امد دلم به شدت
درد گرفت و تعادلمو از دست دادم اما در اوج ناامیدی دستی دور کمرم حلقه شد از دریا بیرون اومدیم
سیلی محکم بهم زد اما سریع منو کشید تو اغوشش

کیانا نمیگی من بی تو چیکار کنم؟؟ نا حالا امید داشتم برمیگردی اتفاقی برات بیوفته چی؟ _

برام نه براتون_

چي؟_

منم بچم من تک دلمو سوزوندم اما تک عشقمو پیدا کردم تک عشق من عاشقتم_

.....و لباسو گذاشت رو لبام

پایان